

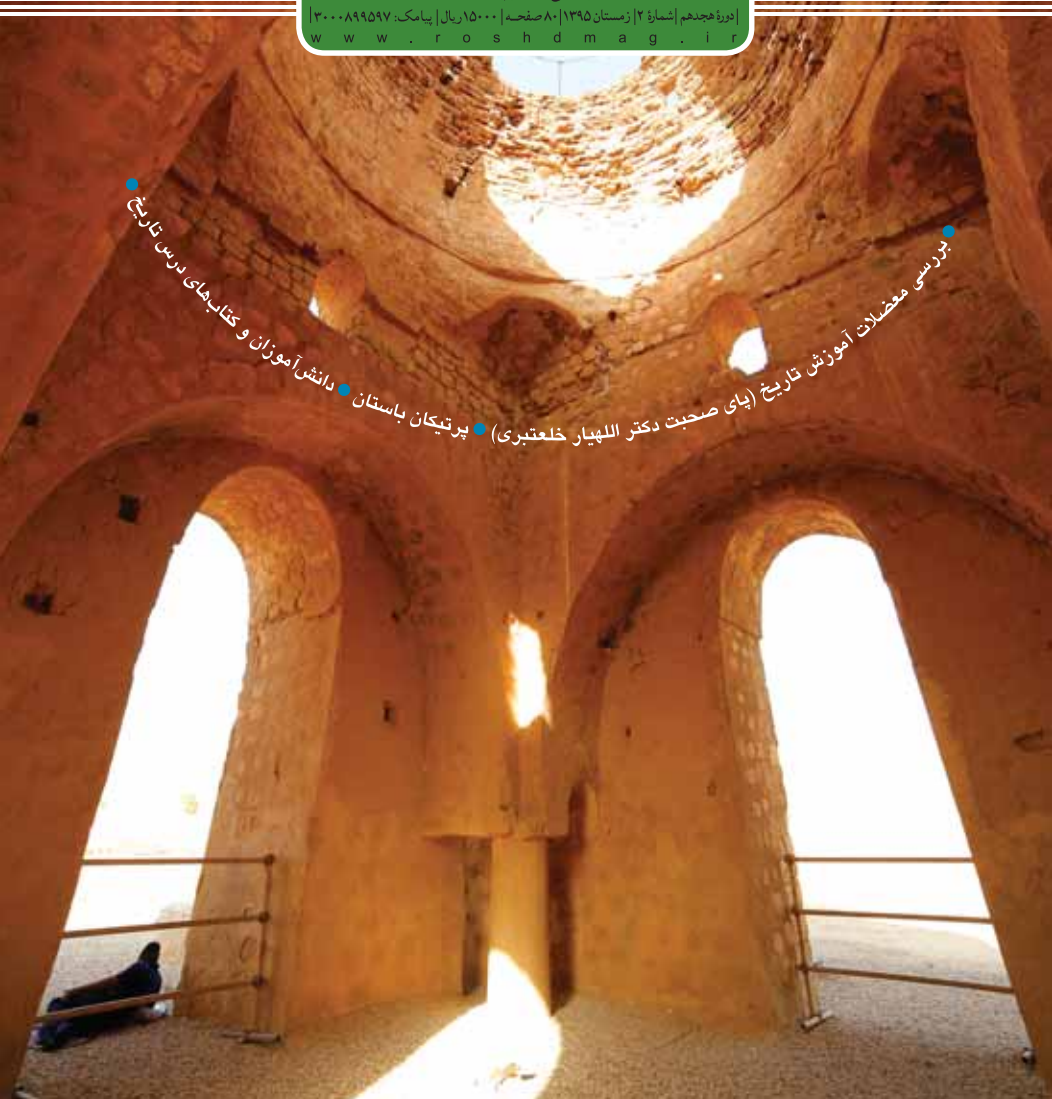
تاریخ

رشد آموزش

۶۴

| فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی | برای معلمان، مدرسان و دانشجویان |
| دوره هجدهم | شماره ۲ | زمستان ۱۳۹۵ | ۸۰ صفحه | ۱۵۰۰۰ ریال | پناک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷ |
| w w w . r o s h d m a g . i r |

• بررسی معضلات آموزش تاریخ (پای صحبت دکتر الهیار خلعتیری) • پرتیکان باستان • دانش آموزان و کتابهای درس تاریخ




ناله

رشد آموزش

فصل نامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی
دوره هجدهم / شماره ۲ / زمستان ۱۳۹۵



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: مسعود جوادیان
مدیر داخلی: محمد حسین معتمد راد
هیئت تحریریه: دکتر فرج الله احمدی
مسعود جوادیان
دکتر عطاء الله حسنی
دکتر عبدالرسول خیراندیش
دکتر نیره دلیر
دکتر نصر الله صالحی
دکتر طوبی فاضلی پور
دکتر حسین مفتخری
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: مهسا قباپی
نشانی مجله:
تهران صندوق پستی ۶۵۸۵-۱۵۸۷۵
تلفن امور مشترکین: ۷۷۳۳۵۱۱۰ و ۷۷۳۳۶۶۵۶
نمبر: ۸۸۳۰۱۴۷۸
تلفن مجله: ۸۸۳۱۱۶۱-۹
داخلی: ۲۳۷
پیام گیر نشریات رشد:
۸۸۳۰۱۴۸۲-۸۸۳۹۲۳۲
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۷
roshdmag: 
مدیر مسئول: ۱۰۲
دفتر مجله: ۱۱۳
امور مشترکین: ۱۱۴
پیام نگار: tarikh@roshdmag.ir
وبگاه: www.roshdmag.ir
چاپ: شرکت افست (سهام عام)
شمارگان: ۴۰۰۰ نسخه

روی جلد: کاخ سر وستان، استان فارس، عکاس: هاتف همایی

یادداشت سردبیر / پایان تاریخ در بیان علامه طباطبائی (ره) / ۲

بررسی معضلات آموزش تاریخ (پای صحبت دکتر الهیار خلعتبری) / دکتر طوبی فاضلی پور - مسعود جوادیان / ۴

آرامش، گمشده آموزش / سهیلا نعیمی / ۱۳

پرتیکان باستان / هدایت فرح بخش / ۱۸

بیضاهمان انشان است / محمد کشاورز / ۲۳

بازتاب مانویّت در شرق و غرب / مجتبی نقدی / ۲۶

روش های نوین آموزش تاریخ؛ ضرورت ها و باید ها / علی امینی زاده - زهره خسروی امینی / ۳۲

ایران پس از جنگ جهانی اول / جعفر ربانی / ۳۵

وزیری که بیشترین اصلاحات را در عهد مغول انجام داد! / فرهاد پروانه / ۴۰

عراق عرب در دوره ایلخانان / حسین احمدزاده / ۴۶

نزاریان اسماعیلی ایران در دوران ایلخانان و تیموریان / کامبیز امیراسمی / ۵۰

دانش آموزان و کتاب های درسی تاریخ / قاسم فتاحی / ۵۷

دهقانان بعد از ورود اسلام به ایران / الهه درگاهی / ۶۱

بررسی منابع مطالعات اصلاحات ارضی / دکتر فریدون شایسته / ۶۶

حملة نادرشاه به هند / مترجمان: هادی الهایی - سعید حیدری / ۷۳

اروپا از انقلاب فرانسه تا اتحاد آلمان / مسعود جوادیان / ۷۸

یکشنبه آخر / حشمت اله سلیمی / ۷۹

راز کشتی غرق شده تاریخی در بندر بوشهر / ۸۰

قابل توجه نویسندگان و مترجمان:

● مقاله هایی که برای درج در مجله می فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی تربیتی فرهنگی این مجله مرتبط باشند و نباید قبلاً در جای دیگری چاپ شده باشند. ● مقاله های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشد و متن اصلی نیز همراه آن باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● مقاله یک خط در میان، در یک روی کاغذ و با خط خوانا نوشته یا تایپ شود. مقاله ها می توانند با نرم افزار word و بر روی CD و یا از طریق رایانامه مجله ارسال شوند. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول ها، شکل ها و عکس ها در متن مشخص شود. ● کلمات حاوی مفاهیم نمایی (کلید واژه ها) از متن استخراج و روی صفحه ای جداگانه نوشته شوند. ● مقاله باید دارای تیتراژ اصلی، تیتراژ فرعی در متن و سوتیتر باشد. ● معرفی نامه کوتاهی از نویسنده یا مترجم پیوست شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله های رسیده مختار است. ● مقالات دریافتی بازگردانده نمی شود. ● آرای مندرج در مقاله مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.

پایان تاریخ

در بیان علامه طباطبایی (ره)

موضوع پرداخته است. ایمان و اطمینانی که در لحن وی موج می‌زند قابل توجه است: «بی تردید، انسان نوعی از انواع موجودات است که نمی‌تواند به تنهایی زندگی نماید و برای رسیدن به آرمان تکوینی خود ناچار است در حال اجتماع و دسته‌جمعی به سر برده، هدف وجودی خود را به دست آورد.

مشاهده حال جامعه‌های بشری نیز این معنا را تأیید می‌کند، زیرا مردم هر جامعه‌ای از جوامع بزرگ و کوچک انسانی، آرزویی جز این ندارند که در حال آرامش و صفا و ارتفاع موانع، زندگی کرده و بهره انسانی را از زندگی خود بردارند.

و نیز روشن است که، جامعه بشری تاکنون نتوانسته به این آرزوی خود جامعه عمل بپوشاند؛ از طرف دیگر نیز، دستگاه آفرینش از رویه خود دست بردار نبوده و هم از دست‌ساخته‌های خود عاجز و زبون نخواهد شد.

این نظر عقلی به ما نوید قطعی می‌دهد که عالم بشریت، یک روز ایده‌آلی در پیش دارد، که سر تا پا سعادت و خوش‌بختی و کامیابی بوده و در آن همه خواسته‌های فطری انسانی که در نهاد این نوع رسم شده، برآورده خواهد شد.

و نیز می‌دانیم که انسانیت هرگز به یک چنین محیط پاک و نورانی نایل نخواهد شد، جز در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، که در اثر آن حس خودخواهی و سودپرستی، و رذایل دیگری که موجب به هم خوردن آرامش جامعه و اختلاف زندگی فرد می‌باشد، از درون مردم رخت بر بسته و جلوه‌های نهاد پاک انسان فطری و طبیعی دست نخورده جایگزین آن‌ها شود.

از آغاز تاریخ بشر هزاران سال است می‌گذرد؛ بشری که از بدویت آغاز کرده و روزها و شب‌های سخت زندگی در طبیعت خشن را گذرانده و با آن دست و پنجه نرم کرده، ذره‌ذره از سختی دور و به آسایش نزدیک شده است. هم او که جوامع اولیه را پی ریخته، شهرهای عظیم بنا کرده، جنگ‌های خونین راه انداخته و اکتشافات و اختراعات شگرف ایجاد نموده است. بشری که همواره در جست‌وجوی سعادت بوده اما هر بار به قول مرحوم شریعتی از زندانی به زندان دیگر منتقل شده است.^۱

اکنون سؤال این است که سرانجام این تاریخ پرکشمکش بشر چه خواهد بود؟ و آیا نبردهای کوچک و بزرگ و کشمکش‌های دولت‌ها و انواع ناملازمات دیگر، سرانجامی خواهد داشت؟

اندیشمندان جهان به این سؤال، پاسخ‌هایی متفاوت و اغلب گنگ و کلی داده‌اند. به زعم عده‌ای، بشر گذشته‌ای طلایی داشته که اکنون از آن دور شده است. به زعم برخی دیگر، درباره جریان تاریخ اساساً نمی‌توان به پیش‌بینی دست زد. امثال مارکس جامعه بی‌طبقه را پیش‌بینی کردند، برخی از تناسخ و «کارما» سخن گفته‌اند، عده‌ای از «اندیشه پیشرفت» دم زده‌اند و گروهی لیبرالیسم را پایان و سرانجام تاریخ دانسته‌اند. در این میان ادیان ابراهیمی، و به‌ویژه اسلام، دریچه‌ای مطمئن و آرام‌بخش به روی بشر گشوده و او را به آینده خوش‌بین ساخته‌اند. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، صاحب تفسیر شریف المیزان، که از نخبگان و نمایندگان راستین این اندیشه است، در کتاب «شیعه» بدین



داده و جامه عمل خواهد پوشانید. هر فرد مسلمانی باید این حقیقت را نصب العین خود قرار داده و مانند روز روشن در آن تردید نکند که جامعه اسلامی که او در آن زندگی می‌کند، چنان که در باطن جز نورانیت و طهارت صفتی ندارد، روزی خواهد رسید که در ظاهر نیز چنین شده و تبدیل به یک جامعه بهشتی گردد، و هر عیب و نقیصه‌ای که فعلاً دارد، و هر پلیدی و تیرگی که در گوشه و کنارش یافت می‌شود، تدریجاً و دفعتاً، از بین رفته روزی تبدیل به نورانیت و طهارت خالص و سعادت و روحانیت محض خواهد شد. با وجود ایمان به چنین حقیقتی، دیگر تصور مغلوبیت و خسارت سعی، برای یک فرد مسلمان محال است. زیرا وی می‌داند که اگر چنین روزی را درک نماید، غرق سعادت گردیده، کام دنیوی و اخروی خود را خواهد گرفت؛ و اگر درک نکند جامعه‌اش، که باز از نقطه نظر واقع‌بینی و فکر اجتماعی همان «خودش» می‌باشد، با درک آن روز سربلند است، و او - به شخصه - جزو روندگان این راه و فدائیان این مقصد بوده و پاداش عمل وی پیش خدای دانا و بی‌نا هدر نخواهد رفت. این ایمان، یک نیروی معنوی به انسان می‌بخشد، که با وجود آن پیوسته خود را خوشبخت و کامروا می‌بیند، و هرگز با تراکم ناملازمات و فشار روزگار و شکنجه گرفتاری‌های مرگبار، امید نجات و رستگاری را از دست نداده و روحیه اسلامی خود را نخواهد باخت.^۲

پی‌نوشت‌ها

۱. شریعتی: مجموعه آثار، انسان/ ص ۱۴۵
۲. مؤسسه بوستان کتاب، ج پنجم ۱۳۹۲، صص ۹۰-۹۲

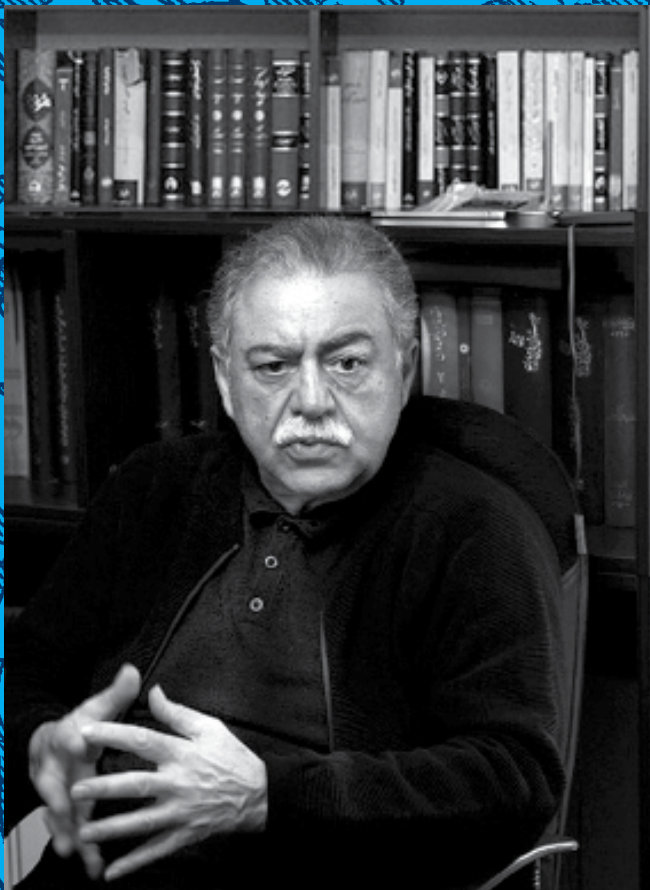
نتیجه بیان گذشته این است که در مسیر همین زندگی اجتماعی انسان خودمان، روزی فرا خواهد رسید که سعادت کامل اجتماعی انسان را در صد در صد تضمین کرده، و در آن روز، عموم افراد در سایه واقع‌بینی و حق‌پرستی، خوش‌بختی واقعی خود را به دست آورده، و در مهد امن و امان مطلق و بی‌مزا حمت هر گونه ناملازمات فکری به سر خواهند برد.

قرآن کریم نیز همین نظر عقلی را تأیید نموده، در چندین جا مژده چنین روزی را به اهل حق و حقیقت می‌دهد. می‌گوید: چنان‌که به انبیای سلف خبر دادیم، سرانجام دنیا به کام اهل تقوا خواهد بود، روزی خواهد رسید که معبود دیگری جز خدای یگانه در محیط بشریت خودنمایی نکند و جز دین و آیین حق در عالم انسانی حکومت ننماید و نشانی از ردایل اجتماعی نماند.

سنت قطعیه، یعنی اخبار نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت او نیز، همین معنا را مشروحاً بیان کرده، و این دوره انسانی آغشته به سعادت را، روز ظهور و پس از ظهور «مهدی» معرفی می‌نماید.

خلاصه اینکه، دعوت اسلامی، از همان روزهای نخستین پیدایش خود، گوش پیروان خود را از راه کتاب و سنت (عقل هم که موافق بود) با این مطلب پر کرده و افهامشان را با این معنا آشنا می‌ساخت که:

روش اسلام (یعنی اجابت ندای وجدان و نهاد خدادادی که به متابعت حق، در اعتقاد و عمل ترغیب می‌کند) متابعت یک حقیقت زنده، و یک نیروی شکست‌ناپذیر غیبی است که پیوسته جامعه بشری را به سوی سعادت رهبری می‌نماید، و حتماً روزی خواسته خود را فعلیت



بررسی معضلات آموزش تاریخ

پای صحبت دکتر اللهیار خلعتبری
با حضور دکتر طوبی فاضلی‌پور و مسعود جوادیان

اشاره

مدتها بود در نظر داشتیم با استاد خلعتبری گفت‌وگویی انجام دهیم اما هر بار مشکلی پیش می‌آمد. تا اینکه چندی پیش بدین کار موفق شدیم. در یک بعدازظهر پاییزی عازم دانشگاه شهید بهشتی شدیم. استاد منتظر ما بود. پس در فضایی صمیمی به صحبت نشستیم.

● جوادیان: لطفاً یک شرح اجمالی از خود و تحصیلات و محل تولدتان بفرمایید.

○ من الله یار خلعتبری هستم؛ متولد ۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ در پارک فخرآباد دروازه شمران. اصالتاً شمالی و تنکابنی هستم. لابد می‌دانید که تنکابن یک منطقه است؛ اسم شهر نیست. از چابکسر تا چالوس، و از ساحل دریا تا کوه‌های بالای اشکور، منطقه تنکابن است. خانواده من عموماً زمین‌دار بودند و اهل آنجا هستند. خود من هم چند سالی در آنجا بوده‌ام و از کلاس سوم ابتدایی به بعد هم به قزوین آمدم. تقریباً تحصیلات ابتدایی و دبیرستان را تا دیپلم در قزوین گذراندم. دبستانی که می‌رفتم اسمش پُدر بود. در خیابان پیغمبریه. از دبیرهای بسیار خوب من یکی مرحوم **سررشته‌داری** بود. دیگری مرحوم **بهمن بیگی** بود. البته نه محمد **بهمن بیگی** معروف که رئیس مدارس عشایری بود. سررشته‌داری‌ها یک خانواده فرهنگی قزوین و ۵ برادر و همگی دبیرهایی در رشته‌های مختلف بودند. اسماعیل خان سررشته‌داری از همه برادرها بزرگ‌تر و یک‌سال رئیس دبیرستان ما بود. عبدالله سررشته‌داری دبیر شیمی ما بود و همین‌طور برادران دیگرش.

یادم رفت که بگویم ما در سیکل اول ناظمی داشتیم به نام آقای **افراشته**، خدا رحمتش کند، آدمی صمیمی بود. آن موقع هنوز در قزوین تاکسی نیامده و درشکه بود. این آدم وقتی در درشکه می‌نشست و می‌خواست به مدرسه بیاید یک پایش را می‌گذاشت روی رکاب درشکه که از دور پیدا بود. این سبب شده بود که وقتی درشکه آقای افراشته از دور پیدا می‌شد همه بچه‌های شیطان مدرسه، از ترس، هر کدام یک سوراخ موش پیدا می‌کردند که در آن قایم شوند. آن قدر این آقا ابهت داشت!

یک رئیس دبیرستان بسیار باشخصیتی هم داشتیم به نام آقای **حقوقی**. حقوقی‌ها هم در قزوین معروف بودند. من، هم در درس تقریباً فعال بودم و هم در کارهای ورزشی (کشتی، والیبال، پینگ‌پنگ، اسب‌سواری، شکار) و این براساس وضعیت خانوادگی‌ام بود ولی خیلی صریح بگم، شاگرد درخشانی نبودم؛ چون خیلی شیطان بودم، ولی رد هم نمی‌شدم.

سیکل دوم دبیرستان، در محله بولاغی بود به نام دبیرستان محمدرضاشاه که الان نمی‌دانم اسمش چیست. در خیابان خیام قزوین بود. آن موقع که ما دبیرستان بودیم در وسط حیاط دبیرستان،

یک شبستان خیلی بزرگی بود با طاق بلند و کاشی‌کاری‌های زیبا. چند ماه پیش شنیدم که آنجا را باستان‌شناسان حفاری کرده‌اند و خیلی آثار باستانی پیدا شده است. آن دبیرستان الان تبدیل به یک مدرسه راهنمایی دخترانه شده است.

● جوادیان: خبر دارید آثار باستانی کدام دوره در آن‌جا پیدا شده است؟

○ دقیقاً نمی‌دانم ولی قاعدتاً باید هم قبل از اسلام بوده باشد و هم بعد از اسلام. چون خود قزوین هم سابقه قبل از اسلام دارد و هم سابقه بعد از اسلام. درخشان‌ترین سابقه بعد از اسلامش هم مربوط به دوره سلجوقیان است و سپس دوره صفویه. حضور سلجوقیان به خاطر وجود اسماعیلیه در الموت بوده و صفویه هم از الموت به‌عنوان زندان استفاده می‌کردند. پیش از مغولان هم خلفای عباسی از قزوین به‌عنوان پادگان یا مرکزی برای حمله به دیلمان استفاده می‌کردند. به همین خاطر، به قزوین می‌گفتند **باب‌الجنت** یا مینودر! کتابی هم هست به نام **مینودر** که یکی از بزرگان قزوین تقریباً ۷۰ یا ۸۰ سال قبل نوشته است. باب‌الجنت به این خاطر بود که جهان اسلام را تقسیم می‌کردند به دارالاسلام و دارالکفر. چون به شدت در مقابل قزوینی‌ها و مسلمان‌ها مقاومت می‌کردند. به همین دلیل در آن بخش از دیلمان که با قزوین هم‌جوار است (منظورم شمال غرب قزوین است) اسلام هیچ‌وقت به‌وسیله اعراب وارد نشد بلکه به‌وسیله علویان وارد شد؛ یعنی دیلمی‌ها و گیل‌ها به‌وسیله علویان مسلمان شدند. در قبل از اسلام هم دیلمی‌ها تقریباً سر به فرمان حکومت‌های این طرف البرز فرود نیآورده بودند. قزوین همیشه یک مرکز نظامی بوده است. عباسیان هم خیلی روی شهر قزوین دقت داشتند. قزوین اولین شهری بوده که در سال ۳۰ هجری به صلح تسلیم مسلمانان شده است.

● جوادیان: از دبیرستانتان می‌گفتید:

○ بله. دبیرستان ما دبیرهای بسیار خوبی داشت. آن موقع، یعنی سال ۳۹، ۴۰، که من وارد دبیرستان شدم. بهترین دبیرها در قزوین بودند، چون اکثراً دانشجوی بودند؛ چه دانشجوی فوق‌لیسانس و چه دانشجوی دکتری. قزوین را انتخاب می‌کردند که به تهران نزدیک باشد. در نتیجه ما بهترین دبیرها را در آن زمان داشتیم. دبیر تاریخ ما آقای **جمشیدی** بود و من شاید علاقه‌ای که به تاریخ پیدا کردم به

خاطر نوع درس دادن آقای جمشیدی بود که با تصویر و نقشه و با بیان بسیار شیرینی درس می‌داد. دبیر فلسفه‌ای هم داشتیم به نام آقای ابراهیمی. فلسفه و منطق درس بسیار سختی بود، به‌خصوص منطق، ولی او درس را برای ما طوری شیرین می‌کرد و با حلاوتی در اختیار ما می‌گذاشت که خیلی برایمان جالب بود. دبیر ادبیات فارسی ما آقای دکتر سخاوتی بود که دکترای ادبیات عرب را از دانشگاه الازهر مصر گرفته بود؛ منتها چون یک مقدار گرایش چپی داشت به او اجازه تدریس در دانشگاه را ندادند. البته بعد از انقلاب در دانشگاه تدریس می‌کرد. متأسفانه فوت کرد. او هم جذبه داشت و هم مهربان بود. دبیر دیگری هم داشتیم که الان در قید حیات هستند و خدا سلامت به ایشان بدهد به نام آقای دکتر قاسم انصاری، دبیر عربی

نمی‌رفتند و می‌رفتند برای امتحانات، به‌خاطر همین، زیاد با معلم‌های آنجا سروکار نداشتم. فقط یک آقای الهی نامی بود که او را می‌شناختم و خیلی هم خوب بود و خود آقای کیایی. من دیپلم را خرداد ۱۳۴۳ در مدرسه محمدرضاشاه پهلوی گرفتم، بلافاصله هم در کنکور شرکت کردم. در تهران کلاس کنکور خزانلی می‌رفتم. آن زمان معروف‌ترین کلاس کنکور خزانلی بود. خیلی جالب است که خود دکتر خزانلی که نابینا بود دبیر خانم من هم بود.

همان سال در کنکور شرکت کردم و در دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، رشته فلسفه اسلامی قبول شدم. آنجا من با بزرگانی آشنا شدم و از محضرشان استفاده کردم که نام و نشان آن‌ها در ذهن تمام کسانی که با علم و ادب آشنایی دارند هست، از

خلعتبری: من از فوق لیسانس بلافاصله با اورلاندز ادامه دادم و تز دکتر را هم در مورد اسماعیلیه گرفتم منتها در تحقیقات تاریخی آن. عنوانش هم «تحقیقات تاریخی بر روی فرقه اسماعیلیان نزاری در الموت» بود

قبیل مرحوم فروزانفر، رئیس دانشکده که بعد از اینکه بازنشسته شد رفت و آقای دکتر محمد محمدی ملایری آمد به جای ایشان، کسی که مجموعه معروف فرهنگ و تمدن را نوشته. آنجا مرحوم دکتر زرین‌کوب تدریس می‌کرد، مرحوم دکتر صدیقی تدریس می‌کرد، مجتبی مینوی تدریس می‌کرد، مرحوم مدرس رضوی تدریس می‌کرد، مهدی الهی‌قمشه‌ای تدریس می‌کرد، دکتر حسن ملک‌شاهی تدریس می‌کرد. دو استاد هم هست که خیلی به ایشان ارادت دارم یکی دکتر غلامحسین صدیقی، که وزیر کشور مرحوم دکتر مصدق هم بود و بسیار آدم منضبطی بود، دیگر آن استاد عجیب و غریب، مرحوم مجتبی مینوی، با آن کیف که در بغلش می‌گرفت. چون هیچ‌وقت دسته کیفش را نمی‌گرفت؛ البته با آن موهای آشفته‌اش. مرحوم استاد مطهری هم آنجا بودند؛ کسی که اگر آن مقدمه را بر کتاب علامه طباطبایی نمی‌نوشت، کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» این‌طور اعتبار پیدا نمی‌کرد. واقعاً اگر این شرح نبود این کتاب را نمی‌شد فهمید، دکتر ملک‌شاهی، شفای بوعلی را

ما بود. همه چی به ما درس می‌داد به غیر از عربی! [خنده استاد] به‌خصوص شعر نو! کلاس‌های دکتر انصاری همیشه پر و پیمان بود. دبیر دیگر آقای بهشتی بود. دبیرهای مختلفی داشتیم اما سرآمد همه این‌ها، همین چند نفری بودند که خدمت شما عرض کردم. بچه‌ها واقعاً به آن‌ها علاقه داشتند، یک آقای بودند به نام آقای زهتاب، اهل کرمانشاه و دبیر زبان بودند. بچه‌ها بسیار به آقای زهتاب علاقه‌مند بودند. بسیار خوش‌قیافه و خوش‌تیپ و خوش‌هیكل و دلسوز و صمیمی. نمی‌دانم در قید حیات هست یا نه؛ اگر هست خدا سلامتشان بدارد و اگر رفته خدا رحمتش کند.

در سال ۱۳۴۲ اواسط کلاس سوم ادبی، من مجبور شدم همراه خانواده‌ام به شهبور بروم. عرض کردم تنکابن منطقه بود و شهبور مرکز آن بود. مرکز تنکابن خرم‌آباد بود، و من منتقل شدم به شهبور. آنجا هم اسم دبیرستانم محمدرضاشاه بود. رئیس دبیرستان آقای دکتر کیایی بود که هنوز هم در قید حیات هستند. معمولاً آن موقع کلاس ششم دبیرستان یا دوازدهم، از عید به بعد مدرسه

به ما با زبان عربی تدریس می‌کرد. اول عربی آن را می‌گفت و بعد فارسی را می‌گفت، آن موقع می‌شد سه سال و نیمه لیسانس گرفت، چون تابستان هم راحت واحد می‌دادند. من بهمن ۴۷ بود که لیسانس گرفتم و فروردین ۴۸ هم خودم را به سربازی معرفی کردم. این را هم بگویم! من متولد تهران بودم ولی پدر و مادرم برای اینکه بعداً بتوانند نفوذ خودشان را اعمال بکنند که من سربازی نروم، شناسنامه‌ام را از قزوین گرفته بودند. (با شش ماه فاصله) ولی خب قسمت این بود که بروم سربازی! سربازی من هم در اداره نظام وظیفه وقت طی شد...

سال ۴۹ ازدواج کردم و مراسم عروسی را در باشگاه افسران گرفتم. با دختر پسرخاله‌ام ازدواج کردم که از خانواده حاج سیدجواد قزوینی (حاج سید جوادی‌ها) است.

در فروردین ۵۰، خدمت من تمام شد و با همسرم برای ادامه تحصیل رفتیم فرانسه. در ابتدا می‌خواستیم به سمت ادبیات بروم حتی با پروفیسور **لازال** صحبت کردم و راجع به صادق هدایت با ایشان کار کردم ولی وقتی دو سه جلسه با او صحبت کردم به من گفت تو به «تاریخ» بیشتر علاقه داری و مرا به پروفیسور **روژه اورلاندز** معرفی کرد. استادی بود که چندین زبان را می‌دانست؛ زبان فرانسه که زبان مادریش بود، ولی انگلیسی، آلمانی، عربی، ترکی، فارسی را هم می‌دانست! تنها فردی که در فرانسه اسم من را درست تلفظ می‌کرد همین استاد بود. به خاطر اینکه فرانسوی‌ها حرف خ ندارند که بتوانند خلعتبری را صحیح تلفظ کنند. یک پیرزنی صاحبخانه من بود که حدوداً ۷۸ سالش بود. او هر ماه که می‌آمد چک کرایه خانه را بگیرد به من می‌گفت موسیو کتلنبری! فوق لیسانسم را سال ۵۲ گرفتم از پاریس چهارم. درباره پاریس ۴ توضیح بدهم که، در زمان دوگل، سال ۱۹۶۸، موقعی که دانشجویها یک جنبش دانشجویی گسترده به وجود آوردند در زمان ژنرال دوگل، دانشگاه سوربن به ۱۳ دانشگاه تقسیم شد که پنج دانشگاه آن علوم انسانی بود و یک دانشگاه پاریس ۸ که تقریباً می‌شود گفت دانشگاه آزاد بود. من در پاریس ۴، در سوربن، فوق لیسانسم را با پروفیسور **اورلاندز** ثبت نام کردم. درباره فلسفه اسماعیلیان نزاری الموت.

• جوادیان: بعداً چیزی هم از آن چاپ کردید؟

○ نخیر؛ آنجا نه، ولی در اینجا متجاوز از ۹ یا ۱۰ مقاله در مورد اسماعیلیان دارم.

• فاضلی پور: آقای دکتر! چرا فرانسه را برای ادامه تحصیل انتخاب کردید؟ چون آن موقع انگلیس هم بود و می‌توانستید به آنجا بروید.

انگلیس هم بود ولی آن زمان، زبان فرانسه، زبان رایج بود. در دبیرستان‌های ما تا سال ۳۷، ۳۸ زبان فرانسه می‌خواندند و من زبان فرانسه را دوست داشتم. به این خاطر فرانسه را انتخاب کردم و با همسرم به آنجا رفتیم. سال ۵۲ من فوق لیسانسم را با پروفیسور اورلاندز گذراندم که همیشه به احترامش از جایم بلند می‌شوم. یک استاد بسیار بسیار سختگیر و بسیار بسیار دلسوز. سختگیر به این نحو که در دوره فوق لیسانس و در دوره دکتری همیشه هر ۲۰ روز یکبار منشی ایشان به من وقت می‌داد و می‌رفتم دفترش و گزارش کارم را به ایشان می‌دادم. مرا معرفی می‌کرد و می‌گفت باید بروی کلاس‌های استادهاى مختلف بنشینى و گزارش تهیه کنى. سر ۲۰ دقیقه که می‌شد، منشی می‌آمد، در را باز می‌کرد و می‌گفت: آقای خلعتبری وقت شما تمام شد! حالا اگر کار من تمام نشده بود استاد به من اجازه می‌داد که روز یکشنبه (یعنی روز تعطیل رسمی) یک ربع یا ۲۰ دقیقه به خانه‌اش بروم. یکبار گفت مثلاً ۹ صبح آنجا باش. ولی من به جای ساعت ۹ صبح، ۹:۰۵ دقیقه رسیدم. یکشنبه‌ها آنجا مترو خیلی کم تردد می‌کرد. در را باز کرد و گفت: بله؟ سلام کردم. جواب داد و گفت: کاری داشتی؟ گفتم استاد به من وقت داده بودید. گفت شما قرار بود ساعت ۹ بیایید من از ساعت ۹ در کتابخانه هستم و در را بست! کاری که این استاد در آن روز کرد اضافه شد بر تمام تجربیات دیگرم که هیچ وقت بدقولی نکنم. خلاصه، من راه نداد و من قدم‌زنان یک دو ساعتی طول کشید تا به خانه رسیدم. من از سال ۵۲ با خود آقای اورلاندز، دکتری‌ام را شروع کردم.

• جوادیان: از اساتید تاریخ هم‌نسل، آن دوره کسی با شما هم‌کلاس یا آشنا و مأنوس بود؟

○ آنجا با بچه‌های دانشکده حقوق هم‌دوره بودیم. چون نزدیک‌خانه ما ۳ تا کتابخانه بود، یکی کتابخانه خود دانشگاه سوربن بود، یکی هم کتابخانه پانتئون، (پانتئون یک جای مقبره مانندی است که اکثر مشاهیر ادبی فرانسه مثل ویکتور هوگو آنجا دفن هستند) دوتا کتابخانه در اینجا بود یکی پانتئون بود و یکی کتابخانه دانشکده حقوق. بچه‌های حقوقی که الان اینجا هستند، آقای دکتر افتخار و مرحوم دکتر

نوربها و شمس با من دوست بودند. با بچه‌های تاریخ خیلی رفاقت نداشتم. آقای رهنما بود و یکی از دوستان من هم که تاریخ خواندند در پاریس ماندند و به ایران نیامدند ولی با داشتن دکترا الان در پاریس تاکسی دارند! بله، متأسفانه، راننده تاکسی شدند. ولی این آقایان با من آنجا همکلاس بودند، یعنی همدوره بودیم و در دو تا کتابخانه با هم همکاری داشتیم. کتابخانه دیگری هم که هفته‌ای یک دفعه به آنجا می‌رفتم، کتابخانه ملی، پاریس بود.

در بخش نسخ خطی، در آنجا با رفیق شفیقم آقای دکتر همایون کاتوزیان کار می‌کردیم. البته ایشان دوتا کار می‌کرد؛ هم کار سیاسی و هم کار ادبی و فرهنگی. دکتر همایون دو تا دکترا داشت یکی دکترای جامعه‌شناسی و یکی هم دکترای تاریخ دوره قاجار. دکتر همایون از آدم‌های بسیار بسیار باسواد است.

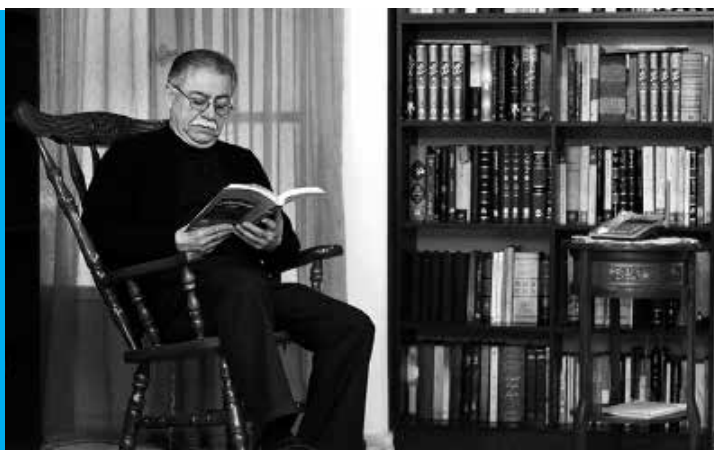
وقتی در سال ۵۵ آمدیم به ایران من به دانشگاه ملی آمدم و در عین حال به مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی، در چهارراه فلسطین خیابان انقلاب رفتم که جامعه‌شناس معروف، آقای احسان نراقی رئیس آنجا بود. یک‌سال هم به‌عنوان کارشناس برنامه‌ریزی در آنجا کار کردم. البته کار زیادی به آن صورت نبود، و من فقط دو سه تا مأموریت برای صنایع دستی به آذربایجان رفتم. بین ایلات و عشایر و شاهسون‌ها، اردبیل و ده حیران و راجع به گلیم و جاجیم و چیزهایی که عشایر می‌بافتند تحقیق می‌کردم. به هر حال، بنده از سال ۵۵ در خدمت دانشگاه ملی بودم که بعد شد دانشگاه شهید بهشتی. یک سال حق‌التدریس کار کردم و سال ۵۶ استخدام رسمی شدم. سیستمی که من بودم استادمحوری بود. هنوز هم همین‌طور است. من از فوق‌لیسانس بلافاصله با اورلاندز ادامه دادم و تز دکترا را هم در اسماعیلیه گرفتم منتها در تحقیقات تاریخی آن. عنوانش هم «تحقیقات تاریخی بر روی فرقه اسماعیلیان نزاری در الموت» بود. یاد می‌آید که آن موقع یک استاد عرب از انگلیس آمده بود با دو تا چمدان کتاب، به‌عنوان استاد داور؛ آقای جوادیان جای شما خالی. یک پوست قشنگی از من کند! و البته من هم مقاومت نشان دادم. البته استاد من در جلسه دفاع خیلی کمکم کرد. می‌دانید که کسی که زبان مادری بومی‌اش، زبان اصلی نباشد هر چقدر هم که بر کارش مسلط باشد، کار برایش آسان نیست. جلسه

دفاع من ۳ ساعت طول کشید و بیشترین سخن را هم همین استاد عرب که از انگلیس بود، گفت و بیشترین جواب‌ها را من دادم و بیشترین کمک‌ها را هم استادم به من کرد.

وقتی آمدم ایران در وزارت علوم مدرک مرا دکترا شناختند و در سال ۵۶ شدم استادیار یک. سپس در سال ۶۸ دانشیار شدم، سال ۷۸ استاد تمام و سال ۸۶ هم خودم را بازنشسته کردم. البته می‌توانستم باز هم بمانم چون استاد تمام بودم، ولی خودم خواستم که بازنشسته شوم. با این حال تا امروز همکاریم را با دانشگاه قطع نکرده‌ام.

• جوادیان: استاد از آثارتان بگویید.

○ در مجموع من چهار کتاب دارم. من کار مشترک را خیلی دوست دارم که با دانشجویانم انجام دهم. متجاوز از ۳۵ مقاله دارم که ۱۰ یا ۹ تا آن خاص اسماعیلیه است. شاید بیشتر از ۴۰ مقاله در مجلات مختلف نوشته‌ام. عرض کنم در دانشکده، من از سال ۷۹ تا ۸۴ معاون تسهیلات تکمیلی و معاون آموزشی



خلعتبری: چند نفر از هر ۱۰۰ نفر می‌فهمند رشته تاریخ یعنی چه؟ اصلاً می‌دانند تاریخ یعنی چه؟ می‌دانند تاریخ هویت ماست؟ می‌دانند تاریخ شناسنامه ماست؟ ملتی که تاریخ نداشته باشد مثل آدمی می‌ماند که آرایمر درجه ۳ گرفته، یعنی می‌رود و وسط چهارراه و نمی‌داند کجا برود

بودم، یک‌سال معاون پژوهشی بودم، ۶ دوره مدیر گروه بودم، یک دوره عضو شورای دانشگاه بودم، ۶ دوره هم عضو کمیته تخصصی هیئت علمی بودم و در طول این مدت هم سردبیری دو مجله دانشگاهی را داشتم که الان هم دارم؛ یکی «مجله سیستان و بلوچستان» و یکی هم «مجله مسکویه» دانشگاه آزاد شهرری. اساس اولین مجله دانشکده را در سال ۶۶ من خودم گذاشتم. اولین مقاله‌ام را هم در همین مجله چاپ کردم که راجع به سرداران بود. تاکنون بیش از ۱۰ یا ۱۲ مجله من عضو تحریریه‌اش بوده‌ام و فکر می‌کنم الان هم در ۷ یا ۸ مجله عضو هیئت تحریریه هستم. همچنین از بنیان‌گذاران «انجمن علمی تاریخ ایران» هستم. دو دوره عضو هیئت رئیسه‌اش بودم و کم و بیش هنوز هم فعالیت دارم. راهنمایی بین ۹۰ تا ۱۰۰ پایان‌نامه دکتری را داشته‌ام که اکثر دانشجویانم به درجه استادی و حتی به درجه استاد تمامی رسیده‌اند.

● جوادیان: از دانشجویان نخبه خودتان که الان به اشتهار رسیده و شما به آن‌ها علاقه دارید و قبولشان هم دارید بگویید.

○ من همه دانشجویان را قبول دارم آقای جوادیان؛ من یک تزی برای خودم دارم و آن این است که می‌گویم دانشجو مثل اولاد خود آدم می‌ماند. اولاد ممکن است خلف باشد و ممکن است نباشد. خوشبختانه دانشجویان من، که فرزندان علمی من بودند، هیچ کدامشان ناخلف نبودند و چون من سهل‌گیر نبودم معمولاً کسانی که می‌آمدند با من کار بکنند، آدم‌هایی بودند که دلشان می‌خواست کاری بکنند.

حدود ۹۵ تا از این استاد‌های فعلی، از دکتر یوسفی فر گرفته تا دکتر الیهاری، دکتر کجیاف، دکتر حسن‌زاده، دکتر ربانی‌زاده، دکتر قلی‌پور و...

● جوادیان: در جلسه دفاع دکتر خیراندیش من هم بودم. شما یکی از داوران بودید!

○ بله، من داور بودم. دکتر خیراندیش یکی از آدم‌هایی است که از نظر اخلاقی شاید برای من الگو باشد. اما اگر یادتان باشد بیشترین ایراد را به پایان‌نامه دکتر خیراندیش من گرفتم. دکتر خیراندیش حتی سرش را بلند نکرد؛ با تمام علم و فضیلتی که ایشان دارد. در سمینار ناصر خسرو، آقای دکتر خیراندیش راجع به یک کلمه، یعنی کلمه تَوَجُّح، که اسم کوهی است در برازجان، ۲۵

دقیقه صحبت کرد! آنقدر این آدم برجستگی دارد. عرض کردم همه دانشجویان من خوب بودند. همه آن‌ها هم جذب مراکز علمی شدند.

● جوادیان: آقای دکتر! سؤالی دارم که قاعدتاً باید آخر می‌پرسیدم. ولی اگر اجازه بدهید این را زودتر بپرسم. پیشاپیش هم از طرح چنین موضوعی از شما معذرت می‌خواهم؛ ولی یک واقعیت است؛ مشکلی است که وجود دارد. عرض کنم چون من به اقتضای کار و شغل و سابقه‌ای که در سازمان پژوهش دارم، خیلی از دبیرهای تاریخ مرا می‌شناسند و با من مرتبطند. به هر حال، یک خانم دبیری که دانشجوی دوره دکتری بود و الان خانم دکتر شده، پایان‌نامه‌اش را آورد که من چند روز دیگر دفاع دارم و به پایان‌نامه من نگاهی بینداز. خب، من یک نگاهی به پایان‌نامه کردم و وقتی خواستم تحویلش بدهم گفتم خانم پایان‌نامه خیلی ضعیف است، من خیلی نگرانم که در جلسه دفاع چه رفتاری با شما بکنند. می‌دانید چه جوابی داد؟ من می‌خواهم این را مقایسه کنید با آن سختگیری‌های استاد شما در فرانسه، ژرژ اورلاندز، یا سختگیری‌های خودتان در اینجا. این خانم جواب داد که «همکلاسی‌های من همه رفته‌اند جلوی دانشگاه و پایان‌نامه خریده‌اند! فقط من یک نفر خودم نوشته‌ام! تازه، آن‌ها برای اینکه پایان‌نامه‌شان ارزان درآید نگفته‌اند رساله دکتری می‌خواهند، بلکه گفته‌اند رساله فوق‌لیسانس می‌خواهند که ارزان‌تر است.» بعد آن خانم گفت: حالا آن‌ها همه دکتر شده‌اند و فقط من مانده‌ام.

این جوابی بود که این خانم به من داد و بعدش خودش هم با همان پایان‌نامه دکتر شد! آقای دکتر خلعتبری یک وقتی بود که اگر دانشجویی از یک پایان‌نامه قوی دفاع می‌کرد درصد بود آن را زودتر چاپ کند؛ چون ممکن بود یکی برود آن را به نام خودش چاپ کند. چرا الان وضعیت دانشجویان به این صورت شده است؟

○ جانا سخن از زبان ما می‌گویی. من الان مدت‌هاست که دیگر پایان‌نامه قبول نمی‌کنم، مگر اینکه از چندین صافی بگذرد. الان هم هیچ پایان‌نامه‌ای در دست ندارم مگر یکی دوتا در دانشگاه آزاد و یکی هم دانشجوی ویژه دکتری در اینجا. من دیگر پایان‌نامه نمی‌پذیرم خیلی از مراکز علمی هم نمی‌روم.

● **فاضلی پور:** آقای دکتر! کنار کشیدن که درست نیست.

○ خانم ببینید! فرض بفرمایید در یک جایی مهم‌ترین امتحان دورهٔ دکتری برگزار می‌شود. بنده می‌دهم ۲ شما می‌دهید ۱۸، آقای جوادیان هم ۱۷ می‌دهند. وقتی من اعتراض می‌کنم می‌گویند باید قبول بشود. چرا من دیگه برم اونجا؟ خانم دکتر فاضلی پور، بروید سؤال کنید. من بنیاد ایران‌شناسی را جواب کردم و پژوهشکدهٔ علوم انسانی را هم گفتم نمی‌یام. سه دوره، من در هر دوره آمدم ۵ بار یک درس را امتحان گرفتم تا آن‌ها نمرهٔ قبولی گرفتند!! پس چرا دیگه بروم خود را آزار بدهم؟ البته دیگران این کار را نمی‌کنند. چرا **فروزان فر** دیگر نیست؟ فروزان فری که جلوی خانهٔ خدا می‌ایستد و یکی از اشعار عرب را که فقط دو بیت آن را در بالای خانه خدا نوشته بودند کامل خواند!! من سر کلاسش می‌رفتم. در آن زمان رئیس دانشکدهٔ الهیات آقای ناصر قدسی برادرزادهٔ مرحوم فروزان فر بود. من از ایشان اجازه گرفته بودم و کلاس دکتر فروزان فر را می‌رفتم. او نی‌نامهٔ مولوی را درس می‌داد. آقای جوادیان، فروزان فر هر ترم بیشتر از ۵ بیت شعر نمی‌رسید درس بدهد! خودمان یک استادی داشتیم به نام دکتر **امیر حسن یزدگردی**، خدا رحمتش کند. استاد ادبیات ما در دانشکدهٔ الهیات بود. استاد نظم بود. یک روز سر کلاس یکی از شاگردان پرسید که: استاد! بر لب جوی «نشین» و گذر عمر ببین صحیح است یا بر لب جوی «نشین» و گذر آب ببین؟ سه جلسهٔ کامل دکتر یزدگردی راجع به این بیت شعر حافظ برای ما صحبت کرد!

● **فاضلی پور:** آقای دکتر! من یادم است جلسه‌ای بود با آقای دکتر یوسفی فر از اعضای انجمن ایرانیان تاریخ، من آنجا یک پیشنهاد کردم و آن این بود که: برای اینکه تاریخ از این حالت پایان‌نامه خریدن جلوی دانشگاه نجات پیدا کند انجمن، متولی این کار شود. گفتم اینجا، در انجمن، هر استادی در یک دوره تخصصی دارد و به هر حال یک تعداد عناوین و مطالبی دارد که کسی روی آن‌ها کار نکرده. مجموعهٔ این عناوین می‌تواند در انجمن تاریخ به صورت یک بانک اطلاعات درآید و موضوع پایان‌نامه‌ها و تحقیق‌ها از آن استخراج شود. گفتم چرا شما این بانک را اینجا درست نمی‌کنید تا دانشجویان تاریخ را جذب کنید و به آن‌ها پیشنهاد دهید که عنوان تحقیق

خود را از این بانک انتخاب کنند و خودتان هم کمکشان کنید در نوشتن پایان‌نامه. یکی از مطالبی که در اساسنامهٔ انجمن تاریخ ذکر شده ارتقای علمی است. خوب این ارتقای علمی چگونه صورت می‌گیرد؟ برای مثال، موقعی که شما خودتان ۵۰ مسئله یا موضوع تاریخی را در ذهن دارید که بر اثر مطالعه و مرور زمان و تجربه به آن رسیده‌اید و می‌دانید که جای تحقیق دربارهٔ اینها خالی هست و هیچ‌کس هم سراغش نمی‌رود چرا انجمن متولی این کار نمی‌شود؟

○ خانم دکتر اینکه می‌فرمایید ما، یعنی در سطح دانشگاه، دانشگاه لایهٔ بالای علمی جامعه است و همین‌طور می‌رود پایین تا می‌رسد به دبیرستان و دبستان. این‌ها علاقه از ابتدا باید به‌وجود بیاید. من اوایل عرایض عرض کردم که پدر و مادر من چون بسیار باسواد بودند و مادر من در سیزده سالگی بسیار هنرمند و مسلط به زبان فرانسه بود. ورزشکار، اسب‌سوار، تیرانداز، بسیار خوش‌پوش. زن فوق‌العاده‌ای بود. پدرم هم بسیار باسواد بود یعنی من می‌توانم بگویم علم انساب را به اندازهٔ یک استاد بلد بود. یک خاطره بگویم. در سال‌های ۵۵، ۵۶، ۵۷، مرحوم دکتر بیات، مرحوم دکتر ممتحن، آقای دکتر شعبانی و دکتر خدادادیان مرا را سرفراز می‌کردند و می‌آمدند شمال منزل پدری ما. این چهار استاد حیرت می‌کردند از اطلاعات تاریخی پدر من. من در یک فضای بزرگ شدم و رشد کردم که این وضع را داشت. خودم هم بعداً معلمینی داشتم که مرا تشویق کردند. الان من از شما سؤال می‌کنم: شما بگویید که چند نفر از هر ۱۰۰ نفر می‌فهمند رشتهٔ تاریخ یعنی چه؟ اصلاً می‌دانند تاریخ یعنی چه؟ می‌دانند تاریخ هويت ماست؟ می‌دانند تاریخ شناسنامهٔ ماست؟ ملتی که تاریخ نداشته باشد مثل آدمی می‌ماند که آلزایمر درجه ۳ گرفته، یعنی می‌رود و وسط چهارراه و نمی‌داند کجا برود. من بارها و بارها شنیده‌ام که در آموزش و پرورش اگر دبیر ریاضی و فیزیک و شیمی نباید کلاس تعطیل می‌شود ولی اگر دبیر تاریخ نیاید مثلاً به دبیر ورزش می‌گویند برود سر کلاس. چون تاریخ را به‌عنوان یک قصه می‌شناسند. متأسفانه خانواده‌ها الان بچه‌هایشان را در هر رشته‌ای برای کلاس‌های فوق‌برنامه ثبت‌نام می‌کنند. زبان، گیتار، شنا، کامپیوتر و ... باید برود ولی چهار کلمه تاریخ به او یاد نمی‌دهند. من یک نوه دارم نه ساله است. از ۴ سالگی من با این نوهام کار کرده‌ام. امسال یک کتاب نوشته، یعنی وادارش

کلمه آن را نخوانده بوده. یک مقدار تقصیر خودمان هم هست.

● فاضلی‌پور: از یک‌جا من فکر می‌کنم یعنی محوره‌های اصلی این علم می‌توانند کمک کنند.

○ خانم دکتر من حالا ۷۰ سال دارم. گندمم رو آرد کردم، آردم را خمیر کردم و خمیرم را هم پختم و الکم را آویختم! دیگر حوصله ندارم. معلمی کار سهل و ممتنعی است. شما وقتی کار اداری که می‌کنید ساعت ۲ کارتان را تمام می‌کنید و به خانه می‌آیید، ولی معلم کارش را همراه خودش به خانه

خلعتبری: ۱۰ نفر آدم نخبه را انتخاب کنید که تحصیلات تاریخی نداشته باشند و بگویند تاریخ کشورت را تعریف کن. بگویند اصلاً تاریخ چیست. به خدا اگر بدانند. همه تاریخ را قصه می‌دانند. تاریخ قصه نیست. تاریخ تحلیل است، تاریخ علت و معلول است، تاریخ هزار نکته باریک‌تر از مو دارد

می‌برد. نمی‌دانم چاره‌اش چیست. ما فراموش نکنیم. وضعیت اقتصادی به گونه‌ای نیست که دانشجوی تاریخ برای خودش آینده‌ای متصور باشد. من دانشجویی داشتم بسیار عالی؛ یک دقیقه هم دیر نمی‌کرد. تقریباً ۱۰ سال پیش. گفتم شغلت چیه؟ گفت کارگر ساختمان هستیم. آن وقت بهترین نمره را در درس می‌گرفت. بهترین تحلیل را هم ارائه می‌کرد. خانم! مدرک‌گرایی در مملکت ما بیداد می‌کند. آخر چرا ما این قدر دکتر داریم؟ در دانشگاه آزاد وقتی مصاحبه بود ۵۰ نفر معرفی می‌کردند. چرا؟

● فاضلی‌پور: موقعی که دانشجویان موضوع پایان‌نامه‌شان را انتخاب می‌کنند آیا علاقمند هستند یا فقط می‌خواهند یک موضوعی را انتخاب کنند، و اینکه آن موضوع چه نیازی از جامعه را برآورده می‌کند که روی آن کار شود؟

○ اینکه علاقمند هستند یا نه؟ به جرئت می‌توانم

کردم مجموعه داستان‌هایی را که خوانده کتاب کند. خانواده‌ها الان به فکر همه‌چیز هستند به غیر از هویت مملکت خودشان، به غیر از تاریخ مملکت خودشان. درس تاریخ خیلی مورد اهمیت نیست. ببینید: سنگ اول چون نهد معمار کج/ تا اثری می‌رود دیوار کج! من از شما خواهش می‌کنم ۱۰ نفر آدم نخبه را انتخاب کنید که تحصیلات تاریخی نداشته باشند و بگویند تاریخ کشورت را تعریف کن. بگویند اصلاً تاریخ چیست؟ به خدا اگر بدانند. همه تاریخ را قصه می‌دانند. تاریخ قصه نیست. تاریخ تحلیل است، تاریخ علت و معلول است، تاریخ هزار نکته باریک‌تر از مو دارد. امروز من به دانشجویان گفتم بچه‌ها بروید تا هفته آینده برای من جست‌وجو کنید که چرا وقتی مغول وارد ایران شد سبک شعر فارسی عوض شد. چرا از مدیحه‌سرایی به صورت عرفانی درآمد؟ چند تا شاعر هم برایشان اسم بردم. گفتم حافظ را بخوانید، سعدی را بخوانید، مولانا را بخوانید. ببینید چه تحولی به وجود آمد که عرفان شکل گرفت؟ چرا تاریخ‌نگاری در عصر مغول این قدر پیشرفت کرد؟ ما می‌دانیم که دوره سلجوقیان کتاب مشخصی غیر از یکی دو تا کتاب نداشت. اما در دوره مغول بیشترین کتاب‌های تاریخی نوشته شد. این مشکل بی‌توجهی به تاریخ را باید جامعه درست کنند. یک استاد چقدر می‌تواند نقش داشته باشد؟ فرض کنید ۲۵ نفر دانشجو داشته باشد چقدر می‌تواند به آن دانشجو فشار بیاورد وقتی هم کلاس را کوچک می‌کنیم، با ۱۰ نفر دانشجوی فوق لیسانس، همه صم بکم بنده را نگاه می‌کنند.

عرض کردم؛ خودم در یک کلاس ۵ بار از دانشجویان دکتری امتحان گرفتم نتیجه این شد که گفتم خواهش می‌کنم دیگر برای من درس نگذارید. نه من به درد این دانشجویان می‌خورم و نه دانشجویان به درد من! تقصیر یک مجموعه است تقصیر یک نفر نیست.

● فاضلی‌پور: ولی متأسفانه همین دانشجویان تاریخ می‌روند در مدارس تدریس می‌کنند؛ ولی یک جایی اگر متولی شود این بساط جمع می‌شود.

○ این به آدم‌ها بستگی دارد. من نمی‌خواهم از خودم تعریف کنم، ولی حاضرم قسم بخورم دست بگذارم روی قرآن، که هیچ پایان‌نامه‌ای از زیر دست من رد نشده که حداقل دو بار نخوانده باشم؛ چه فوق لیسانس و چه دکتری؛ برعکس هم بارها خودتان شاهد بوده‌اید پایان‌نامه‌ای که استادش دو

بگویم که حداکثر ۳ درصدشان علاقمند به موضوع پایان‌نامه‌شان هستند، بقیه فقط می‌خواهند مدرک بگیرند؛ هم فوق و هم دکتری. البته در دکتری یک مقدار علاقه بیشتر است. دوم اینکه تاریخ جهان گسترده‌ای است. گفتم که؛ دکتر خیراندیش در موضوع مرتبط با ناصر خسرو در مورد کلمه تَوَجَّح ۲۵ دقیقه صحبت کرد. شما کتاب **لعل بدخشان** را خوانده‌اید؟ یک خانم آمریکایی نوشته، خانم آلیس پرگر، این کتاب در مورد ناصر خسرو است اما درباره یک کلمه از یک بیت ناصر خسرو؛ از آمریکا آمد اینجا و یک سمینار داد و یک سخنرانی کرد در مورد یک کلمه از یک شعر ناصر خسرو! حالا ببینید او کجا و ما کجا؟ اگر کلمه‌اش یادم بیاید خدمتتان عرض می‌کنم. او خواسته ثابت کند که چرا ناصر خسرو از این کلمه استفاده کرده است. به معنای مرکب سخن. تاریخ

این موضوعات ریز اشراف دارند تا دانشجویان، آیا اینها نباید کمک کنند؟

○ چرا، شخصاً معتقدم دانشجویان باید علاقمند باشد. به‌عنوان پایان‌نامه نمی‌گوییم. امتحان هم بگیرم می‌پرسم که به چه دوره‌ای علاقه دارید و از همان دوره از شما سؤال می‌کنم. عنوان تز هم نمی‌دهم شاید کار بدی می‌کنم، استادها باید عنوان تز بدهند. استاد باید همراه دانشجویان باشد. استاد راهنما یعنی چه؟ شما الان یک راهنما می‌گیرید که شما را به فلان محل برساند. استاد راهنما باید از اول تا آخر همراه دانشجویان باشد روز دفاع استاد راهنما باید وکیل مدافع دانشجویان باشد.

● جوادیان: گاهی اوقات در جلسات می‌بینیم او بیش از داور ایراد می‌گیرد!

○ خوب این غلط است. پس راهنما یعنی چه؟ داور یعنی چه؟ مشاور یعنی چه؟ هرکدام یک وظیفه‌ای دارند. اگر تو ایراد می‌خواهی بگیری خوب موقع نوشتن ایراد می‌گرفتی. باید موقع نوشتن حرفت را به دانشجویان می‌گفتی. نه سر جلسه دفاع. تو در جلسه دفاع باید از دانشجویان دفاع کنی. همان دفاعی که، در پاریس، استاد من در سال ۵۵ در دفاع ۳ ساعته از من کرد. درست اول مرداد بود و ۱۵ روز بعد هم مدرک دکتری دم در خانه ما بود.

● جوادیان: فرمودید حدود ۴۰ سال پیش به گروه تاریخ آمدید. تا الان، خاطره خوشی اگر از دوران طلایی کار خودتان داشته‌اید بفرمایید. چه از نظر دانشجویان و چه از نظر محیط کار با همکارها.

○ محیط کار اینجا همیشه دل‌انگیز بوده، شما گروه تاریخ شهید بهشتی را با هیچ کجا نمی‌توانید مقایسه کنید. همیشه خوب بود. **اما بهترین دوران من سال ۶۲ بود.** مهر و بهمن ۶۲. یعنی بعد از ۳ سال تعطیلی دانشگاه. همه باسواد بودند، همه ورزیده. نمونه‌هایشان الان هستند؛ دکتر اکبری، دکتر آقاجری. سال ۶۷ هم یک دوره خیلی عالی بود. ولی بعدش دیگر چندان عالی نبود. به خاطر همین است که من ده دوازده سال است که دیگر لیسانس درس نمی‌دهم.

● جوادیان: استاد! گفت‌وگوی خوبی بود. فیض بردیم. خیلی از شما ممنون که وقتتان را در اختیار ما گذاشتید.

خلعتبری: هیچ پایان‌نامه‌ای از زبردست من رد نشده که حداقل دو بار نخوانده باشم؛ چه فوق‌لیسانس و چه دکتری؛ برعکس هم بارها خودتان شاهد بوده‌اید پایان‌نامه‌ای که استادش دو کلمه آن را نخوانده بود. یک مقدار تقصیر خودمان هم هست

یک دریای گسترده‌ای است. شما راجع به یک کلمه می‌توانید تز بنویسید. در مورد یک موضوع کوچک می‌توانند تزا بنویسند.

● فاضلی‌پور: من همین را می‌گویم، ما چون خیلی کلی نگاه می‌کنیم....

○ ما نباید کلی نگاه کنیم. کلی‌نگری می‌شود تاریخ طبری. شما در کجای کتاب تاریخ طبری، تحلیل دیده‌اید؟ ولی شما سر تا پای تاریخ بیهقی را نگاه کنید انگار شما در آن مکان و در آن زمان در بارگاه سلطان محمود و سلطان مسعود بوده‌اید خانم! آیا شما تصور می‌کنید حسنک وزیر واقعاً آن عظمت را داشت که در تاریخ‌ها شهرت پیدا کند یا فقط قلم بیهقی است که حسنک را بزرگ کرده؟

● فاضلی‌پور: خوب آقای دکتر، اساتید بیشتر به

اشاره

آموزش همواره نیازمند فنون و شیوه‌های خاص است؛ به ویژه زمانی که سر و کار آن با جوانان است با پیچیدگی‌ها و ظرافت‌های بیشتری همراه است، و از آنجا حساس‌تر می‌شود که پیوندی هدفمند و معنادار با تربیت پیدا می‌کند؛ در غیر این صورت محتوای کتاب درسی و روش‌های نوین تدریس به تنهایی نمی‌توانند نتایج مفیدی را همراه داشته باشند و گاه پیامدی جز اتلاف سرمایه‌های انسانی و اقتصادی ندارند. هیچ عاملی نمی‌تواند به اندازه آرامش روانی در آموزش و تربیت نیروی متعهد و متخصص انسانی تأثیرگذار باشد. تردید نیست که این آرامش تنها از کتب درسی یا روش‌های فعال تدریس و با وسایل کمک آموزشی حاصل نمی‌شود، بلکه نقش معلم نیز عاملی مهم و تأثیرگذار در این امر است. این نوشتار تلاش دارد تا با تکیه بر روش‌های کتابخانه‌ای و تجربیات شغلی به نقش و اهمیت شیوه تدریس معلم تاریخ در آرامش روانی دانش‌آموزان بپردازد.

کلیدواژه‌ها: آرامش روانی، دانش‌آموزان، کتب درسی، تربیت، روش‌های فعال تدریس

سهیلا نعیمی

دانشجوی دوره دکتری تاریخ

آرامش، گمشده آموزش



مقدمه

هر معلمی با فاصله گرفتن از سال‌های ابتدایی خدمت خود درمی‌یابد که مسئولیت سنگینی برعهده گرفته و در تربیت بخشی از سرمایه‌های انسانی کشور خویش نقشی مهم و تأثیرگذار برعهده گرفته است. بسیاری از معلمان، از همان سال‌های اول تلاش بی‌وقفه‌ای برای آموختن و یادگیری مطالب جدید و متناسب با آخرین تحقیقات روز دارند. اما به تدریج می‌آموزند که آنچه کلاس و آموزش را مفیدتر می‌کند، تنها سواد اطلاعاتی آن‌ها نیست و کم‌کم این سؤال در ذهن آنان شکل می‌گیرد که آیا همان اندازه که خود و همکارانشان به کلاسی آرام برای تدریس نیاز دارند، دانش‌آموزان نیز به فضایی آرام برای آموختن نیازمندند؟

برای رسیدن به پاسخ مثبت برای این پرسش به زمان زیادی نیاز نیست، بلکه سؤال اصلی‌تر این است که معلم چگونه می‌تواند برای دانش‌آموز خود منبعی از آرامش روانی باشد؟ معلم به‌طور طبیعی از آنجا که وقت قابل توجهی را صرف یادگیری و مطالعه می‌کند، یافتن جواب سؤال دوم باید برایش بسیار بااهمیت باشد، چراکه بدون آن قادر نیست دانش‌آموزانش را از تجربیات خود بهره‌مند سازد. لذا به زودی درمی‌یابد که برای نیل به این هدف، انتظار از کتاب درسی با محتوای سنگین و گاه غیر ضروری، انتظار بی‌پایه‌ای است. احساس نگرانی دانش‌آموزان در اولین برخورد با کتاب تاریخ و حجم زیاد آن و نگرانی از چگونگی یادگیری آن، برای معلم، که روزی مثل آنان دانش‌آموز بوده، قابل درک است. دانش‌آموزان در کتاب‌های تاریخ شاهد روندی تکراری از آمدن و رفتن‌های حکومت‌های مختلف در طول تاریخ هستند. در اینجا معلم احساس می‌کند با به‌کارگیری یک شیوه تدریس کارآمد می‌تواند به دو هدف اساسی دست یابد. اول جایگزین کردن لذت فهمیدن در دانش‌آموز به جای یادگیری محض و دوم به وجود آوردن آرامش روانی در او. این امر دو فایده دارد؛ از یک طرف، مستقیم، در روند آموزشی کلاس تأثیرگذار است و از طرف دیگر، غیرمستقیم، با هدیه آرامش به دانش‌آموزان خود، به همکاران خویش نیز کمک می‌کند تا آنان نیز از این موهبت بی‌بهره نباشند. آنچه در ادامه نوشتار

معلم احساس می‌کند با به‌کارگیری یک شیوه تدریس کارآمد می‌تواند به دو هدف اساسی دست یابد. اول جایگزین کردن لذت فهمیدن در دانش‌آموز به جای یادگیری محض و دوم به وجود آوردن آرامش روانی در او

حاضر آمده است، تبیین روش‌های آموزشی در کلاس و برخورد با دانش‌آموزان است. لازم به ذکر است که آموزش به‌عنوان فرایندی تأثیرگذار تنها به تدریس خلاصه نمی‌شود، بلکه تمامی مراحل آموزشی از تدریس تا شیوه‌های آزمون کتبی و شفاهی را دربرمی‌گیرد.

آرامش روانی محصول شیوه‌های آموزشی

هیچ‌کس به اندازه معلم متخصص یک درس، از کمبودها، نارسائی‌ها و نقاط قوت و محتوای کتاب درسی آگاهی ندارد. بنابراین در شروع هر سال و در اولین جلسه کلاس، پس از معرفی خود و بیان انتظارات و توقعات آموزشی و آشنایی با دانش‌آموزان، به معرفی کتاب می‌پردازد. این



امر از آنجا ضرورت دارد که دانش‌آموزان باید بدانند در طول یک‌سال چه چیزهایی را باید از کتاب بیاموزند. لذا زمانی که آنان با کتاب خود آشنا می‌شوند اضطراب کمتری نسبت به آن دارند. از همه مهم‌تر، یک معلم دلسوز و آگاه، به دانش‌آموزان خود خاطر نشان می‌کند که چگونه باید کتاب را مطالعه کنند. یادگیری شیوه صحیح کتاب به آنان امکان می‌دهد که هدفمند و با برنامه‌ریزی بخوانند.

حرف زدن یک روند (چه گوینده معلم باشد و چه دانش‌آموز) خسته‌کننده و کسالت‌آور است. معلم آگاه و با تدبیر با درک این حقیقت، گاه استراحت کوتاهی به دانش‌آموزان می‌دهد،

البته استراحت نه با متوقف کردن آموزش بلکه با تغییر در فضای درس. مثلاً برای این کار حکایات بسیار کوتاه و البته تأثیرگذاری را در نظر می‌گیرد و برای بچه‌ها می‌گوید. این حکایات اگرچه دانش‌آموزان را از محتوای رسمی کتاب دور می‌کند، ولی در رابطه با موضوع اصلی درس انتخاب می‌شوند و سه ویژگی **جذابیت**، **عبرت‌آموزی** و **تازگی** را در خود دارند. همچنین این حکایت می‌تواند آنان را با یکی از شخصیت‌های علمی، فرهنگی یا سیاسی تاریخ آشنا کند. دانش‌آموزان گاه از طریق شنیدن این حکایات کوتاه از یک شخصیت یا رویداد، به تفکر بیشتری می‌پردازند، گاه نیز این حکایات‌ها اسباب خنده‌ای را برای آنان فراهم می‌کند که در هر دو صورت، فضای آموزش را از حالت خشک و رسمی خارج می‌کند و دانش‌آموز را آماده فراگیری موارد جدیدی می‌کند. به‌عنوان نمونه، در درس قاجاریه و شکست ایران از روسیه، دغدغه‌های تلخ عباس میرزا^۱ برای دانش‌آموزان خوانده می‌شود. حکایت بسیار کوتاه این شاهزاده

تأثیر سخن بهترین سخنوران نیز نمی‌تواند با تأثیر کلام خداوند برابری کند و آرامش‌دهنده و دلنشین باشد، لذا با درک این حقیقت، معلم باید تلاش کند از نفوذ معنوی کلام خداوند در طول تدریس به تناسب موضوعات درسی بهره بگیرد

ایرانی بیانگر احساس عشق و علاقه سرشار او به میهن و مردم سرزمینش ایران است. تأثیر سخن بهترین سخنوران نیز نمی‌تواند با تأثیر کلام خداوند برابری کند و آرامش‌دهنده و دلنشین باشد، لذا با درک این حقیقت، معلم باید تلاش کند از نفوذ معنوی کلام خداوند در طول تدریس به تناسب موضوعات درسی بهره بگیرد. در کلام خداوند آرامشی نهفته است که آدمی را در سخت‌ترین لحظات زندگی آرام می‌کند و به او آرامشی می‌دهد که هیچ چیزی با آن قابل قیاس نیست. متأسفانه کتاب درسی تاریخ از این نکته کمتر بهره گرفته است. شاید این وظیفه را بر عهده کتاب‌های دینی می‌داند. اگر بخشی از تلاش معلم معطوف به این امر شود، یقیناً در ایجاد آرامش روحی و روانی در کلاس مؤثر است. در تاریخ مبحثی به نام اهمیت زمان و تبدیل سال‌ها براساس فرمول هارتتر بیان شده است.

لذا مبحث زمان را به راحتی می‌توان بهانه‌ای برای خواندن آیات کوتاهی از قرآن کرد، چراکه یقیناً آرامشی که دانش‌آموزان با شنیدن مفهوم این آیات به دست می‌آورند، در غالب موارد ربطی به لحن کلام معلم ندارد، بلکه زیبایی و آرامش در وجود این آیات نهفته است. از جمله این آیات عبارت‌اند از: «آیا ندیده‌ای که خدا شب را در روز در می‌آورد و روز را نیز در شب در می‌آورد و آفتاب و ماه را تسخیر کرده است...»^۲ «از نشانه‌های حکمت او خواب شما در شب و نیم‌روز... است»^۳. «و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم. نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی‌بخش گردانیدیم تا در آن فضلی از پروردگارتان بجویید و تا شماره سال‌ها و حساب عمرها و رویدادها را بدانید و هر چیزی را به روشنی باز نمودیم»^۴. «و اوست که شب و روز و خورشید و ماه را پدید آورده است. هر کدام از این دو در مداری معین شناورند»^۵.

اصلی‌ترین هدف مطالعه تاریخ، عبرت است. در کتاب درسی مکرر سرنوشت اقوامی مورد بررسی قرار گرفته است که بنا به دلایلی سقوط کردند. تاریخ به بیان دلایل این فروپاشی همیشگی می‌پردازد. می‌توان از دانش‌آموزان خواست احساس خود را درباره یک رویداد بیان کنند یا در مورد آن چیزی، هر چند کوتاه، بنویسند. این کار دو فایده دارد، اول اینکه آنان می‌فهمند که معلم قصد تحمیل تفکرات شخصی خود را به آنان ندارد و دیگر آنکه به آنان کمک می‌کند با طرح سؤالات خود، از کج‌فهمی‌ها دور شوند. آنان کم‌کم می‌آموزند که به باورهای صحیح خود پایبند باشند، حتی اگر همه خلاف آن نظر را داشته باشند. وقت‌گیر است، اما دست‌یافتنی.

گاه می‌توان تدریس موضوعی را که دانش‌آموزان دوست دارند، به خودشان واگذار کرد تا راحت سخن بگویند و حتی به دلیل علاقه خود اطلاعاتی فراتر از کتاب و معلم به کلاس ارائه دهند. هستند معلمانی که به شاگردان فرصت می‌دهند تا نظرشان را درباره شیوه‌های آموزش کلاس تاریخ بیان کنند. این کار فرصتی است برای دانش‌آموز نوجوان که به نقادی عالمانه روی آورد و بداند در برابر آنچه می‌گوید و می‌نویسد، مسئول است، و لذا باید دلسوزانه و آگاهانه و به قصد اصلاح شرایط چیزی را نقد کند. البته نقادی آگاهانه و به دور از ملاحظات شخصی.

به نظر می‌رسد گاه باید به دانش‌آموزان مجال داد تا از برخی رفتارهایشان متنبه شوند. باید به آنان فرصت داد تا رفتار خود را مورد ارزیابی قرار دهند، قبل از اینکه از سوی معلم یا معلمان مورد قضاوت و ارزیابی قرار گیرند. چراکه به این جمله امام علی (ع) باور داریم که «آنکه توانا تر است، آسان‌تر می‌بخشد.» یک معلم با تدبیر در آزمون‌های کتبی نیز به دانش‌آموزانش می‌آموزد که هدف باید فراتر از گرفتن یک نمره عالی باشد. به آنان یاد می‌دهد که از هر راهی نباید به خواسته خود رسید. به شخصه مواردی پیش آمده که سوالات امتحانی را در پاکت‌نامه‌ای

جشن به هر مناسبتی دلنشین و به یاد ماندنی است. به خصوص اینکه جشنی در کنار همکلاسی‌ها باشد. اینجاست که خاطره آن هیچ‌گاه از ذهن نمی‌رود. پایان حکومت ساسانیان بهترین فرصت برای برگزاری جشنی به بهانه ورود اسلام به ایران است. دانش‌آموزان با این جشن، آماده ورود به فضای ایران اسلامی می‌شوند. فضایی که فرهنگ، سیاست، اقتصاد و هنر و معماری آن با پیش از اسلام تفاوتی اساسی دارد. همچنین می‌توان مبحث نفت را بهانه‌ای برای برپایی جشن ملی شدن صنعت نفت قرار داد تا نسل جوان بداند که ایرانیان در



اصلی‌ترین هدف مطالعه تاریخ، عبرت است. در کتاب درسی مکرر سرنوشت اقوامی مورد بررسی قرار گرفته است که بنا به دلایلی سقوط کردند. تاریخ به بیان دلایل این فروپاشی همیشگی می‌پردازد. می‌توان از دانش‌آموزان خواست احساس خود را درباره یک رویداد بیان کنند یا در مورد آن چیزی، هر چند کوتاه، بنویسند

روزگاری نه چندان دور به دنبال حق مسلم خود چه مرارت‌ها کشیدند و چه شخصیت‌هایی با تلاش خود از حق مسلم ایران دفاع کردند.

صرف‌نظر از شیوه‌های تدریس، مهم‌ترین بخش کار، زمانی است که دانش‌آموز باید آماده پاسخگویی به سوالات شفاهی یا کتبی باشد. دانش‌آموز در این بخش به آرامش بیشتری نیاز دارد تا آنچه را خوانده است به نحو مطلوب ارائه دهد. به عنوان نویسنده این نوشتار یاد نمی‌آید اولین پرسش شفاهی را من از دانش‌آموزی کرده باشم، زیرا یکی از شیوه‌های کار من در کلاس درس این است که در پرسش شفاهی، اولین سؤال را دانش‌آموز خودش طرح می‌کند و این برای دانش‌آموزان جالب و بسیار مایه تعجب است. آنان مدام می‌پرسند آیا واقعاً باید خودشان از خودشان سؤال کنند؟ و من با کمال آرامش جواب می‌دهم، بله کتاب را باز می‌کنید و هر قسمتی برایتان جالب بود برای دوستان صحبت می‌کنید و بعد سوالات دیگر را من و دوستان شما از شما می‌پرسیم. به تجربه مشاهده کرده‌ام که وقتی دانش‌آموز سؤال اول را خودش مطرح می‌کند، با اعتماد بیشتری به سوالات دیگر پاسخ می‌دهد.

گذشته‌ام و به دست دانش‌آموزی دادم تا براساس وقت امتحان درج شده در برگه، خودش از خود امتحان بگیرد. در ابتدا از این همه اعتماد تعجب می‌کردند و من هم یقین داشتم که بالاخره پای شیطنتهای کودکان هم به میان می‌آید. اما من با این کار تلاش داشتم صیانت نفس را به آنان یاد دهم. مهم یک نمره نبود، بلکه مهم اعتمادی بود که در این میان حاصل می‌شد. آنان عملاً در مواجهه با مشکل، باید انتخاب می‌کردند که در هر شرایطی خودشان باشند. نتیجه اولین آزمون مرا به این روش امیدوار کرد. از تعداد سی‌ویک نفر در کلاس، تنها محدودی نمره بیست گرفتند.

نتیجه

آرامش، اصلی ضروری و مقدماتی در مسائل آموزشی و تربیتی است و معلم و دانش‌آموز، هر دو به آن نیازمند هستند. تاریخ، بدون تکیه بر شیوه‌های فعال یا وسایل کمک آموزشی نمی‌تواند نتیجه مطلوبی به همراه داشته باشد. در تمامی مراحل آموزش معلم قادر است با اعمال روش‌های خود موجب آرامش روانی در دانش‌آموزان گردد. برای به وجود آوردن آرامش روانی معلم می‌تواند از روش‌های مختلفی استفاده کند که کسب آن از طریق مطالعه و تجربیات شغلی ایجاد می‌گردد. برای موفقیت می‌تواند از این راهکارها استفاده کند:

- دانش‌آموزان را مطمئن کند که فهمیدن ارزشی به مراتب بیشتر از فقط خواندن و به خاطر سپردن دارد.
- به دانش‌آموز کمک کند تا زبان کتاب درسی و شیوه مطالعه آن را بیاموزد.
- به دانش‌آموزان و احساس و نظر آنان احترام بگذارد.
- با فاصله گرفتن از روش‌های سنتی تدریس، موجب افزایش نشاط کلاس درس گردد.
- روحیه اعتماد به نفس و صداقت را در آنان زنده کند.
- دانش‌آموز را با معارف کتاب قرآن آشنا کند.
- به دانش‌آموز اعتماد داشته باشد تا اعتماد متقابل میان خودش و آنان به وجود آید.
- توجه داشته باشد که تحت هیچ شرایطی نظر شخصی خود را در مورد حوادث و رویدادها و شخصیت‌های تاریخ، به دانش‌آموزان تحمیل نکند.

پی‌نوشت‌ها

۱. زوبیر، ب. آمده: مسافرت به ارمنستان و ایران، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۷.
۲. سوره لقمان، آیه ۲۹
۳. سوره روم، آیه ۲۳
۴. سوره اسراء، آیه ۱۲
۵. سوره انبیاء، آیه ۳۳
۶. کاظم کیانی و بهزاد خراذ، اسرار آرامش اعصاب و روان با طب گیاهی، دفتر انتشارات زرقلم، ۱۳۸۷.

نمرات بسیار پایین هم در بین نمرات وجود داشت، اما من موفق شده بودم تا به دانش‌آموزانم کمک کنم تا خود واقعی‌شان را پیدا کنند. البته این صداقت بی‌پاسخ هم نماند و برای تمامی آنان نمره کامل در نظر گرفته شد تا شیرینی رفتار صادقانه را برای همیشه در یاد داشته باشند. آنان می‌آموختند که با صداقت زندگی کنند و با صداقت زندگی کردن، موجب رهایی از تنش و اضطراب است.^۱ نکته آخر اینکه تاریخ تفاوت اساسی با درس‌های دیگر دارد، لذا معلمی متفاوت نیز می‌طلبد. هیچ درسی نمی‌تواند نقشی را که تاریخ در هویت بخشیدن به انسان‌ها ایفا می‌کند ایفا کند. تاریخ



تجربه گرفتن از گذشته برای زندگی در حال است. در تاریخ، ما با رویدادهایی آشنا می‌شویم که قدرت تغییر آن‌ها را نداریم، تنها اقدامی که می‌توانیم انجام دهیم این است که با بهره‌گیری از تجربیات تاریخی از تکرار وقایع ناخوشایند جلوگیری کنیم. تاریخ به انسان‌ها می‌آموزد که به جای خواننده محض آن، اندیشه تاریخنگاری را در خود افزایش دهند. به جای قضاوت درباره گذشتگان، به درک روابط آنان بپردازند. توجه به آرامش روانی به معلم تاریخ کمک می‌کند که در انتقال فهم و درک تاریخی به نسل آینده موفق‌تر عمل کند.

اشاره

«پرتیکان» یکی از ایالات دوره امپراتوری هخامنشی بوده است که در متون و ادوار تاریخی مختلف با نام‌های پاراتاکیان، پاراتاکین، پاراتاکن، پری تاکن، پری تیکان، فری تیکان، فریدین و با نام امروزی «فریدن» خوانده شده است. تنها نام بر جای مانده از این استان بزرگ و کهن، شهرستان فریدن امروزی است در غرب استان اصفهان که در میان دامنه‌های زاگرس مرکزی واقع شده است. در این پژوهش کوتاه سعی شده است تاریخ و تحولات این ساتراپ در ازمینه باستان به روش توصیفی و کتابخانه‌ای مورد بررسی قرار گیرد.

کلیدواژه‌ها: پری تیکان، ساتراپ، دوره باستان، فریدن

پرتیکان باستان

هدایت فرح‌بخش
دبیر تاریخ، بوئین میاندشت



فراتر از سه هزار سال پیش بخشی از مهاجران شعبه شرقی قوم آریایی به تدریج در نواحی مرکزی و شمال غربی تا کوهپایه‌های غرب فلات ایران ساکن شدند که با گذشت زمان، به لحاظ تعاملات معیشتی، اقتصادی، جغرافیایی، فرهنگی و امنیتی، بین آن‌ها پیوستگی بیشتری پدید آمد. بعدها به سبب تحولات سیاسی اجتماعی ناشی از تحرکات بی‌وقفه آشوریان، پیوستاری قبایل مهاجر به محوریت قوم ماننا (مان‌نا) (مه‌ننا) اتحادیه‌ای را به همین نام سبب گردید^۱ (قدیانی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۴۴ و ۷۴۵). چندی بعد اتحادیه مذکور بر اثر ناهماهنگی‌های سیاسی و نظامی و فکری دچار استحاله شد و اجتماعی پیشرفته‌تر و اندیشه‌های مدون و مقوم از آن برآمد که تمدن ماد (مدوهنجا-مدوهنگا) نتیجه آن بود.

مورخان سرزمین ماد کهن را مرکب از سه ناحیه بزرگ دانسته‌اند. اول، ماد آتروپاتن که شامل آذربایجان و کردستان تا حوزه شرق دجله علیا را شامل می‌شده است. دوم، ماد سفلی که عراق عجم تا حوزه قومس (سمنان امروزی) و لرستان را دربر می‌گرفته است، و سوم، ماد پارتاکناک (پاری تاکن) که میان مناطق کوهستانی شرق آران تا دشت‌های پرفراز و نشیب کاسیان و حوزه آبریز زاینده رود محدود و محصور بوده است. (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۲)

در کتیبه‌های آشوری و الواح گلی به‌دست آمده از حفاری‌های شمال کرکوک و سرزمین‌های جنوبی دریاچه «وان» در ترکیه مطالبی وجود دارد که از لشکرکشی تیگلات پلسر اول، شاه قدرتمند آشور، به ماد کهن، در حدود نهمصد سال قبل از میلاد مسیح حکایت دارد. گزارش‌ها و مندرجات لوحه‌های به‌دست آمده به خراج سالیانه سنگینی که نسبت به اقوام ماد تحمیل گردیده، اشاراتی دارد که نشانگر باجگزاری قبایل و طوایف این سرزمین و انقیاد آنان نسبت به آشوری‌های مهاجم به حساب می‌آید.

از کتیبه‌های منحصر به فرد که از شلما نصر دوم، فرمانروای نیرومند آشوری بر جای مانده (۸۳۹ ق.م) چنین به دست می‌آید که بعضی از قبایل «مادای» (ماد) به‌خصوص پارتاکناک‌ها از فرمان او سرپیچیده و با فرماندهان، مأموران و ممیزان مالیاتی دشمن به مبارزه پرداخته و حاضر به تمکین سیاسی و اقتصادی نبوده‌اند (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۵: ۵۳)

پارتاکن‌ها در مبارزه با آشور

بر اساس اطلاعات حاصل از کاوش‌های باستان‌شناسی و آثار به‌دست آمده از سال ۷۲۶ ق.م، بخش بزرگی از ماد پرتیکان از سلطه دشمنان به در آمده که مادها آن را «پاهرا»، به معنی آزاد، نامیده‌اند.^۲ چنان‌که هروودوت گوید، اولین مردمی که از فرمان آشوریان سرپیچیدند مادها و به‌ویژه پارتاکن‌ها بودند. ممکن است این گروه مادها از حمایت قبایل پارسی ساکن در بلاد جنوبی و شرق خود، به لحاظ تعاملاتی که با آنان داشته‌اند، برخوردار گردیده و به این امر مهم دست یافته باشند. تاکن‌های آزاد (پری تاکن‌ها) در افول و سقوط آشوریان به همراه دیگر قبایل مادی و مساعدت‌های اقوام همجوار خود نقشی اساسی داشته‌اند. (ساتراپی‌های شاهنشاهی هخامنشی، ۱۳۳۸: ۱۰۳ - ۹۰) به نظر می‌رسد این بخش از ماد واسطه میان هم‌نژادان خود و پارس‌ها بود و نقش انتقال اطلاعات و همکاری‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی بعدی را در این زمینه و میان طرفین ایفا نموده‌اند.

«پری تاکن‌ها» (تاکن‌های آزاد) به‌خاطر عملکرد اساسی و حیاتی که در ظهور و بروز تمدن ماد داشتند به‌سرعت از قدرت نظامی و اقتصادی بیشتری برخوردار گردیده و در شکل‌گیری ارتش و نیروی اداری مادهای تازه نفس، به‌خصوص در سرزمین‌های جنوب شرقی این دولت، نقش بی‌بدیل ایفا نمودند. (رضازاده شفق، ۱۳۳۹: ۴۶) سالیان متمادی از تحرکات



«پری تاکن‌ها» (تاکن‌های آزاد) به‌خاطر عملکرد اساسی و حیاتی که در ظهور و بروز تمدن ماد داشتند به‌سرعت از قدرت نظامی و اقتصادی بیشتری برخوردار گردیده و در شکل‌گیری ارتش و نیروی اداری مادهای تازه نفس، به‌خصوص در سرزمین‌های جنوب شرقی این دولت، نقش بی‌بدیل ایفا نمودند

و تأثیرات قوم مادی «پری تاکن» در متون تاریخی با نام‌های «پارتاکناک» یا عناوین دیگری همچون «پاری تیکان» «پری تیکان» یا «فری تیکان» یاد شده است.

پارتاکن‌ها در عصر هخامنشی

آنچه از دیگر متون کهن و باستانی تمدن‌های دیرباز



مستفاد می‌شود آن است که «تاکن‌های آزاد» (پری تاکن‌ها) در فراز و فرود دولت ماد نقش‌های ناهمگون و متناقض داشته‌اند، چنان‌که بر خلاف اینکه در اول با حکومت «مادای» هگمتانه همکاری و همیاری داشتند در دوران بعدی به خاطر کم توجهی شاهان و نپرداختن دولت سالاران به امور مردم و جنگ‌های طولانی و رکود اقتصادی جامعه «پری تاکن» و همچنین تحریکات سران قوم پارسی به مخالفت و معاندت با حاکمان ماد پرداختند و در سقوط و زوال درباریان و درگاهیان آنان، پارسیان را مساعدت و مصاحبت نمودند و همین عامل باعث شد که در امپراتوری عظیم هخامنشی به نقش بی‌بدیل آن‌ها توجه خاصی گردید و ایالت و ساتراپی با نام آن‌ها در روش اداری و تقسیمات جغرافیایی آریاییان پارسی شکل گرفت و به‌وجود آمد. (همان: ۶۰ و ۶۱)

این سرزمین و مردمانش از هسته‌های اصلی و محوری امپراتوری هخامنشی به حساب می‌آمدند. از نظر اقتصادی یکی از آبادترین نقاط مرکزی ایران ساتراپ پرتیکان بوده است زیرا جاده‌های متعددی که مسیر و محل تردد کاروان‌های تجاری به‌شمار می‌آمدند از این منطقه عبور می‌کرده‌اند.

مردم ایالت پرتیکان مالیات و خراجی به امپراتوری بزرگ پارس نمی‌پرداختند. به‌طوری‌که هرودوت آن‌ها را با پارسیان یکی دانسته است. (یاکابوسکی، ۱۳۵۵: ۲۲) ممکن است به علت آنکه تاکن‌های آزاد (پری تاکن‌ها) در انتقال اطلاعات سیاسی، نظامی و اداری دولت «مادای» (ماد) به کارگزاران هخامنشی نقش بزرگی ایفا می‌کردند و همچنین در امور راهداری و اقتصادی پارس‌ها را یاری می‌کردند و با آنان در مقابله با دشمنان ایران همکار و همساز بوده‌اند باعث پدیداری چنین نظری در میان مورخان یونانی شده است. تجانس فکری، همبستگی‌های سیاسی و اجتماعی و اختلاط و امتزاج عملکرد که به‌دنبال تعاملات جمعی شکل می‌گیرند در این برهه به‌خوبی نمایان شد. به گفته «پیرنیا» از تخت جمشید پنج راه به شوش، پرتیکان (فریدن امروزی) کرمان، بنادر دیلمان و هرمز در خلیج فارس کشیده شده بود. (پیرنیا، ۱۳۶۰، ج ۲: ۳۸۳ و ۳۸۴)

ساتراپ پری تاکن (پرتیکان) شامل سرزمین وسیعی بوده است که از طرف شرق تا گی [جی] یا اصفهان امروزی و از سوی غرب تا ایالت اکباتان [همدان] و جهت شمالی آن تا راکا [ری] و از دیگر سوی تا نواحی آنزان [شمال شرقی خوزستان] گسترده بوده است. وجود دو شاهراه بزرگ تخت

جمشید و ری که هر دو از «پری تیکان» عبور می‌کرده‌اند علاوه بر موقعیت مناسب اقتصادی بر اهمیت اداری و نظامی و سیاسی آن می‌افزوده است. (میرمحمدی، ۱۳۸۲: ۵۶) و ساتراپ پرتیکان به مرور همگام با بزرگان و حاکمان خود از مزایای همراهی و همکاری با امپراتوری هخامنشی برخوردار گردید و همپای آنان قدرتمند شد و سپس همپای ایشان به ضعف گرایید. توان اقتصادی و تولیدی جامعه کاهش یافت و اختلافات اجتماعی گسترش پیدا کرد. (مشکور، ۱۳۷۹: ۲۴۲)

عصر سلوکی‌ها

با یورش اسکندر به ایران ایالات غرب دولت هخامنشی دچار رکود و ویرانی شدند، مقاومت‌های مردمی، بیگانه‌ستیزی و کمبود آذوقه حرکت دشمنان را با سختی و شکست مواجه ساخت. در پی آن، برای تأمین هزینه‌های لشکریان، «اکساتر»



ماندند. (گوتشمید، ۱۳۶۷: ۱۸۵-۱۸۱) سرزمین پری تیکان با حملات بیگانگان به ضعف گرایید و مدتی بعد با جنگ‌های خونینی که میان سرداران و جانشینان اسکندر در سال ۳۱۷ قبل از میلاد در گرفت به شدت ویران شد و آبادانی خود را از دست داد. (دیاکونف، بی تا: ۲۳۶-۲۳۴) آنچه از متون تاریخی مستفاد می‌گردد آن است که درهم ریختگی نظام اجتماعی و اقتصادی شهرها و روستاهای حوزه جغرافیایی تاکن‌های آزاد در دوره هلنی‌های مهاجم چنان بوده است که کوه‌نشینان الیمایی که محل استقرارشان میان کوهستان‌های شمال شرقی خوزستان و شرق لرستان کنونی بود، تاروپود جامعه از هم گسیخته پری تیکانی را با حملات غارتگرانه و پی در پی خویش پاره کرده و فرسودند. برخی مورخان مانند استرابون الیماییان را، که کوچ‌نشینان کم فرهنگ و بدوی بودند، جزء ساکنان پری تیکان برشمرده‌اند (میرمحمدی، ۱۳۸۲: ۶۰) که چنین نیست. احتمال می‌رود تسلط چند دهه آن‌ها بر این ساتراپ که به صورت متناوب و محدودی ادامه داشته، باعث پیدایش چنین نظر و اندیشه‌ای شده است.

پارتاکن‌ها در دوره پارتیان

با قدرتمند شدن پارت‌های آریایی و ظهور دولت شهرهای اشکانی، «بوم ساخت» فرهنگی اجتماعی «پری تیکان» تغییر و تحول اساسی یافت. اقتصاد لرزان این منطقه هر لحظه به وسیله کوچروان فرصت طلب تهدید می‌شد. کارگزاران و ارتش سالاران دولت‌های محلی برای ایجاد امنیت و آرامش راه‌ها و کاروانیان و همچنین آموزش و آماده‌سازی نیروهای سواره نظام برای مقابله با دشمنان به ساخت و تجهیز پادگان‌های کوچک و بزرگ و احداث قلعه‌های نظامی پرداختند. (شکرانی، ۱۳۷۶: ۷۴) به نظر می‌رسد با این اقدام اندکی بر مشکلات فائق آمده و در دوره‌های متناوب، مردم «پری تیکان» و سرزمین‌های مجاورش در آرامشی نسبی به سر می‌برده‌اند. این دژها و پادگان‌ها در دوره‌های بعد و به خصوص در دوره ساسانیان مورد توجه و تعمیر قرار گرفت و به مرور فرو ریخت و ویران شد. ساسانیان به قلاع مرزی و سرحدات خود اهمیت بیشتری می‌دادند و به تمرکز نیروهای جنگاور خود در حدود و ثغور امپراتوریشان تکیه داشتند. (لکه‌پارت، ۱۳۵۵: ۱۱۲ و ۱۱۳) طی مطالعات باستان‌شناختی و کاوش‌های

سرزمین پری تیکان با حملات بیگانگان به ضعف گرایید و مدتی بعد با جنگ‌های خونینی که میان سرداران و جانشینان اسکندر در سال ۳۱۷ قبل از میلاد در گرفت به شدت ویران شد و آبادانی خود را از دست داد

والی شوش که به شدت مورد تنفر مردم بود به «پری تاکن» اعزام گردید تا بتواند از منابع موجود در این ساتراپ، دشمنان را یاری رساند و تجمع مخالفان حضور بیگانه در این ایالت را برهم زند و فرو بپاشد. (داندامایف، ۱۳۵۵: ۱۹۴) به نظر می‌رسد هسته‌های مقاومت مردمی و پادگان‌های نظامی و علاوه بر آن ویژگی‌های طبیعی و دفاعی منطقه، پیشگامان سپاهیان دشمن را در رسیدن به خواسته‌هایشان ناکام ساخته و به همین خاطر چندی بعد اسکندر با تحمل تلفات فراوان و گذر از میانه‌های زاگرس، سرزمین «پری تیکان» را تسخیر و تصرف نمود. (پیرنیا و همکاران، ۱۳۷۲: ۶۴ و ۶۵) آلفردفون گوتشمید می‌نویسد: از نواحی متصرفه اسکندر فقط سه ایالت «پاراتاکن»، طبرستان و آری یا، به خاطر خصوصیات جغرافیایی و کوهستان‌های تودرتو و راه‌های ارتباطی‌شان، مانند زمان داریوش اول به صورت ساتراپ و ایالت باقی

انجام شده آثاری از این استحکامات نظامی و راهداری در محدوده جنوب غربی فریدون شهر و غرب بوئین و میاندشت و شرق داران (غرب استان اصفهان) به دست آمده است. براساس نگاره‌های موجود در آثار کشف شده که در سال ۱۳۵۱ ه. ش هویت‌نمایی و سالیابی شده‌اند، آثار و ابنیه و دژهای حوزه گلیایگان (جرپادگان) و کشفیات حاصله از قلاع محدوده شرق لرستان همگی از دوره اشکانیان برجای مانده‌اند. (شکرانی، ۱۳۷۶: ۸۱ و ۸۲)

در عصر ساسانی

با ظهور دولت پارسی نژاد ساسانی سرزمین «پری تیکان» اندک اهمیت خود را نیز از دست داده و به چند دلیل افول و نزول یافت. اول: به خاطر ناهماهنگی‌های سیاسی موجود در میان دولتمردان اشکانی و حاکمان محلی آنان پایه‌های فرهنگی اجتماعی و به خصوص توانایی اقتصادی این محدوده جغرافیایی و دیگر نقاطی که بیشتر بر نظام شبنانی استوار بودند از بین رفت. دوم: هجوم دشمنان خارجی و یونانی‌های هرج و مرج طلب، سوم: تهاجمات گاه و بیگاه بدویان داخلی مانند ایلیماییان. چهارم: گرفتن مالیات‌ها و خراج‌های گوناگون جهت اداره دولت شهرها و تعمیر و ساخت قلاع یا تأمین هزینه جنگ‌ها. پنجم: ساسانیان با رفتارهای سیاسی فکری و اداری اشکانیان موافق نبودند و به ابنیه و استحکامات آنان توجهی نمی‌کردند که پیامد آن ویرانی و تزلزل اجتماعی گسترده بود. (Christensen, 1989:327) تضاد مختصات فکری فرهنگی میان ساسانیان و دولت پیش از آن‌ها یعنی اشکانی باعث بروز و شکل‌گیری فرایند نامندی از جهات گوناگون در جامعه شد. (فرای، ۱۳۵۶: ۳۶ و ۳۷) ساسانیان با هدف گسترش و ترویج آیین زردشت برای پیروان ادیان دیگر سختی‌ها و صعوبت‌هایی را پدید آورده و فشارهای مضاعف مذهبی و سیاسی آن‌ها باعث شد که در محدوده پری‌تیکان روستاها و سکونت‌گاه‌های جدیدی از پیروان و گروندگان به زردشت شکل گیرد و بافت اجتماعی و فرهنگی این بخش از ایران دچار تغییر و استحاله شود. براساس نظر میرسیدعلی جناب مؤلف «لاصفهان» سکونت‌گاه‌های پیروان دین زردشت در این حدود به پسوند «آن» ختم می‌شده است که نشانه حاکمیت مطلق کدخدایان ساسانی در آن محل بوده است مانند «تیران» یعنی (از آن تیرداد) «داران» یعنی (از آن دارا) «تندران» یعنی (از آن

تندر) (جناب، ۱۳۷۱: ۱۲۱-۱۱۹). این نظر چندان صائب و ثابت شده نیست ولی در برخی نقاط و نواحی پری تیکان نشانه‌ها و آثاری از فرهنگ دوره ساسانی بر جای مانده است که به‌عنوان نمونه منطقه موسوم به «ده روستایی» در حاشیه شهر «فوس» با شیوه‌های فرهنگی و شهرسازی این دوره تطابق داشته و نشانگر توسعه و تحکیم جامعه زردشتی در «پری تیکان» باستان بوده است.

در مجموع ایران و به دنبال آن ساتراپ «پری تیکان» به نوشته دکتر زرین کوب سلسله دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی دینی و اقتصادی در حیات مردمان این سرزمین تأثیراتی شگرف بر جای گذاشته‌اند تا آیندگان به این تحولات بهتر بیندیشند و ستبری تاریخ ایشان دقیق‌تر نمایان گردد. (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۳)

پی نوشت

۱. قوم مانا (مان نایی) قومی کوچک ولی فعال و متمکن در حوزه جنوبی دریاچه ارومیه بوده است. این قوم با استفاده از موقعیت رقابت‌های بین «ارارتوها» و آشور توانستند قدرت نیمه سیاسی نظامی قابل قبولی را به‌وجود آورند. و یک قرن و اندی خود را در مقابل هجوم مکرر دشمنان حفظ نمایند. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: فرهنگ تاریخ ایران ج ۲: ۷۴۴ و ۷۴۵

۲. پاهرا در زبان سانسکریت به معنای آزاد است که در دوره‌های بعد «په‌ری» و «پری» با آن همخوانی دارد.

منابع

۱. الاصفهانی، محمد مهدی ابن محمد رضا؛ نصف جهان فی تعریف الاصفهان، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
 ۲. پیرنیا (مشیرالدوله)، حسن؛ تاریخ ایران باستان، جلد دوم، تهران: انتشارات ابن سینا، ۱۳۶۰.
 ۳. پیرنیا، محمدکریم و همکاران؛ راه و ریاط، تهران: انتشارات آرمین، چاپ اول، ۱۳۷۲.
 ۴. جناب، میرسیدعلی؛ الاصفهان، به اهتمام عباس نصر، اصفهان: انتشارات گله، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
 ۵. دیاکونف؛ تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، بی‌تا.
 ۶. داندامایف؛ تاریخ سیاسی اقتصادی و اجتماعی هخامنشیان، ترجمه میرکمال‌نبی پور، تهران: انتشارات امیری، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
 ۷. زرین کوب، عبدالحسین و روزبه؛ تاریخ ایران باستان (ساسانیان)، تهران: انتشارات سمت، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
 ۸. رضازاده شفق، صادق؛ ایران از نظر خاورشناسان، تهران: انتشارات گوهر، ۱۳۴۹.
 ۹. زرگری‌نژاد، دکتر غلامحسین؛ تاریخ سیاسی اجتماعی ایران قبل از اسلام، تهران: انتشارات دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی، چاپ چهارم، ۱۳۷۵.
 ۱۰. شکرانی، ابوالقاسم؛ تاریخچه برخی بناهای تاریخی ایران، اصفهان: بی‌نام، چاپ اول، ۱۳۷۶.
 ۱۱. فن گوتشمید، الفرد؛ تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر، چاپ ششم، ۱۳۶۷.
 ۱۲. قدیانی، عباس؛ فرهنگ تاریخ ایران، جلد دوم، تهران: انتشارات آرون، چاپ اول، ۱۳۸۲.
 ۱۳. لکه‌پارت، لارنس؛ شهرهای نامی ایران، ترجمه سعادت نوری، نشر سازمان جلب سیاحان، ۱۳۵۵.
 ۱۴. مشکور، محمدجواد؛ تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان، تهران: انتشارات زرین، چاپ هفتم، ۱۳۷۹.
 ۱۵. میرمحمدی، حمیدرضا؛ جغرافیای تاریخی فریدن (پرتیکان باستان)، اصفهان: انتشارات ارمغان قلم، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
 ۱۶. یاکوبوسکی؛ تاریخ ایران از دوران باستان تا سده هجدهم، ترجمه کریم کشاورز، تهران: مؤسسه مطالعات اجتماعی، چاپ دوم، ۱۳۵۵.
 ۱۷. ساتراپی‌های شاهنشاهی هخامنشی؛ نشریه باستان‌شناسی، شماره‌های سوم و چهارم، ۱۳۳۸.
 ۱۸. نلسون فرای، ریچارد؛ پارت در زمان اردوان سوم، نشریه انجمن فرهنگ ایران باستان سال چهارم، شماره اول، ۱۳۵۶.
19. Christensen Arthur - «sasanid Persia»- the Cambridge ancient history Vol. 12- 1989.

بیضا همان انشان است

محمدکشاورز

دبیر تاریخ، شیراز

مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو و همچنین پژوهش‌های الیزابت کارتر^۳ و دیگران به این نتیجه منجر شد که ملیان بیضا همان انشان یا انزان باستانی است. الیزابت کارتر، در این رابطه می‌نویسد: «در طی حفاری‌های سامنر الواحی متعلق به دوره ایلام میانه کشف شد که نشان می‌دهد ملیان همان انشان باستان، پایتخت مشهور ایلام بوده است.» (Carter, 1996: 12)

با تکیه بر همین داده‌ها و کشفیات باستان‌شناسی، مجید یوسف‌زاده می‌نویسد: «مدارک به‌دست آمده از حفاریات ملیان نشان داده است که این محوطه باستانی در واقع همان شهر باستانی انشان یا انزان یکی از ایالات مهم در دوران‌های اولیه تاریخی بوده است.» (مجیدزاده، ۱۳۶۸: ۱۲۷ و ارفعی، ۱۳۵۶: ۳۰)

نام دوم بیضا، نسا یا نسیک^۴ بوده است، چنان‌که ابن‌حوقل جغرافی‌دان مسلمان قرن چهارم هجری به آن اشاره نموده است: «نام این شهر به فارسی (پهلوی) نسیک و بزرگی آن حدود اصطخر است.» (ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۵۰) در دوره ساسانیان نیز به همین نام خوانده می‌شده است. (کریستن سن، ۱۳۸۰: ۵۹)

بیضا، نامی جدید و متعلق به دوران اسلامی است که نخستین بار در تاریخ طبری به آن برخورد می‌کنیم. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۲، ۵۸۱)

موقعیت اقلیمی و فرهنگی بیضا

ترسیم موقعیت اقلیمی و فرهنگی بیضا در دوره باستان کاری بس دشوار است، با این همه چاره‌ای نیست که با تکیه بر منابع موجود به تصویری هر چند ناقص از آن، در آن روزگار دست یابیم.

بیضای امروز، از نظر تقسیمات کشوری، زیر نظر شهرستان سپیدان است. از لحاظ موقعیت جغرافیایی از شمال به کوه‌های کرونوی و بانس، از جنوب شرقی به دشت آهوچر، از شرق به منطقه رامجرد و از مغرب به کوه‌های همایجان و اردکان محدود می‌شود. وجود دره‌ها و کوه‌های نسبتاً مرتفع از چند جهت

چکیده

سرزمین فارس خاستگاه نخستین فرهنگ و تمدن ایران باستان و کانون قدرت و حکومت پادشاهان هخامنشی بوده است. در این میان بیضا در نام و نقش شهر انشان (انزان) در عصر هخامنشی و شهر نسا در عصر ساسانی نقشی درخور و قابل تأمل در فعل و انفعالات سیاسی مربوط به شکل‌گیری دو پادشاهی مذکور داشته است. کوروش و برخی از شاهان ماقبل او لقب «شاه انشان» داشته‌اند و قدرت ساسانیان نیز در ارتباطی تنگاتنگ با قدرت سلسله بازرنگی در بیضای آن دوره بوده است.

از سوی دیگر موقعیت اقلیمی و فرهنگ بیضا، تأثیر قابل توجهی در پیوند با وقایع و رویدادهای مربوط به آن داشته است.

این جستار بر آن است تا با تکیه بر منابع مکتوب و نیز یافته‌های باستان‌شناسی، جایگاه سیاسی بیضا را در شکل‌گیری دو امپراتوری هخامنشی و ساسانی مورد بحث و بررسی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: انشان، نسا، ساسانیان، هخامنشیان، بیضا

بیضا و نام‌های آن در ایران باستان

سال‌ها قبل از اینکه ویلیام سامنر^۱، باستان‌شناس آمریکایی، به کشفیات جدید خود درباره هویت و تاریخ باستانی بیضا دست یابد؛ حاج میرزا حسن طبیب فسائی شیرازی (۱۲۳۷-۱۳۱۶ ه.ق) نویسنده عصر ناصری در کتاب خود «فارسانامه» نشانه‌هایی دال بر وجود عمارات و ابنیه‌ای عالی در روستای ملیان بیضا داده بود: «نام قدیمی این بلوک نسیک بود و نام قصبه آن شهر میلیون که اکنون جای آن شهر را جز اهل بیضا ندانند و در آنجا آجرپاره‌ها که نشان آبادی و عمارت عالی‌ه بوده فراوان ریخته است و تاکنون در بعضی از جای‌ها آثار باروی آن شهر باقی است و داخل این شهر را زراعت کنند.» (فسائی، ۱۳۶۷: ۱۲۷۰)

در دههٔ چهل شمسی، تپه‌های اطراف ملیان (نام روستایی در مرکز بیضا) توجه ویلیام سامنر را به خود جلب نمود. سامنر طی خاک‌برداری و حفاری تپه‌ها به آجرهایی کتیبه‌دار دست یافت. فعالیت‌های او و خوانده شدن کتیبه‌ها توسط اریک راینر^۲ از



سیاسی و به تبع آن، از اعتلای فرهنگی برخوردار بوده است.

همزمان با نضج و شکل‌گیری قدرت ساسانیان و همچنین مجاورت و نزدیکی بیضا (نسا) به مراکز مذهبی، ابنیه و عمارت‌هایی چون معبد آناهیتا در اصطخر فارس، تخت جمشید و حضور سلسله آل بازرنگی در منطقه، به‌نظر می‌رسد در این دوره از رونق و شکوفایی برخوردار بوده است.

مسعودی که خرابه‌های آتشگاه معبد آناهیتا را از نزدیک مشاهده نموده است، حیرت و شگفتی خود را این‌گونه ابراز می‌نماید: «بنایی عجیب و معبدی بزرگ است و ستون‌های سنگی شگفت‌انگیز، سرستون، مجسمه‌های سنگی زیبا از اسب و حیوانات تنومندی دارد، و تصویر اشخاص را با نهایت دقت تراشیده‌اند و به پندار کسانی که مجاور آنجا هستند تصویر پیامبران است...» (مسعودی، ۱۳۴۴: ۶۰۵)

بنابراین دور از ذهن نیست که وجود معبد آناهیتا در استخر و وصلت ساسانیان با سلسله آل بازرنگی، تحرک فرهنگی قابل توجهی به‌وجود آورده باشد.

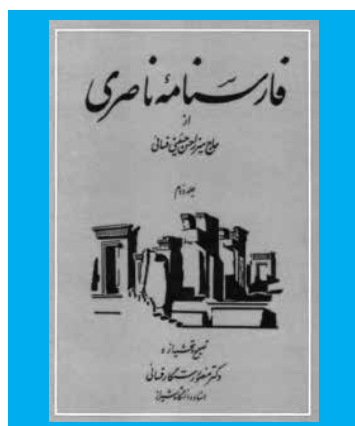
نقش بیضا در شکل‌گیری امپراتوری هخامنشی

بسیاری از شاهان اولیه هخامنشی پادشاهی انزان (انشان) را داشته‌اند. پیش‌پیش^۵ (۶۷۵-۶۴۰ ق.م) پسر هخامنش، کمبوجیه اول و کوروش دوم عنوان شاه‌انشان داشته‌اند، با این‌همه مکان و موقعیت انشان تا مدت‌ها برای محققان و مورخان ناشناخته یا بر اشتباه استوار بود. حتی گیرشمن به‌علت فقدان مدارک و منابع معتبر دچار اشتباه شده و انشان را شهر مسجد سلیمان کنونی معرفی کرده است. (گیرشمن، ۱۳۴۶: ۱۲۹)

زرین‌کوب نیز، به‌علت عدم اطلاع از موقعیت و مکان دقیق انشان، با تردید، می‌نویسد: «در باب محل انشان البته اختلاف است و ظاهراً باید در دره کرخه و در شمال غربی شوش بوده باشد و حتی بعضی آن را در حدود دره دشت در جلگه

چراگاه شش ماه از سال اسب‌های دیوانی و توپخانه شیراز است؛ چمن و مرغ آن از زانو بگذرد...» (فسایی، ۱۳۶۷: ۱۱۳)

اشاره به مرغزار و پرورش اسب‌ها در آن می‌تواند، حاکی از اهمیت پرورش اسب در گذشته‌های دور آن باشد. بنابراین داده‌ها



بیضای امروز، از نظر تقسیمات کشوری، زیر نظر شهرستان سپیدان است. از لحاظ موقعیت جغرافیایی از شمال به کوه‌های کرون و بانس، از جنوب شرقی به دشت آهوچر، از شرق به منطقه رامجرد و از مغرب به کوه‌های همایجان و اردکان محدود می‌شود

و اطلاعات مذکور، هرچند متعلق و نوشته شده در دوران اسلامی است، ولی می‌توان استنباط نمود که بیضا در دوران باستان از پتانسیل و قابلیت‌های بالقوه اقلیمی و جغرافیایی بالایی برخوردار بوده است. وجود کوه‌ها، دره‌ها، مرغزارها و قلعه‌ها، موقعیت مناسب زیستی، دفاعی و تدافعی به منطقه بخشیده است.

موقعیت فرهنگی بیضا در گذشته

متأسفانه اطلاعات ما در این‌باره بسیار اندک است. نظام‌التواریخ سابقه و پیدایش بیضا را به دوره اساطیری نسبت می‌دهد: «از آثار گشتاسب، بیضاست.» (بیضای، ۱۳۱۳: ۱۹)

به‌نظر می‌رسد در دوره عیلامی‌ها، مادها و هخامنشی‌ها و با توجه به الواح عیلامی کشف‌شده و منتسب بودن شاهان اولیه هخامنشی به انشان بیضا، منطقه از اعتلای

به‌مثابه دیوار و سپری غیرقابل نفوذ منطقه را احاطه نموده است. شاید از این‌روست که اصطخری جغرافی‌دان و جغرافی‌نویس قرن چهارم هجری، در اهمیت مکانی آن می‌نویسد: «اردو و نقطه اتکای مسلمانان در فتح اصطخر همین موضع بوده است» (اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۱۶ و ابن‌حوقل، ۱۳۶۶: ۵۰)

ابن‌حوقل می‌نویسد: «شهر بیضا بزرگ‌ترین ولایت اصطخر است و این نام به سبب داشتن قلعه‌ای سفید می‌باشد که می‌درخشد و سفیدی آن از جاده‌های دور نیز به چشم می‌خورد. (همان: ۵۰)

در خصوص وضعیت آب‌وهوا، میوه‌ها و همچنین وجود مرغزارها، چشمه‌سارها و آب‌های روان آن که از دیرباز تا امروز آثار آن در زندگی مردم منطقه مشاهده می‌شود. ابن‌بلخی در فارسنامه می‌نویسد: «ترت

آن سپید است و از این جهت آن را بیضا گویند و مرغزاری است بر در بیضا، طول آن ده فرسنگ در عرض [نیز] ده فرسنگ، چنان‌که مانند ندارد. در آن ولایت و نواحی بسیار دارد و میوه‌ها نیکو باشد از هر نوع، و هوای آن سردسیر معتدل است و آب‌های روان خوش دارد و جامع و معتبر است...» (ابن‌بلخی، ۱۳۴۳: ۱۶۱ و ۱۶۲)

میرزا حسن فسایی نیز در فارسنامه می‌آورد: «بیضا... هوای آن سرد و مایل به اعتدال است و عموم کشت آن گندم و جو و شلتوک و پنبه و کنجد و کرچک، و در بعضی دهات آن زراعت خشخاش دارند. شکار آن بز و پازن و قوچ و میش کوهی، کبک و تیهو و در زمستان مرغابی است، آبش از چشمه و بعضی از قنات، و در جانب جنوب و مشرق این بلوک مرغزاری است مشهور به «فرق بیضا» به مساحت سه فرسخ درازا و نزدیک به فرسخی پهنا،





از گبذی (قلعه‌بانی) داربگرد به اردشیر ساسانی، ناخواسته، اساس اضمحلال خود و شکل‌گیری یکی از بزرگ‌ترین سلسله‌های جهان باستان را بنا نهاد.

افزون بر این‌ها، به‌نظر می‌رسد که بیضا در دوره باستان (خصوصاً دو دوره مذکور) از قابلیت‌ها و ظرفیت‌های بالایی برخوردار بوده است. وجود کوه‌ها، دره‌ها از چند جهت (شمال، جنوب، غرب) به‌مثابه دژهایی طبیعی عمل می‌نموده است. علاوه بر این، وجود مرغزار، چشمه‌ها و خاک حاصلخیز آن، شرایط زیستی مناسبی برای اهالی آن رقم زده که آثار آن تاکنون مشاهده می‌شود. توصیف مسعودی از معبد آن‌اهیتا و مجسمه‌های اسب سنگی آن، می‌تواند دال بر وجود گله‌های اسب در مرغزارهای آن باشد.

گذشته از این، مجاورت و نزدیکی بیضا به مراکز کانون‌های فرهنگی، ابنیه سیاسی چون تخت‌جمشید و معبد آن‌اهیتا دلیلی دیگر بر جایگاه مهم این شهر در آن روزگار است.

از این‌گونه بگذشت سالی دویست تو گفتمی که اندر جهان شاه نیست (فردوسی، ۱۳۱۴، ج ۷ و ۹: ۱۹۲۳)

نتیجه

همزمان با تکوین قدرت هخامنشیان، بیضا در نام و نقش انشان (انزان) از تحرک سیاسی، رونق اقتصادی و شهرنشینی بالایی برخوردار بوده است. فرمانروایان محلی و شاهان بزرگ هخامنشی چون: پیش‌پیش، کمبوجیه اول و کوروش بزرگ، توانستند از این منطقه، پایه‌های یکی از امپراتوری‌های بزرگ، جهان باستان را پی‌ریزی نمایند. بیضا در اواخر دوره اشکانی، با نام شهر نسا و برخوردار از حضور سلسله بازرنگی، نقش مهمی در شکل‌گیری سلسله ساسانی ایفا نمود. ساسان، سردودمان ساسانیان، متولی معبد آن‌اهیتا در اصطخر فارس، با وصلت با خاندان آل بازرنگی توانست قدرت روحانی خود را با قدرت سیاسی ارتقا بخشد. گوچهر بازرنگی در نقش شاهی فرامحلی و با واگذاری و تعویض مقام عالی نظامی

صیمره نشان داده‌اند. البته بعضی نیز آن را در حدود پاسارگاد پنداشته‌اند و از متون عیلامی هم تاکنون سندی که بتواند محل دقیق انشان را تعیین کند به‌دست نیامده است.» (زرین کوب، ۱۳۸۰: ۹۷)

پیر بریان در کتاب تاریخ هخامنشی به واقع بودن انزان در بیضا اذعان دارد و می‌نویسد: «در خود جایگاه اصلی انشان (تل ملیان) الواح متعلق به پایان هزاره دوم کشف شده است.» و یا نقل قول مجیدزاده از ارفعی، عیلام‌شناس برجسته؛ «به اعتقاد دکتر ارفعی از آن رو که هوهنور (نام عیلامی و به احتمال فلهیان ممسنی) کلید انشان خوانده شد و امروز محل انشان مشخص است (تل ملیان در بیضا) پس هوهنور نمی‌تواند در کوه‌های بختیاری باشد.» (مجیدزاده، ۱۳۷۰: ۳۳)

با توجه به مطالب یاد شده و همچنین اوضاع اقلیمی و جغرافیایی بیضا، می‌توان استنباط نمود که انشان نقش بسیار مهمی در شکل‌گیری امپراتوری هخامنشیان داشته است و شاهان اولیه هخامنشی توانستند از این منطقه، پایه‌های یکی از امپراتوری‌های بزرگ جهان باستان را پی‌ریزی نمایند.

پی‌نوشت‌ها

1. William Sumner
2. Erice Reiner
3. Elizabet Carter
4. nisa/nisayak
5. telispes

منابع

۱. ابن بلخی؛ **فارسانامه**، به کوشش علی نقی بهروزی، شیراز: اتحادیه مطبوعاتی فارس، ۱۳۴۳.
۲. ابن حوقل؛ **سفرنامه ابن حوقل** (ایران در صورالارض)، جلد دوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶.
۳. اصطخری؛ **مسالک و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
۴. ارفعی، عبدالمجید؛ **فرمان کوروش بزرگ**، تهران: فرهنگستان هنر و ادب ایران، ۱۳۵۶.
۵. بیضاوی، قاضی؛ **نظام‌التواریخ**، به تصحیح بهمن کریمی، تهران: کتابخانه علمی، ۱۳۱۳.
۶. فسایی، حاج‌میرزا حسن؛ **فارسانامه ناصری**، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسایی، ج اول، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۷. حمزه اصفهانی؛ **تاریخ پیامبران و شاهان** (سنی ملوک‌الارض و الانبیا)، ترجمه دکتر جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۸. زرین کوب، عبدالحسین؛ **تاریخ مردم ایران**، جلد اول، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
۹. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر بن زبیده؛ **تاریخ طبری** (تاریخ الامم و الملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
۱۰. کریستین سنن، آرتور؛ **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه غلامرضا رشید یاسمی، تهران: صدای معاصر، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۱۱. گیرشمن، رومن؛ **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه محمد معین، تهران: امیرکبیر، چاپ دوازدهم، ۱۳۷۹.
۱۲. مجیدزاده، یوسف؛ **آغاز شهرنشینی در ایران**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۸.
۱۳. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین؛ **مروج الذهب و معادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد اول، تهران: نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۴.
۱۴. فردوسی، ابوالقاسم؛ **شاهنامه**، با حواشی سعید نفیسی، تهران: چ پروخیم، ۱۳۱۴.

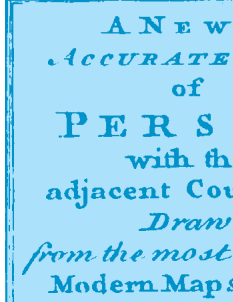
15. Carter, Elizabeth 1996 excavation at Anshan (tal-e malyan): the middle Elamite period Malyan excavation reports II, Philadelphia: the university of Pennsylvania museum of archaeology and anthropology.

نقش بیضا در شکل‌گیری امپراتوری ساسانی

ایران در عصر سلسله ساسانیان یکی از امپراتوری‌های بزرگ عهد باستان به‌شمار می‌رفت. این سلسله بین سال‌های ۶۵۲-۲۲۶ میلادی بر بخش پهناوری از جهان آن روز که از حدود رود فرات در غرب ایران تا رود جیحون و تا دره کابل در شرق امتداد داشت حکومت می‌کردند.

تا قبل از تأسیس سلسله ساسانی، اشکانیان به شیوه «ملوک‌الطوایفی» بر ایران فرمانروایی می‌نمودند. (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶: ۱۷) در شاهنامه فردوسی درباره اشکانیان مطلبی جز چند بیت نیامده که از جمله این چند بیت است:

بزرگان که از تخم آرش بدند
دلیر و سبکبار و سرکش بدند
چو بر تختشان شاد بنشانند
ملوک طوایف همی خوانندند



اشاره

در کتاب‌های درسی به ظهور مانی در دوره ساسانی اشاره‌ای گذرا شده است. نوشته حاضر می‌تواند همکاران گرامی را در این باره یاری رساند.

کلیدواژه‌ها: مانی، مانویت، قوم اویغور، زندیق

مانی

کتب تاریخی و همچنین اشعار شاعران بزرگ، ما را بدین نکته واقف می‌سازد که مانی شخصی هنرمند و در عین حال دانشمند بوده است. جمیع روایات او را مردی صورتگر، گویا و حکیم خوانده‌اند که البته در انتساب این صفات به وی جای تعجب باقی نمی‌ماند. در واقع مانی نخستین کسی بود که هنر را برای خدمت به مذهب به کار گرفت و در این امر موفق شد. مانی در شرایطی که پیروان او خصوصاً مردمان عادی قادر به درک اسرار و رموز دین او نبودند با هنر تصویرگری خود از یک سو و از سوی دیگر با بهره‌گیری از اصطلاحات و عناصر دینی پذیرای آن روزگار توانست کیش خود را در قلب‌های مشتاق و تشنه مردمان جای دهد، چرا که اسطوره‌های پیچیده او نمی‌توانست در بین عامه مردم یعنی کم‌سوادان و بی‌سوادان نفوذ نماید.

گفته‌های مانی در کتاب **کفالایا**، فصل ۱۵۴ بند ۲، اثبات می‌کند که یک وجه برتری دین مانوی بر سایر ادیان آن عصر همین قدرت او در به تصویر کشیدن تعلیمات دینی بوده است. او در این باره چنین می‌گوید «چون همه رسولان، برادران من، قبل از من آمدند، ننوشتند تعالیم خود را چنانچه من نوشتیم، و نه نقاشی کردند تعلیمات خود را در تصاویر» (ویدن گرن، ۱۳۸۷: ۱۴۴)

پیروان مانی نیز همانند پیامبر خود عاشق زیبایی و جمال بودند و آن را در واقع راه رسیدن به حقیقت می‌دانستند. بیشتر نوشته‌های آنان



مجتبی نقدی

بازتاب مانویت در

شرق و غرب

روی پوست برآق و تذهیب شده بود، احتمالاً به کار بردن انواع نقاشی چینی بازمانده از مکتب مانوی است. از زمان وی فنّ تجلید و تذهیب کتاب رونق گرفت و بعدها به دیگر کشورها راه یافت زیرا کاغذهای ساخت ایران در آن زمان مرغوبیت تام داشت و سرآمد انواع مشابه بود. (ضمیری، ۱۳۸۰: ۴۴)

گسترش و انتشار دین مانوی در شرق بیش از هر چیزی مدیون حمایت قوم اویغور است. در رأس این قوم، پادشاه آنان **بوقوخان** بود که ضمن قبول دین مانوی، آن را دین رسمی اعلام کرد و با ارسال سفیرانی به لویانگ پایتخت چین، مانستانهای متعددی را برپا کردند و چون قدرت لازم را داشتند چینیها مخالف این امر نمی شدند. (نامق اورغون، ۱۳۵۱: ۲۷)

این مانویان که هنرمندانی بی نظیر بودند برای نوشتن و تصویرگری کتابهای خود رنج بسیار می بردند. آنان با خوشنویسی شکوهمندی خط می نوشتند و تصاویر را با رنگ و طلا مزین می کردند. در غرب، اگوستین قدّیس که مدت ۹ سال بر کیش مانوی بود با همه انتقاداتش از مانویان از سطح بالای کتابهای مصوّر آنان سخن می گوید. چرا که آنان در پاکیزگی نوشتههای خود بسیار دقت می کردند. مقایسه این آثار با آثار بازمانده بودایی نشان می دهد که سنت خوشنویسی در چین به ویژه به دست مانویان رواج یافت. نوشتن تمام صفحه در یک یا دو ستون با وسواس انجام می گرفت و گاه از جوهر سیاه یا قرمز برای نگاشتن بخشهای مختلف استفاده می کردند. (کلیم کایت، ۱۳۸۴: ۲۲۲ و ۲۲۳)

سنت مانوی

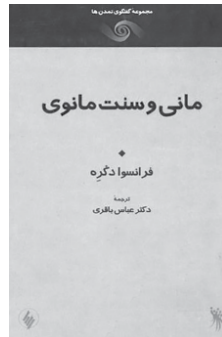
استفاده از فلزاتی چون طلا و نقره و تذهیب در نگارگری ایران، دنباله مستقیم همان سنت مانوی است. در واقع استعمال این فلزات گران بها به منظور ایجاد انعکاس نور و پرتوهایی است که با روح بیننده به تبادل معنوی خاصی می رسند. مانویان نیز که از تأثیرات فلز طلا آگاهی داشتند به وفور آن را در آثار خود به کار می بردند. ادامه این سنت در نگارگری ایران قابل مشاهده است. حتی هاله به کار برده شده در اطراف سر ایزدان و قدیسان نشان از تعالی قدسی آنان به سوی آسمان داشت. (معمارزاده و بهادر، ۱۳۸۷: ۴۰) لوکوک معتقد است که سبک نقاشی مانوی در دوران ساسانی رواج داشته و از

آنجا به مغولستان و ترکستان و چین نفوذ کرده و مدتی بعد بار دیگر به ایران بازگشته است. این سبک و شیوه تازه نقاشی مینیاتور که در حقیقت تغییر و تحولی در نقاشی قدیم ایرانی به وجود آورد، هنگام بازگشت بر اثر حمایت پادشاهان و حکام هنردوست ایرانی، سبک نقاشی زمان را که تحت تأثیر نقاشیهای مغرب زمین و فرقههای عیسوی آسیایی بود از میان برده و جانشین آنها گردیده است. (وزیری، ۱۳۸۰: ۱۴۷)

برخی بر این عقیده اند که حتی موسیقی و سازهای ایرانی و آواز به وسیله پیروان مانوی در آسیای مرکزی و ترکستان شرقی به آن سوی سیر دریا - سیحون - برده شد و هنگامی که ترکان اویغور آیین مانوی را پذیرفتند از راه آن مذهب، نقاشی و ساز و آواز و به طور کلی موسیقی ایران و آمیختگی آن با شعر به دورترین نواحی چین رفت. (بدیعی، ۱۳۵۴: ۳۹)

سر توماس آرنولد، نحوه شمایل نگاری و شکلهایی را که مورد توجه خاص هنری قرار گرفته است و نیز سایر تزئیناتی را که از نقاشی مانوی به نقاشی مینیاتور اسلامی راه یافته، شاهد آورده و معتقد است که هنر اسلامی از نظر فنی مبتنی بر هیچ سنتی از آن خود نبوده است که بتواند بدان تکیه کند و نقاشان اسلامی مجبور بودند به هنر بیزانس - سریانی، یعنی هنر مسیحی یا مانوی، متکی باشند. این نکته مبین آن است که منشاء مینیاتور اسلامی با زمینههای توراتی یا انجیلی را باید خارج از هنر مسیحی جست و جو کرد. زیرا نحوه ارائه مطلب چنان با سنتهای مسیحی بیگانه است که لازم است آن را نوعی انتقال از طریق مانویت فرض کرد. بدون تردید هنر مانوی در ادامه بقای سنتهای هنری اشکانی - ساسانی در هنر اسلامی نقش به سزایی داشته است. (ویدن گرن، ۱۳۸۵: ۱۵۳ و ۱۵۴)

آنچه مسلم است اینکه مانوی و کیش وی سبب ترویج نقاشی و اعتلای هنرهای زیبای کتاب گردیده است. مانوی خود توصیه کرده بود که برای بیان فلسفه آیینش، تالارهایی به نام نگارستان ساخته شود که بر دیواره آنها داستان خلقت آدم و سرنوشت او را براساس معتقدات وی نقاشی کنند. **این روش بعدها در میان کلیساهای نسطوریان رسوخی تمام یافت.** دقت و اهتمام فراوان مانویان در نوشتن و استنساخ متون سبب شده است که ما در آثارشان به ندرت به اشتباه نسخه بردار برمی خوریم. درست بر خلاف متون



**گسترش و انتشار
دین مانوی در شرق
بیش از هر چیزی
مدیون حمایت قوم
اویغور است. در
رأس این قوم پادشاه
آنان بوقوخان است
که ضمن قبول دین
مانوی، آن را دین
رسمی اعلام کرد و
با ارسال سفیرانی
به لویانگ پایتخت
چین، مانستانهای
متعددی را برپا
کردند**



پهلوی زردشتی و فارسی که دست‌کاری‌ها و سهل‌انگاری‌های نسخه‌برداران و کاتبان پی بردن به گفته مؤلف را دشوار و گاه ناممکن می‌سازد. آثار مانویان اغلب به خطی خوش و گاه مزین به نقاشی و نگارگری و تذهیب است. (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۳۳) جاحظ نویسنده مسلمان [متوفی ۸۵۹م/۲۳۸ ه.ش] با اشاره به مانویان آورده است که ابراهیم سندی، زمانی به وی گفته بود «ای کاش زنادقه این همه هوشیار نبودند و برای کاغذ سفید تمیز و مرکب سیاه براق هزینه گزافی نمی‌پرداختند و خوش‌نویسی را به چنان پایگاه متعالی نمی‌رساندند و خوش‌نویسان را به چنین رقابتی ترغیب نمی‌کردند؛ چه به راستی هیچ کاغذی را ندیدم که با کتاب‌ها و شیوه خوش‌نویسی آنان قابل مقایسه باشد». (کلیم‌کایت، ۱۳۸۴: ۷۵)

در مجموع باید گفت که سبک و مکتب نقاشی ایرانی پس از حمله عرب تا هجوم مغول همان نقاشی مکتب مانی است و نمونه‌های بسیاری از نقاشی‌های دیواری و کتابی دوران دیلمی، غزنوی و سلجوقی در دست است که می‌تواند بهترین معرف و گواه این مدعا باشد. (همايونفرخ، ۱۳۵۳: ۲۴) آنچه امروزه مسلم است این است که شیوه نقاشی مکتب مانی در پیدایش مکاتب بدون تأثیر نبوده است چراکه با هجرت گزیدگان مانوی به سوی سرزمین‌های شرقی و همچنین اروپا و شمال آفریقا و گسترش کیش مانوی در این نقاط،

اشاعه هنر مانوی را بر سایر ملل موجب شد. به‌ویژه ترکستان شرقی یعنی جایی که پیروان این مذهب توسط خانواده سلطنتی در طول قرن‌های هشتم و نهم حمایت می‌شدند. اوغورهای مانوی منطقه تورفان، که تحت نفوذ چینی‌ها بودند والیان خود را پذیرای دین مانوی کرده و به این طریق آنان را با هنر ایرانی-مانوی آشنا ساختند و موجب اشاعه گسترش آن در منطقه شدند. پس دور از ذهن نخواهد بود که با حمله مغول به ایران و روی کار آمدن کاتبان اوغوری در دستگاه‌های دولتی،

دوباره هنر مانوی در دربار ایران به ارمغان آورده شده باشد. (معمارزاده و بهادر، ۱۳۸۷: ۴۲)

کیش مانی در عصر سلسله سونگ در چین، بیش از هر گروهی مورد پسند کشاورزان واقع شد. آنان دین جدید را «مینگ جیائو» به معنای دین روشنایی که از اعتقادات مانویان گرفته شده بود، نامیدند. در مدارک این سلسله یادداشت‌های زیادی درباره نهضت مقاومت کشاورزان دیده و معلوم می‌شود که بسیاری از شرکت‌کنندگان در آن نهضت پیروان دین مینگ جیائو بوده‌اند. (ون یه‌سیون، ۱۳۷۲)

به نظر می‌رسد پیروان دین مینگ جیائو از وضع اجتماعی خود ناراضی و خواستار تغییر آن بوده‌اند. این جماعت که اغلب آنان را کشاورزان تشکیل می‌دادند هرازگاهی در نهضت انقلابی کشاورزان شرکت می‌کردند و اعتقاد داشتند که در دنیای آینده وضع بهتری خواهند داشت.

اما بازتاب فرهنگی کیش مانوی در سده‌های آغازین دوره اسلامی به خوبی مشهود است. گفته شده طرد حیات دنیوی و نفی مادیات و پرداختن به امور اخروی که جزء درون‌مایه‌های اصلی کیش مانوی است در اندیشه‌های عرفانی سده‌های بعد تأثیر داشته است. (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۱: ۳۲۳)

از دستاوردهای ادبی آیین مانوی نیز می‌توان به ابداع خط جدیدی اشاره کرد که تلفظ اصوات و کلمات را آسان‌تر کرده و حالت منطقه‌ای به خود گرفته و قابلیت آن را

داشته که مورد استفاده مردان بسیاری با زبان‌های سریانی و پهلوی ساسانی قرار گیرد. با قبول الفبای مانوی از سوی سغدی‌ها به تدریج خطی به‌وجود آمد که اقوام آسیای مرکزی آن را به کار گرفتند. در عرصه ادبیات اصلاح مهمی که مانی انجام داد این بود که به جای خط پهلوی خط سریانی را به کار گرفت. در خط پهلوی، شباهت حروف موجب خطا در قرائت می‌شد. اما در این خط جدید، که مانی توانست با طرز بسیار اندیشمندانه الفبای سریانی را با زبان ایرانی [جنوب غربی و شمالی] وفق دهد،

از دستاوردهای ادبی آیین مانوی نیز می‌توان به ابداع خط جدیدی اشاره کرد که تلفظ اصوات و کلمات را آسان‌تر کرده و حالت منطقه‌ای به خود گرفته و قابلیت آن را داشته که مورد استفاده مردان بسیاری با زبان‌های سریانی و پهلوی ساسانی قرار گیرد



نه تنها کلمات هزوارش رایج در زبان پهلوی را متروک داشت، بلکه به جای املائی نیمه تاریخی که به علت محافظه کاری زردشتیان، خط پهلوی هرگز از آن رهایی نیافت مانی رسم الخطی به کار برد که کاملاً متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود. (کریستین سن، ۱۳۷۷: ۲۸۵)

می توان گفت یکی از دلایل موفقیت مانویان این بود که با ادبیات خاص هر قوم و به عبارت ساده تر با زبان ویژه آنان دین خود را عرضه می کردند و حتی المقدور نام های خدایان و اصطلاحات دینی معروف هر قومی را به کار می بردند تا تبلیغ شوندگان با دین جدید احساس غرابت نکنند. به عنوان مثال در میان زردشتیان از اسامی ایزدانی چون اورمزد، مهر و زروان و از اصطلاحات دینی مانند

امهرسپند=امشاسپند بهره می بردند، اما در پس آن ها عقاید اصلی خود را القا می کردند. (تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۳۳)

سرکوب مانویان

گرچه جماعت مانوی در دوران بنی امیه و خصوصاً خالد بن عبدالله قسری برای مدتی توانستند نفوذی کسب کنند ولی در دوران بنی عباس به شدت مورد قتل و نهب و غارت و ایزد قرار گرفتند. در میان خلفای عباسی خشونت المهدی و مقتدر در قلع و قمع و دفع مانویان زبانزد است.

در دوران مأمون اگرچه مانویان باز مورد تعقیب و خشونت بودند ولی فرصتی پیش آمد تا با تشکیل جلسات درس و بحث و مناظره و رونق گرفتن حلقه های مباحثه ادیان مختلف هر کدام به دفاع از عقاید خود بپردازند و ایده های دیگران را به چالش کشند. به تبع همین جلسات کتاب ها و رسالات متعددی نیز نگاشته شد. به عنوان مثال در کتاب

«شکندگمانیک و چار»، یا گزارش گمان شکن، که رساله ای زردشتی در رابطه با اسلام، مسیحیت و یهودیت و مانویت است مرتان فرخ نویسنده آن تمام فصل شانزدهم آن را به انتقاد علیه مانی و میراث مانویان اختصاص داده است. (آسموسن، ۱۳۶۷: ۵۱۳)

رساله گجستک ابالیس [ابالیس ملعون] نیز بیانگر مناظره ابالیس زندیق و موبد آذر فرنیغ است. در کتاب «دینکرت» نیز این بدبینی

نسبت به مانویان قابل مشاهده است و آذریاد مهر اسپندان از دیانت زردشتی در مقابل مانویت دفاع کرده است.

در دوران خلفای عباسی اتهام زندیق بودن به ابزاری کارآمد در دست حکام تبدیل شد تا موانع اصلی قدرت را به راحتی از سر راه خود بردارند. قتل عام برامکه در عهد هارون الرشید و همچنین سوزاندن عبدالله بن مقفع دانشمند و مترجم معروف بر چنین زمینه ای اتفاق افتاد.

ابن ندیم برمکیان، را جز محمد بن خالد بن برمک، زندیق می داند. فضل [برمکی] و برادرش حسن و نیز محمد بن عبیدالله، کاتب المهدی، همگی زندیق بوده اند که این آخری بدان اعتراف کرد و مهدی او را کشت. (ابن ندیم، ۱۳۸۱: ۶۰۱)

در دوران خلافت عباسی «صاحب الزنادقه»، فردی بود تام الاختیار، به منظور اقدام فوری، آبی مؤثر علیه هر گونه بدعت خصوصاً مانویت؛ وی رئیس دادگاه تفتیش عقاید بود و در واقع نقش یک مفتش اعظم را اعمال می کرد. (ویدن گرن، ۱۳۸۷: ۱۷۰) مانویان که بدین گونه گرفتار می شدند می بایست آیین خود را ترک گفته، تغییر مذهب داده، بر تصویر مانی تفسیر انداخته و کبکی را قربانی می کردند در غیر این صورت کشته می شدند. (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۴۲۳)

پیش تر اشاره شد که با تشکیل جلسات مناظره در دوران مأمون، فضایی به وجود آمد تا پیروان ادیان مختلف هر کدام اعتقادات دیگران را نقد کنند و این امر سبب شد باز رديه نویسی به وجود آید.

ردیه نویسی را اساساً مسیحیان در قرن چهارم میلادی با هدف به چالش کشاندن اعتقادات مانوی آغاز کردند که در این میان قدیمی ترین آنان مربوط به اسکندر لوکوپولیس از مردم مصر است. این بیانگر آن است که آیین مانوی در مصر رسوخی تمام داشته است. در عصر اموی، نامی ترین شخصیت مسیحیت شرقی یوحنا دمشقی (۱۳۲-۶۵ ه.ق/ ۷۴۹-۶۷۵ م) علاوه بر مناظره در رد عقاید مانوی مطالبی نیز نوشته و عقاید آنان را در باب خدا و مسیح به چالش کشانده است. (طاهری عراقی، ۱۳۸۴: ۱۰۱)

مزدک و تأثیر از مانی

گروهی از محققان برآنند که در قرن پنجم میلادی، آیین مانوی الهام بخش نهضت انقلابی مزدک بود. (ژ. دومزیل، ۱۳۸۹: ۲۴۴)

مزدکیان مانند پیروان مانی معتقد بودند که انسان

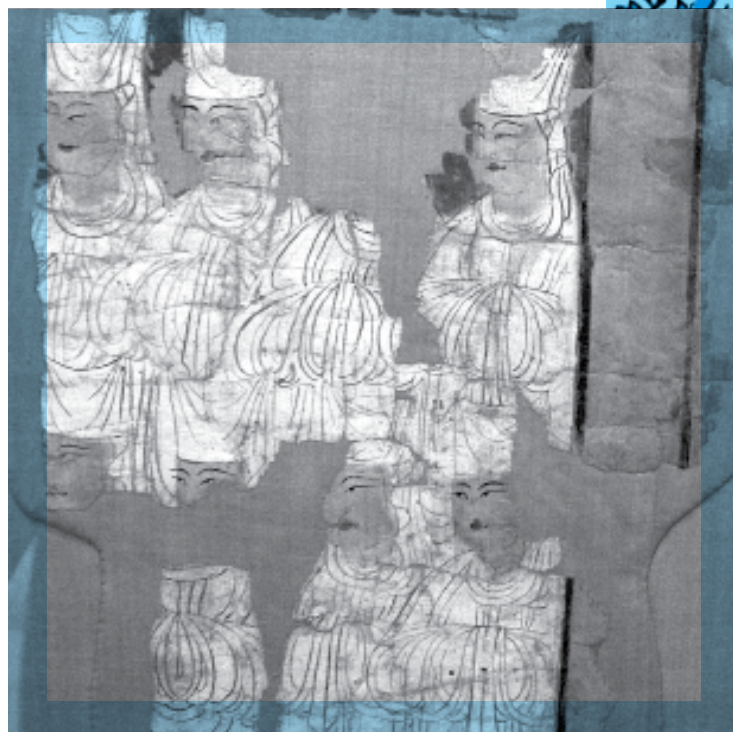
یکی از دلایل موفقیت مانویان این بود که با ادبیات خاص هر قوم و به عبارت ساده تر با زبان ویژه آنان دین خود را عرضه می کردند و حتی المقدور نام های خدایان و اصطلاحات دینی معروف هر قومی را به کار می بردند تا تبلیغ شوندگان با دین جدید احساس غرابت نکنند

پیشوایان مانویان به دلیل تربیت بابلی، به نجوم علاقه خاصی داشتند. مانویان ایرانی تبار آسیای مرکزی و چین، هفته سیاره‌ای را به اویغورها و چینی‌ها منتقل کردند، در تقویم اویغورهای مانوی نام‌های ایرانی سیاره‌ای برای روزهای هفته دیده می‌شود به‌عنوان مثال شنبه *kiwan* معادل زحل - کیوان، یکشنبه *mir* برابر میر یا مهر، دوشنبه *may*، سه‌شنبه *wixan* معادل بهرام یا مریخ - چهارشنبه *tir* تیر - پنجشنبه *urmuzd* یا مشتري و آدینه *naxio* برابر با ناهید. (همان: ۳۰)

شاید بتوان گفت سومریان در عرصه نجوم پیشتاز همه تمدن‌ها بوده‌اند و این توجه به ستارگان از سومریان به جوامع بین‌النهرین خصوصاً به بابلی‌ها به میراث رسید. بابلی‌ها سرنوشت انسان را از روی گردش سیارات رقم می‌زدند و به اسرار و رموز آینده پی می‌بردند. ایرانیان نیز توجه به ستاره‌شناسی و اخترشماری را از جوامع بین‌النهرین آموختند و پادشاهان و امرا در امور خطیر

بایستی تعلقات خود نسبت به امور مادی را کم کند و از هر چه این علاقه را مستحکم می‌سازد دوری کند. مزدک با بهره‌گیری از نتایج حکمت الهی مانی در زمینه امور اجتماعی به عقیده مخصوصی رسید که می‌توان آن را نوعی کمونیسم افراطی دانست چراکه می‌گفت باید هر چه را که پایه و اساس اجتماع روی آن تکیه دارد نابود شود؛ حتی خانواده و ثروت موجود نباشد تا امتیازی بین افراد نباشد. (بیات، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

مزدک نیز مانند مانی به روح ازلی «نور و ظلمت» معتقد است با این تفاوت که مزدک عقیده دارد روح ظلمت تصادفاً و نه از روی آهنگ قبلی دست به عمل می‌زند، از این رو مزدک بیش از مانی قدرت برتری نور



آیین مانی با تجارت شرق، به فرانسه جنوبی رسید و موجب پیدایش فرقه مقتدر کاتار یعنی پاکان گردید اما کلیسای کاتولیک بدان اعلان جنگ سختی داد. در مدت بیست سال، ناحیه بزیه و کارکاسون غارت گردید و هزاران تن از جانب تفتیش مذهبی کشته و یا سوزانده شدند

و سرنوشت‌ساز چون جنگ، با ستاره‌شناسان و علمای نجوم به رایزنی می‌پرداختند.

مانویان سغدی تبار نیز که در چین به تبلیغ و گسترش آیین مانی می‌پرداختند از حدود سال ۷۱۹ میلادی و پس از آمدن دانشمند اخترشناس مانوی به نام موچو (*moucho*) هفته سیاره‌ای را در متون چینی وارد کردند به طوری که در متون چینی مانوی قرن هشتم تا سیزدهم آثار این وام‌گیری فرهنگی دیده شده و به‌ویژه در متون نجومی این پدیده آشکار است. (همان: ۳۴)

در غرب، اگر چه حملات تند و سرکوبگرانه‌ای علیه مانی و پیروان او آغاز شد و در واقع اولین رساله‌ها در رد کیش مانوی از سوی مسیحیان نگاشته شد، ولی باید توجه داشت که مانی با تلفیق آموزه‌هایی از دین مسیح توانسته بود پیروانی را پیدا کند. او خود را حواری عیسی مسیح می‌خواند و اصل تثلیث را این‌بار به گونه‌ای دیگر و در قالب پدر عظمت، مادر زندگانی و انسان نخستین متجلی می‌سازد. این ویژگی‌ها سبب گردید

را تبلیغ می‌کند. وی معتقد است که تکامل دنیا در جهت پیروزی نهایی نور بر ظلمت بوده و این پیروزی در اثر اعمال نیک و پرهیزگاری افراد بشر تسهیل خواهد شد. (ژ. دومزیل، ۱۳۸۹: ۲۵۴)

اما مانویان سنت گاه‌شماری و به تبع آن گاه‌نامه ویژه‌ای داشتند. دکتر قریب معتقد است نام‌گذاری شنبه، یکشنبه ... و آدینه به احتمال قوی از مانویان وام گرفته شده است چراکه در متون فارسی میانه و پارسی نیز شواهدی دارد. اما نام‌گذاری هفته به نام هفت سیاره [هفته سیاره‌ای] ویژه متون سغدی است. (قریب، ۱۳۷۶: ۲۰)

که دین مانی در غرب جانشین دین مهری شود. دینی ایرانی که توانسته بود صفحات بزرگی از امپراطوری روم و اروپا را دربرگیرد.

کیش مانی به سرعت در سوریه، مصر و در طول ساحل مدیترانه‌ای آفریقای شمالی گسترش پیدا کرد و در روم، اسپانیا و جنوب گل (فرانسه) نفوذ کرد. امپراطوران روم، آن را واژگون‌کننده کشتور قلمداد کردند و علیه آن به پا خاستند و کشیشان به محکوم کردن آموزه‌های آن، که نسبت به تعالیم کلیسا دشمنانه می‌نمود، پرداختند. ده سال پس از مرگ مانی بر اثر سعایت‌های یولیانیوس، فرمانی از امپراطور روم دیوکلسین علیه مانویان به سال ۲۹۷ میلادی به منظور سوزاندن کتاب‌های آنان صادر شد. در سده پنجم میلادی نیز، پاپ سنت لئون، بار دیگر حکم به سوزاندن نوشته‌های مانویان داد. اقدامات سنت اگوستین پس از دست کشیدن از دین مانی و گرویدن به مسیحیت و نوشتن کتب و رساله علیه مانویان نیز جالب توجه است. (میرفخرایی، ۱۳۸۳: ۲۰)

در سال ۲۹۷ میلادی که مصر علیه روم شورش کرد، مانوی‌ها با استفاده از موقعیت سست اقتصادیشان بدون شک محرکین اصلی شورش بودند و این اقدام آنان شاید نوعی تبانی با نرسی شاه ساسانی بود که تازه به سلطنت رسیده بود. از طرفی شاهزاده عرب، عمر بن عدی فرمانروای حیره که از سال ۳۷۰ تا ۳۰۰ میلادی در این منطقه سلطنت کرد حامی مانوی‌ها بود و گفته می‌شود یک مانوی به‌نام اینایوس را به‌عنوان سفیر خود نزد نرسی فرستاد. (ویدن گرن، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

مانویت در اروپا

آیین مانی با تجارت شرق، به فرانسه جنوبی رسید و موجب پیدایش فرقه مقتدر **کاتار** یعنی پاکان گردید اما کلیسای کاتولیک بدان اعلان جنگ سختی داد. در مدت بیست سال، ناحیه بزیه و کارکاسون غارت گردید و هزاران تن از جانب تفتیش مذهبی کشته و یا سوزانده شدند [۲۹-۱۲۰۹م] این بخش از فرانسه چنان آسیب دید که سه قرن طول کشید تا خرابی‌های آن مرمت شد. (گیرشمن، ۱۳۸۶: ۴۱۷)

در اسپانیا در پایان سده چهارم میلادی، مانویان به سر می‌بردند و ژروم مقدس می‌دانست که در لوسیتانیا زنان بسیاری بودند که کتاب گنج مانی و دیگر آثار گنوسی را می‌خواندند. مانویت در روم پیروان بسیاری داشت و شواهدی در دست است که از سال ۳۷۲ تا ۵۲۳ میلادی، مانویان گه‌گاه در شهر حضور داشتند و

فعالیت می‌کردند. (هوار، ۱۳۸۶: ۲۰۵)

این آیین در بلغارستان هم نفوذ یافت و دسته‌های پدید آمدند به نام **بوگومیل** به معنای **محبان خدا**. واژه بوگو برگرفته از بغ به معنی خداست که اصطلاحی ایرانی است. این گروه نیز با مخالفت کلیسا مواجه شد. چراکه پیامدهای اجتماعی عجیبی را به دنبال داشت و به پیروان این مذهب تعلیم داده می‌شد که زیر بار هیچ مقامی نروند و با ثروتمندان مخالفت نشان دهند، از امپراطورها متنفر باشند و بدانند خدا دشمن کسانی است که برای امپراطور خدمتگزاری می‌کنند. (ذکره، ۱۳۸۰: ۱۸۴ و ۱۸۵)

در مجموع گروه‌هایی که در اروپا یک چند مجال ظهور یافتند با خشونت کلیسا و امپراطوران روم و بیزانس سرکوب شدند. این فرقه‌ها که هر کدام از نور و ظلمت ثنویت سخن می‌گفتند بازماندگان گروه‌های مانوی بودند که از آسیای صغیر و شمال آفریقا به جنوب، شرق و مرکز اروپا راه یافتند و تا قلب فرانسه نیز نفوذ کردند.

منابع

۱. ویدن گرن، گنو؛ **مانی و تعلیمات او**، ترجمه دکتر زهت صفای فراهانی، تهران: مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۷.
۲. ضمیری، محمدعلی؛ **تاریخ آموزش و پرورش ایران و اسلام**، شیراز: ساسان، چاپ هشتم، ۱۳۸۰.
۳. ناق اورغون، حسین؛ **آیین مانی در میان اوبغورها**، ترجمه عبدالقادر آهنگری، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۴، سال هفتم، مهر و آبان، ۱۳۵۱.
۴. کلیم کایت؛ **هنر مانوی**، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: اسطوره، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۵. معمارزاده، محمد و بهادر، یگانه؛ **استمرار هنر و سنت مانوی بر نگاره‌های مکتب اول تبریز**، کتاب ماه هنر، شماره ۱۱۹، ۱۳۸۷.
۶. وزیری، علینقی؛ **تاریخ هنرهای ملی و هنرمندان ایرانی**، تهران: هیرمند، چاپ پنجم، ۱۳۸۰.
۷. بدیعی، نادره؛ **ادبیات آهنگین ایران**، تهران: روشنفکر، چاپ اول، ۱۳۵۴.
۸. تفضلی، احمد؛ **تاریخ و ادبیات ایران پیش از اسلام**، تهران: سخن، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
۹. همایونفرخ، رکن‌الدین؛ **سیری در مینیا تور ایران**، مجله هنر مردم، شماره ۱۴۰ و ۱۴۱، خرداد و تیر ۱۳۵۳.
۱۰. ون به سینون؛ **دین مانی در آسیای مرکزی و چین**، مجله چیستا، شماره ۹ و ۱۰، تهران، خرداد و تیر ۱۳۷۲.
۱۱. اسماعیل پور، ابوالقاسم؛ **بازتاب فرهنگی کیش مانوی**، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۳۳، تهران، ۱۳۸۱.
۱۲. کریستین سن. آرتور؛ **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یامسی، تهران: دنیای کتاب، چاپ نهم، ۱۳۷۷.
۱۳. آسموسن، جی؛ **پی: تاریخچه مطالعات مانوی**، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، مجله آینده، شماره ۹ تا ۱۲، تهران، سال چهارم، ۱۳۶۷.
۱۴. ابن‌نديم؛ **الفهرست**، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران: اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۵. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین؛ **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
۱۶. طاهری عراقی، احمد؛ **ردیه‌نویسی بر مانویت در عصر اسلامی**، **کشاکش‌های مانوی، مذکری در ایران عهد ساسانی**، گردآورندگان ملیحه کرباسیان و محمد کریمی زنجانی اصل، تهران: اختران، چاپ اول، ۱۳۸۴.
۱۷. ژدومزیل؛ **تاریخ ایران**، جمعی از ایران‌شناسان اروپا، ترجمه کاظم عابدینی مطلق، تهران: فراگفت. چاپ سوم، ۱۳۸۹.
۱۸. بیات، عزیزالله؛ **کلیات تاریخ و تمدن ایران**، تهران: دانشگاه شهید بهشتی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۱۹. قریب، بدرالزمان؛ **هفته در ایران قدیم**، مجله‌نامه فرهنگستان، شماره ۳ و ۴، تهران، ۱۳۷۶.
۲۰. میرفخرایی، مهشید؛ **فرشته روشنی، مانی و آموزه‌های او**، تهران: ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۶.
۲۱. گیرشمن، رومن؛ **ایران از آغاز تا اسلام**، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ هیجدهم، ۱۳۸۶.
۲۲. هوار، کلیمان؛ **ایران و تمدن ایرانی**، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۸۶.
۲۳. ذکره، فرانسوا؛ **مانی و سنت مانوی**، ترجمه عباس باقری، تهران: فرزانه روز، ۱۳۸۰

مقدمه

برای تقویت یادگیری دانش‌آموزان و ایجاد انگیزه در آنان، ما معلمان می‌توانیم روش‌های آموزشی خود را به گونه‌ای تنظیم کنیم که آنان بتوانند هرچه بیشتر آموخته‌های خود را به یاد بیاورند و درباره اطلاعاتی که ضمن تدریس درس دریافت کرده‌اند فکر کرده و آن‌ها را تجزیه و تحلیل و طبقه‌بندی کنند و خود به شناخت برسند.

تکیه صرف بر محفوظات و انتقال اطلاعات و دوری گزیدن از آموزش تفکر انتقادی از مهم‌ترین معضلات امروزی تدریس تاریخ است. اگر هدف ما از تدریس تاریخ، آموزش نقد تاریخی، ایجاد وحدت ملی و مذهبی و ارائه الگوهای برجسته تاریخی باشد، باید هم در محتوا و هم در روش تدریس و نحوه ارزشیابی درس خود از روش‌های دیگری بهره‌گیری، زیرا بهره‌گیری از روش کهنه سخنرانی یا روخوانی کتاب از جذابیت این درس کاسته است. باید قالب خشک تدریس را که اغلب به فضای کلاس، کتاب و معلم محدود می‌شود شکست و به روش‌های نوین و جذاب روی آورد. در این مقاله به بیان شش روش از مهم‌ترین روش‌های نوین آموزش، خصوصاً درس تاریخ، به‌طور مشروح پرداخته می‌شود.

کلیدواژه‌ها: آموزش تاریخ، دانش‌آموز محوری، روش پرسش و پاسخ، کار گروهی

آموزشی و پژوهشی بزرگان دینی نیز کمک زیادی به معلم خواهد کرد. امام صادق (ع) برای تفهیم بهتر مسائل علمی بر سؤال کردن تأکید داشت و به شاگردانش می‌فرمود: «پرسید از من، پیش از آنکه مرا از دست بدهید» (قاضی نعمان بن محمد، ۱۴۱۲: ۲۹۲) آن حضرت برای ایجاد روح خودباوری و استقلال علمی و اعتماد به نفس در شاگردانش، پاسخ به سؤالات علمی را به خودشان واگذار می‌کرد و خود پاسخ‌های تکمیلی را با استدلال قوی به آنان آموزش می‌داد. (منتظر قائم، ۱۳۸۶: ۱۹۰)

اگر خوب پرسیدن در دانش‌آموزان تقویت شود، یقیناً در پی آن خوب پاسخ دادن نیز آموزش داده خواهد شد. این نوع یادگیری، یادگیرنده را به فعالیت اکتشافی برمی‌انگیزاند.

۲. روش بحث گروهی

کار گروهی و بحث و گفت‌وگو در کلاس یکی دیگر از راه‌های تحقق یادگیری و پیشرفت آن خواهد بود. روش بحث گروهی، گفت‌وگویی سنجیده و منظم پیرامون موضوع مورد علاقه مشترک افراد شرکت‌کننده است. (صفوی، ۱۳۷۱: ۸۴)

روش‌های آموزش تاریخ؛

ضرورت‌ها و باید‌ها

با بحث گروهی، دانش‌آموزان می‌توانند در عقاید و تجربیات همدیگر سهیم شوند و همکاری بین خود را تقویت کنند، در نتیجه اعتماد به نفس آن‌ها بالا می‌رود و روحیه نقادی در آن‌ها ایجاد می‌گردد. از طریق بحث گروهی می‌توان، دلهره، اضطراب و هراس افراد کم‌رو و خجالتی را برای صحبت کردن در حضور جمع، کاهش داد.

در این روش، دانش‌آموزان باید قبلاً نسبت به موضوع مورد بحث جلسه بعد مطالعه کنند تا با آمادگی بیشتری در گروه‌ها حاضر شوند.

در بحث گروهی، دانش‌آموزان می‌توانند از یک شخص مطلع یا مهمان استفاده نمایند تا به سؤالات آن‌ها پاسخ دهد. منشی گروه که یکی از دانش‌آموزان است، نتایج مهم بحث را یادداشت می‌کند تا بحث به سرانجام برسد.

۱. روش پرسش و پاسخ

پرسش و پاسخ روشی است که می‌تواند در کلیه روش‌های تدریس و فعالیت‌های آموزشی خصوصاً در درس تاریخ به کار رود. مثلاً در مواردی که برای دانش‌آموزان فیلم آموزشی نشان داده می‌شود در آغاز و پایان فیلم باید فرصتی برای سؤال کردن داده شود. همچنین در بازدیدهای علمی نیز استفاده از این روش ضرورت پیدا می‌کند. در جریان طرح سؤال به نکاتی باید توجه شود که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

- الف. سؤال روشن و واضح باشد؛
- ب. سؤال حتی‌الامکان مختصر و متناسب با پایه‌های تحصیلی شاگردان باشد؛
- ج. سؤال هدفدار باشد.

در این روش معلم می‌تواند کمک بسزائی به یادگیری دانش‌آموزان کند. بهره‌گیری از روش‌های

علی‌امینی‌زاده

مدرس دانشگاه حکیم سبزواری

زهره خسروی‌امینی

دبیر تاریخ، سبزواری

دکتر شوارتز، یکی از متخصصان تعلیم و تربیت، در خصوص کاربرد این روش می‌گوید: «من کلاس‌هایم را آن‌گونه پیش می‌بردم که شاگردانم از شدت علاقه به ادامه بحث و گفت‌وگو درباره درس قبلی، اجازه نمی‌دادند که درس بعدی را شروع کنم». (شوارتز، ۱۳۷۸: ۷۹)

بنابراین روش بحث گروهی در درس **ایران و جهان** ۱ که وقت کافی با توجه به حجم مطالب در اختیار معلم است، می‌تواند کارایی خوبی داشته باشد، به شرط اینکه معلم زمینه اجرای آن را در کلاس فراهم نماید.

۳. یادگیری براساس روش مسئله‌محوری و همیاری

در یک تعریف، آموزش و پرورش، هم حل مسئله است و هم زمینه‌سازی برای حل مسئله. بعضی از معلمان معمولاً به دانش‌آموزان شیوه پاسخ‌گویی به پرسش از واقعیت‌ها و روش‌ها را نمی‌دهند و آنان را از کاوشگری باز می‌دارند. آموزش براساس مسئله‌محوری ساختاری را برای کشف فراهم می‌آورد تا به یاری آن، دانش‌آموزان آموخته‌های خویش را درونی سازند و به درک و فهم ژرف‌تر دست یابند. (آقازاده و تورانی، ۱۳۸۴: ۱)

یادگیری براساس مسئله‌محوری رویکرد تلفیقی یا میان‌رشته‌ای را ترویج می‌کند. یادگیری بر این اساس می‌طلبد که دانش‌آموزان بخوانند، بنویسند، پژوهش کنند، دست به تجزیه و تحلیل بزنند و تفکر و محاسبه کنند. (همان: ۱۶) استفاده از این روش، معلم را از محدودیت‌هایی که کتاب‌های درسی در مدارس ایجاد

می‌کند می‌رساند. معلم در این ساختار از هر رویداد یا حادثه‌ای داخل یا خارج از مدرسه می‌تواند برای طرح کردن مسئله‌ای که با زندگی دانش‌آموزان ارتباط دارد بهره‌گیرد. مثلاً زمانی که یک رویداد سیاسی مثل انتخابات برگزار می‌شود از جنبه‌های مختلف می‌توان مسئله را طرح و آن را تحلیل و بررسی کرد. برخی از نظریه‌پردازان تعلیم و تربیت، از جمله **جان دیویی**، معلمان را تشویق می‌کنند که برای بررسی و حل مسئله، دانش‌آموزان را باید به گروه‌هایی تقسیم کرد. (آلیس و آلن، ۱۳۸۶: ۱۴) این روش را اکنون تحت عنوان **یادگیری از طریق همیاری** می‌شناسیم که نسبت به یادگیری رقابتی و انفرادی مؤثرتر است. مهم‌ترین مزیت این روش، افزایش مباحثه بین فراگیران و در نتیجه پرورش اعتماد به نفس در آنان است.

۴. روش ایفای نقش (نمایش)

ایفای نقش روشی است که می‌توان از آن برای تجسم عینی موضوعات و درس‌هایی که برای نمایش مناسب باشند استفاده کرد. دانش‌آموزان در ایفای نقش با نمایش موقعیت‌های دارای مسئله و سپس بحث درباره آن نمایش، مسایل روابط انسانی را کشف می‌کنند. دانش‌آموزان با همدیگر می‌توانند احساسات، نگرش‌ها، ارزش‌ها و راهبردهای مشکل‌گشایی را کشف نمایند. (جویس و ویل، ۱۳۸۴: ۳۰۵) معلم، برنامه‌ریزی و مدیریت برنامه نمایش را به عهده می‌گیرد و در حقیقت کارگردان نمایش است. این روش به شاگردان کمک می‌کند تا احساسات خود را دریابند، بینشی نسبت به

در ایفای نقش دانش‌آموزان می‌توانند احساسات، نگرش‌ها، ارزش‌ها و راهبردهای مشکل‌گشایی را کشف نمایند



نگرش‌ها و ارزش‌ها و ادراکات خود به‌دست آورند و موضوع‌های درسی را به طرق گوناگون کاوش کنند. از ویژگی‌های ممتاز نمایش این است که مشاهده‌کنندگان با عملیات نمایشی و ایفاگران نقش، ارتباط عاطفی برقرار می‌کنند، با هیجان عملیات نمایشی همکلاسبان خود را می‌بینند و خود را در صحنه نمایش احساس می‌کنند. چون تمام حواس دانش‌آموزان برای مشاهده نمایش به‌کار گرفته می‌شود، عمل یادگیری نیز بهتر انجام می‌گیرد. (صفوی، ۱۳۷۱: ۱۰۷) به‌کارگیری این روش در درس تاریخ زمینه مناسبی برای تفهیم مسائل تربیتی، آموزشی و اخلاقی است. تجربه نشان داده است که فراگیران برای یادگیری مطالبی که خود در آن شرکت فعال دارند، بهتر برانگیخته می‌شوند و در آن شرکت می‌کنند.

۵. پژوهش انفرادی و گروهی

این الگو برای آن است که به دانش‌آموزان در تعریف مسائل، کشف چشم‌اندازهای مربوط به آن‌ها، گردآوری مطالب مربوط، ایجاد فرضیه‌ها و آزمون آن‌ها کمک کند. (همان: ۹۴) معلم جریان گروهی را سازمان داده و منظم می‌سازد و به دانش‌آموزان کمک می‌کند تا اطلاعات را یافته و سازمان دهند. همچنین با کمک معلم امکان بحث و فعالیت‌های مؤثر فراهم می‌شود. با توجه به این الگو و روش متوجه می‌شویم که نقش معلم به‌عنوان رهبر، امری قابل توجه و مؤثر است، زیرا انجام پژوهشی که به‌طور منظم و مرتب انجام و منتج به نتیجه نهایی شود با راهنمایی و آگاهی دادن معلم میسر است. بنابراین لازمه آن راهنمایی درست، آگاهی قبلی و تسلط معلم به روش‌های پژوهشی است.

پاسخ به پرسش‌های متعدد دانش‌آموزان از طریق پژوهش می‌تواند به یادگیری عمیق و کاربردی کمک شایانی نماید. این کار باید در کلاس ارائه و تمرین شود ولی خارج از کلاس انجام گیرد و سپس روند آن پیگیری شود تا نتیجه قابل قبول حاصل گردد. در کنار این مسئله باید از کار دانش‌آموزان، حتی اگر در سطح ابتدایی است، قدردانی شود زیرا آن‌ها را به کوشش و تلاش بیشتر و دلبستگی به درس وادار خواهد کرد و باعث تحریک حس کنجکاوی دانش‌آموزان در سایر مسائل نیز خواهد شد. البته اجرای پژوهش گروهی و انفرادی، نیازمند به‌وجود آوردن زمینه‌های پژوهش و یادگیری در دانش‌آموز است و باید با دقت و هدفمند اجرا شود وگرنه نتیجه دلخواه حاصل نخواهد شد.

با یک تحقیق و پژوهش گروهی می‌توان وقایع گذشته را به‌طور دقیق مورد مطالعه قرار داد و عوامل تشکیل‌دهنده آن‌ها را شناسایی کرد تا مطالب درسی بهتر درک شود.

۶. گروه‌های کوچک

در این روش دانش‌آموزان کلاس به گروه‌هایی تقسیم می‌شوند و هر گروه به‌صورت مستقل به یادگیری می‌پردازد. معلم در این روش فقط نقش هماهنگ‌کننده را دارد و این گروه‌ها هستند که هر یک فعالیت ویژه خود را متفاوت از دیگران انجام می‌دهد (شریفی و کیامنش، ۱۳۷۳: ۵۰) اگر موضوع درس گسترده باشد، هر کدام از گروه‌ها می‌توانند در زمینه بخشی از موضوع، مطالعه کنند و در پایان با جمع‌بندی یافته‌های تمام گروه‌ها، اطلاعات جمعی از موضوع درس، مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد. به‌عنوان مثال، برای مطالعه یک دوره تاریخی می‌توان دانش‌آموزان کلاس را به گروه‌هایی تقسیم کرد تا یک گروه مسائل سیاسی، گروهی مسائل اقتصادی و گروهی دیگر مسائل فرهنگی و اجتماعی را مطالعه کنند و سپس هر گروه نتیجه کار خود را در کلاس عرضه کند. البته این روش نیازمند آمادگی کافی و تهیه مطالبی برای مطالعه گروه‌ها است و در صورتی که هدایت صحیحی از جانب معلم صورت گیرد می‌تواند به یادگیری کمک کند، خصوصاً در کلاس‌هایی که وقت بیشتری در اختیار معلم است. نقش معلم در این روش فراهم ساختن شرایط و امکانات است به‌گونه‌ای که تغییرات مطلوب در رفتار دانش‌آموز ایجاد شود.

استفاده از وسایل کمک‌آموزشی، بردن دانش‌آموزان به گردش علمی و نیز تشکیل نمایشگاه تاریخ، از دیگر اقداماتی است که از طریق آن‌ها، دانش‌آموزان به درس تاریخ علاقه‌مند می‌شوند و جریان یادگیری جدی‌تر و پایدارتر خواهد شد.

منابع

۱. قاضی نعمان بن محمد؛ شرح الاخبار، تحقیق سیدمحمدحسین جلالی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۲
۲. منتظرالقائم، اصغر؛ تاریخ امامت، قم: نشر معارف، ۱۳۸۶
۳. صفوی، امان‌الله؛ کلیات روش‌ها و فنون تدریس، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۱
۴. شوارتز، د؛ جادوی فکر بزرگ، ترجمه ژنا بخت‌آور، تهران: انتشارات فیروز، ۱۳۷۸
۵. آقازاده، محرم و نورانی، حیدر؛ کاربرد یادگیری مسئله‌محور، تهران: نشر آبی، ۱۳۸۴
۶. الیس، سوزان و الن، سوزان؛ یادگیری از طریق همیاری؛ ترجمه طاهره رستگار و مجید ملکان؛ تهران: نشر نی، ۱۳۸۶
۸. جویس، بروس و ویل، مارشال؛ الگوهای جدید تدریس، ترجمه محمدرضا بهرنگی، تهران: نشر کمال تربیت، ۱۳۸۴
۹. پاشا شریفی، حسن و کیامنش، علیرضا؛ شیوه‌های ارزشیابی از آموخته‌های دانش‌آموزان، تهران: شرکت چاپ و نشر ایران، ۱۳۷۳

ایران پس از جنگ جهانی اول

درنگی بر یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس

جعفر ربانی

مقدمه

خواندن یادداشت‌های فروغی^۱ به لحاظ اطلاع از آنچه در کنفرانس پاریس بر سر ایران رفت، تقریباً تحصیل حاصل است، زیرا در روایت‌های رسمی و کتاب‌های تاریخ قبلاً درباره آن بحث شده است و قبل از انتشار این کتاب هم موجود بود. آنچه یادداشت‌های فروغی را ممتاز می‌سازد و خواندنش را - به‌ویژه برای دبیران تاریخ معاصر - لازم می‌آورد علل یا زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اخلاقی و بین‌المللی آن زمان است که موجب ناکام ماندن ایران در احقاق حق خود در امر فوق شد و این زمینه‌ها را فروغی به بهترین وجه در یادداشت‌هایش به ما نشان داده است.

کلیدواژه‌ها: کنفرانس صلح پاریس، محمدعلی فروغی، قرارداد ۱۹۱۹

یادداشت‌ها چیست؟

کتاب یادداشت‌ها - در ۶۵۰ صفحه با ضامم و عکس‌های بسیار - حاوی خاطرات روزانه حدود ۲ سال اقامت فروغی، همراه با هیئت ایرانی، در پاریس طی سال‌های ۲۰-۱۹۱۸ میلادی (۳۹-۱۳۳۷ قمری/۹۹-۱۲۹۷ شمسی) است. ماجرا از



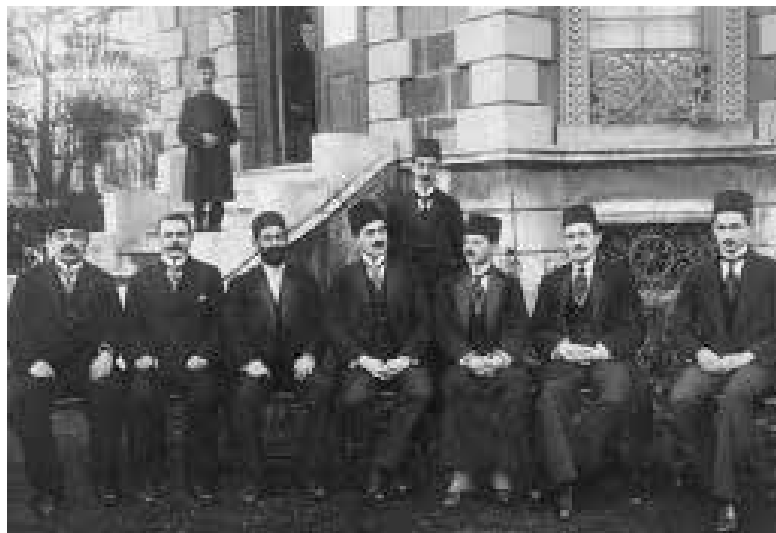
این قرار است که با پایان یافتن جنگ جهانی اول در نوامبر ۱۹۱۸ متفقین یا دول پیروز این جنگ (فرانسه، انگلیس، روسیه) تدارک کنفرانس صلحی را در پاریس دیدند تا تکلیف دول شکست‌خورده (آلمان، اتریش و عثمانی) و در درجه اول آلمان را روشن کنند و به وضع کشورهای خسارت‌دیده نیز رسیدگی نمایند. این کنفرانس از ژانویه ۱۹۱۹ شروع شد و در ژانویه ۱۹۲۰ به پایان رسید. در این حال دولت ایران - پیش از تشکیل کنفرانس - هیئتی را روانه پاریس کرد تا با درخواست عضویت در کنفرانس صلح، طرح دعوی کند و جبران خسارات فراوانی را که ملت ایران از رهگذر آن جنگ، دیده بود، مطالبه نماید و البته می‌دانیم که در آن جنگ ایران رسماً بی‌طرف بود. اعضای هیئت عبارت بودند از **مشاور الملک انصاری** (وزیر خارجه) و پسرش **عبدالحسین انصاری** (منشی)، **محمدعلی فروغی** (کارشناس حقوقی)، **ابوالقاسم انتظام‌الملک**، **میرزا حسین معین‌الوزاره** (حسین علای بعدی) و **آدولف پرنی** فرانسوی (مشاور وزارت عدلیه). ترکیب این هیئت از همان ابتدا ناهنجار شکل گرفت زیرا از دل اختلاف بین رجال سیاسی بر سر

**انگلستان که
در آن زمان
ابرقدرت جهان
بود و هنوز آفتاب
در مستعمراتش
غروب نمی کرد
تمایل نداشت
ایران با شرکت در
کنفرانس وجهه
بین المللی پیدا
کند و از این طریق
با قدرت های بزرگ
چانه زنی کند**

تعیین اعضا بیرون آمده بود. اعضای هیئت پس از ۳۷ روز طی کردن راه های زمینی و دریایی از طریق رشت و دریای خزر و قفقاز و دریای سیاه و استانبول و ... به پاریس می رسند و اسکان می یابند و از همان فردای ورود می نشینند به تهیه لوایحی برای عرضه کردن به کنفرانس صلح که یکی از لوایح، اصل «تقاضای عضویت در کنفرانس» بود. تهیه لوایح حدود دو ماه طول می کشد و در نهایت چهار لایحه که حاوی خواسته های متعدد و بعضا غیرواقع بینانه آنان نیز هست تهیه می شود. اعضای هیئت در عین حال از همان ابتدا متوجه می شوند که امکان پذیرفته شدن ایران در کنفرانس صلح بعید است و مانع اصلی آن هم دولت انگلیس است. انگلستان که در آن زمان ابرقدرت جهان بود و هنوز آفتاب در مستعمراتش غروب نمی کرد تمایل نداشت ایران با شرکت در

در پاریس به خواسته های خود نرسید اما دستاوردی داشت و آن این بود که در جامعه ملل، که در حال تشکیل بود، پذیرفته و به عنوان اولین کشور مسلمان نامش ثبت شد و تا حدی اعتباری بین المللی کسب کرد. به نظر نگارنده یادداشت های فروغی نیز، خود، یکی از دستاوردهای جانبی آن ماجراست که اکنون پس از صد سال از نگارش آن، در اختیار علاقمندان به مطالعه تاریخ معاصر قرار گرفته است.

حال، قبل از اینکه به ذکر جزئیاتی از این یادداشت ها بپردازیم به موضوعی باید اشاره کنیم که صرف نظر از خاطرات، می تواند ترسیمی از اوضاع ایران در آن زمان باشد. در ضامم کتاب دو مطلب مهم وجود دارد، یکی متن نطق فروغی است در کنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) که البته معلوم نیست فروغی آن را ایراد کرده است یا نه.



برخی از اعضای هیئت اعزامی به پاریس در کنار اعضای سفارت ایران در استانبول. از چپ: مخم السلطنه، مسیوپرنی (آدولف)، محمد علی فروغی، احتشام السلطنه، میرزا حسین خان علایی (معین الوزاره / حسین علاء)

در این نطق فروغی تاریخ کشور ایران را به زبان ساده برای مخاطبان خود معرفی می کند. چند سطر از آن را می خوانیم: «مملکت ایران به حدی دور و [مردم جهان] از وضع آن [چنان] بی اطلاع هستند که هرگاه در باب این کشور بحث بیشتری شود بی فایده نخواهد بود... در دوره سیروس [کوروش] و داریوش امپراطوری ایران از هندوکش تا مدیترانه و از خلیج فارس تا دانوب و سیردیا [جیحون] ممتد بود. در دوران پارتی ها...» و در پایان می آورد:

«سال ۱۸-۱۹۱۷ (۹۹-۱۲۹۷ش) در تاریخ ایران سابقه ندارد. صدها هزار ایرانی از گرسنگی مردند. خسارت شهرهای خراب شده و مزارع

کنفرانس وجهه بین المللی پیدا کند و از این طریق با قدرت های بزرگ چانه زنی کند. انگلیسی ها در همان حال البته با دولت ایران محرمانه در مذاکره بودند تا جای پای خود را در ایران محکم کنند که در نهایت به قرارداد ۱۹۱۹ دست یافتند، که خوشبختانه در اجرای آن ناکام ماندند. به این عامل اصلی باید اضافه کنیم، عدم حمایت تهران را از هیئتی که خود به فرانس فرستاده بود و نیز بی تجربگی، بی عملی و بی کفایتی بعضی از اعضای هیئت، که فروغی خود آن ها را مکرر آورده است.

دستاورد هیئت چه بود؟

باری، هیئت ایرانی علی رغم دو سال حضور

ویران شده به صدها میلیون تومان بالغ می‌شود...
یا بر سر ایران چه خواهد آمد؟ (ص ۴۸۷-۴۷۹)
اما مطلب دوم با عنوان «ایران در ۱۹۱۹»
نامه‌ای است که فروغی، ظاهراً پس از ناامید
شدن از پیشرفت کار هیئت و پذیرفته شدن
در کنفرانس صلح، «برای اطلاع خاطر دوستان
صدیق» خود نوشته است. به نظر من این
دوستان صدیق احتمالاً اعضای «لژ فراماسونری
ایرانیان» بوده‌اند که فروغی هم عضو آن بوده
است. به هر حال این نامه تصویر واقعی ولی
اندوهداری از ایران در آن سال‌ها ترسیم می‌کند.
به اصطلاح ادبا، بیت‌الغزل این نامه دو عبارتی
است که فروغی بر آن تأکید کرده است: «...
ایران افکار عامه ندارد. اگر افکار عامه می‌داشت
به این روز نمی‌افتاد و همه مقاصد حاصل می‌شد.
اصلاح حال ایران و وجود آن متعلق به افکار عامه
است و اگر بگویند تعلیق بر محال می‌کنی عرض
می‌کنم خیلی متأسفم، اما در حقیقت نمی‌توانم
صرف نظر کنم. من از همه وقت خوش‌بین‌تر بوده
و باز هم خوش‌بین هستم. اما امیدم به فضل
خداوند است نه اسباب ظاهر. (ص ۴۶۷)» وی در
پایان نامه نیز می‌آورد: «ایران اول باید وجود پیدا
کند تا بر وجودش اثر مترتب شود. وجود داشتن
ایران [هم] وجود افکار عامه است. وجود افکار
عامه [نیز] بسته به این است که جماعتی، ولو
قلیل باشند، از روی بی‌غرضی در خیر مملکت
کار بکنند و متفق باشند.» (ص ۴۶۹)

حاشیه فراتر از متن

اکنون بپردازیم به بیان پاره‌ای از جزئیات
یادداشت‌ها که اگرچه حواشی سفر است اما از
متن مهم‌تر است.

فروغی شهرهایی را که دیده اغلب در یک
عبارت کوتاه توصیف کرده است: رشت شبیه به
اروپاست (ص ۵). بعضی کوچه‌های بادکوبه مثل
کوچه‌های تهران مکث و مزبله است (ص ۱۱)
تفلیس خیلی شهر قشنگی است (ص ۱۶)
اسلامبول [استانبول] خیلی بزرگ و عمارات همه
فرنگی و چندین طبقه است. اما کوچه‌ها خیلی
تنگ است... کثافت شهر هم از تهران خیلی کمتر
است... مسجد ایاصوفیه نهایت عظمت را دارد
و مسجد سپهسالار طهران در جنب آن چیزی
نیست (ص ۲۰) با آن که پاریس را [قبلاً] ندیده‌ام
و عظمت و شوکت آن زیاد است ولی مثل این

است که برای من تازگی ندارد (ص ۳۵)
فروغی در رسیدن به استانبول متوجه می‌شود
که در آنجا زن‌ها بی‌حجاب‌اند: «در اسلامبول
زن‌های مسلمین حجاب را موقوف کرده‌اند
و صورتشان تماماً مکشوف است... سابقاً هم
شنیده بودم که زن‌های عثمانی حجاب را
متروک داشته‌اند.» (ص ۲۶-۷). روشن است که
برای فروغی، و هرکس دیگر در آن زمان، در
مقایسه با زن‌های ایرانی که در آن زمان روبنده
داشتند، باز بودن صورت بی‌حجابی تلقی شود!
در استانبول فروغی از عثمانی‌ها خوشش نمی‌آید
و می‌نویسد: «ضمناً عثمانی‌ها هم بیش از آنچه
تصور می‌کردیم مزخرف‌اند» (ص ۲۴).

فروغی انگلیسی و فروغی ماسون!

می‌دانیم که فروغی را عموماً به دو چیز متهم
می‌دانند: یکی طرفدار انگلیس بودن و دیگر
فراماسون بودن. در این یادداشت‌ها دومی محرز
می‌شود ولی اولی یعنی انگلیسی بودن او نه تنها
محرز نمی‌شود بلکه با شواهد متعدد خلاف آن
به اثبات می‌رسد. و اما در مورد فراماسونری،
می‌نویسد: «مقاله را تمام کردم. عصر همراه مسیو
پرنی به کوچه کاده نمره ۱۶ رفتم و وادکار را
ملاقات کردم... در باب ویزیز هم با او حرف زدم و
قرار شد روز دیگر برویم و کارهامان را تمام کنیم»
(ص ۵۱). شایان ذکر است که ویزیز مؤسس لژ
بیداری ایرانیان بوده است. و باز: «بعد از ظهر همراه
مسیو پرنی رفتیم و ترتیب فهرست اسامی لژ
بیداری ایرانیان را دادیم... قرار شد صورت مجلس
معهود و نسخه‌ی عرض حال دولت را به کنفرانس
برای او بفرستیم که به شورای طریقت برساند»
(ص ۵۵) باید دانست که «شورای طریقت» یکی
از ارکان تشکیلات فراماسونری است. از این‌گونه
شواهد در کتاب متعدد است.

اما در باب مخالفت فروغی با انگلیس به آوردن
عباراتی بسنده می‌کنیم: می‌ترسیم آخر انگلیس‌ها
کلاهمان را بردارند (ص ۵۷). به هر حال باز
انگلیس‌ها نمی‌گذارند ما کاری بکنیم. خدا
تمامشان بکند (ص ۷۶) معلوم می‌شود انگلیس‌ها
حضرات طهرانی‌ها را خوب رام کرده‌اند و نخواهند
گذاشت ما کاری بکنیم. خیانت‌کاری ببینید به
چه درجه است (ص ۸۲). «انگلیس‌ها دنیا را
می‌خواهند بخورند. آسیا را که مال خود می‌دانند،
اما هندوستان و مصر منقلب است. خدا کند این

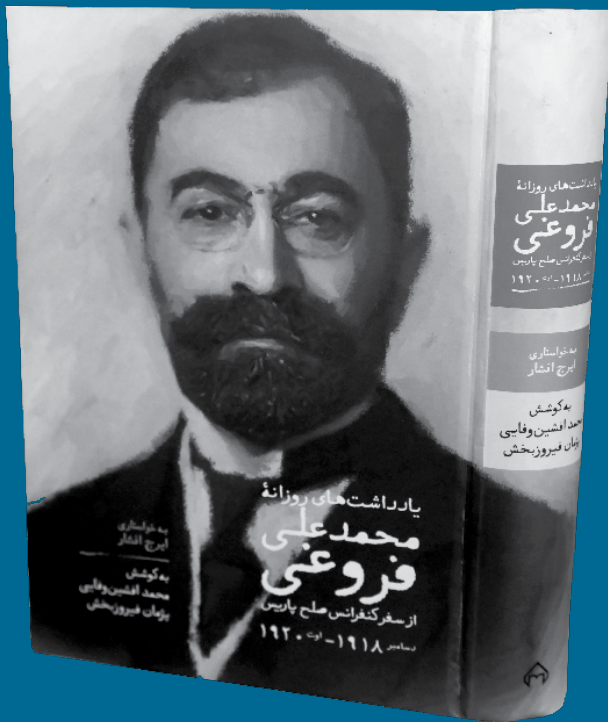
**فروغی را عموماً
به دو چیز متهم
می‌دانند: یکی
طرفدار انگلیس
بودن و دیگر
فراماسون بودن.
در این یادداشت‌ها
دومی محرز
می‌شود ولی اولی
یعنی انگلیسی
بودن او نه تنها
محرز نمی‌شود بلکه
با شواهد متعدد
خلاف آن به اثبات
می‌رسد**

فرعون هم دماغش مالیده شود. اما ما چه خواهیم شد؟» (ص ۱۰۰)

«انگلیس‌ها... در طهران مشغول انجام مقاصد خود می‌باشند. ما هم هیچ وسیله‌ای برای اینکه مردم طهران را مطلع کنیم نداریم. تلگراف که ممکن نیست. چاپار که نیست...» (ص ۱۱۲)

«طهران هم که نوکر انگلیس است» (ص ۱۱۳). ضمناً این را هم می‌گوید که: «حقا که فرانسوی‌ها خیلی مهمل‌اند و مخصوصاً پلتیک خارجی ندارند، ولی انگلیس‌ها فوق‌العاده هوشیار و مراقب و فعال‌اند. (ص ۱۳۷)

گفتیم همه افراد هیئت اعزامی افرادی باکفایت نبودند و این واقعیتی است که مورد گله و شکایت مکرر فروغی قرار گرفته است: «مشاور [وزیر خارجه] هم که جز چرت زدن کاری نمی‌کند و به نظرم حواسش بیشتر مشغول تفریح و عیش است.» (ص ۶۳) و «خلاصه مشاور هم که خر وامانده است. تا نزدیک ظهر خواب است بعد برمی‌خیزد درس انگلیسی می‌خواند یا سیگار می‌کشد.» (ص ۶۶) «در میان هیئت ما کسی که بالتسبه عقل موزونی دارد انتظام‌الملک است اما چه فایده؟» (ص ۷۲). «حقیقتاً با این قسم دیپلمات‌ها چگونه کار ایران ممکن است صورت بگیرد؟» (ص ۷۴)



فیلسوفی و خردورزانه‌ای که داشته، بیشتر اوقات خود را صرف دیدن و خریدن کتاب، رفتن به موزه‌ها و آرامگاه‌های مشاهیر و دیدن نمایش‌ها و اپراهای پاریس، ملاقات با چهره‌های علمی و فرهنگی و البته تا اندازه‌ای هم تفریح صنع در جمال پریرویان پاریس می‌کرده است. در واقع این دو سال برای فروغی سرمایه فرهنگی، فکری و نگرشی بسیاری فراهم کرد به طوری که باید گفت بی‌تردید در دیدگاه‌ها و برنامه‌های آینده‌اش، که در دوره نخست‌وزیری پهلوی مجال عمل یافت، مؤثر بوده است. اشاره‌ای به موارد گفته شده داریم: «رفتم کنار رودخانه یکی از کتاب‌های کوویه [از دانشمندان علوم طبیعی] را به یک فرانک خریدم. به کتابفروشی معمولی رفته سفارش کتاب‌های ارسطو را دادم.» (ص ۱۰۰) و بالاخره، بعد از نهار بیرون رفته در کنار رودخانه یک دیوان منوچهری و یک دیوان پیژن [شاعر فرانسوی] و یک رساله از بورنوف راجع به خطوط میخی خریدم و نزدیک کتابفروشی معمولی رفته منطق پسر روایال و رساله‌ای راجع به ارامنه خریدم. تاریخ ایران ثعالبی

در واقع این دو سال برای فروغی، سرمایه فرهنگی، فکری و نگرشی بسیاری فراهم کرد به طوری که باید گفت بی‌تردید در دیدگاه‌ها و برنامه‌های آینده‌اش، که در دوره نخست‌وزیری پهلوی مجال عمل یافت، مؤثر بوده است

قرارداد ۱۹۱۹

«امروز تلگرافی از رئیس‌الوزرا رسید مبنی بر اینکه قرارداد با انگلیس‌ها تمام و امضا شد... اساس این است که مستخدمینی از انگلیس بگیرند و صاحب منصب برای قشون متحدالشکل و قس علی ذلک. انگلیس‌ها هم تمامیت و استقلال ایران را حفظ کنند و پول قرض بدهند. چشم حضرات روشن. آخر کار خودشان را کردند. این اندازه وقاحت و بی‌پروایی هم تصور نمی‌رفت در ایشان موجود شود.» (ص ۱۹۲) و اضافه می‌کند: «با بی‌حسی ملت و بی‌حیایی رجال مملکت افتادن ایران در چنگ انگلیس حتمی بود. ما هم البته کاری نمی‌توانستیم بکنیم چون نماینده واقعی ایران نبودیم.» (همان)

علائق فرهنگی فروغی

محمدعلی فروغی درباره علایق خودش و چگونگی گذران اوقات خود در پاریس نیز فراوان مطلب نوشته است. اجمالاً اینکه وی، بنا به مشی

متن عربی و ترجمه فرانسو داشت. آن را هم قبول کردم... در مراجعت کتاب اتیک [اخلاق] اسپینوزا را از کنار رودخانه خریدم...

فروغی گزارشی هم از دیدارش از قبرستان معروف پرلاشز می‌دهد. روزی که یکی از ایرانیان مرحوم شده بود به تشییع جنازه او می‌رود و در آنجا، و سپس در پانتئون مقابر بسیاری از مشاهیر فرانسوی را می‌بیند از جمله: فرانسوا آراگو، راسین، مولیر، لافونتن، ولتر، ویکتور هوگو، سادی [سعدی] کارنو (عالم فیزیک)، امیل زلا، برتلو (شیمی‌دان) و لاگرانژ (ریاضی‌دان) (ص ۱۳۵-۶). ضمناً در جای دیگر خانه توماس کارایل را هم می‌بیند (ص ۲۳۲). همان‌طور که قبلاً اشاره کردیم وی در این مدت پاره‌ای از مشاهیر زنده فرانسوی را نیز ملاقات می‌کند از آن جمله اند دیولا فوآ، همسر مادام دیولا فوآ، ایران‌شناس (ص ۳۶) بالفور وزیر خارجه معروف انگلیس (ص ۴۵) آنا تول فرانس، پادشاه نثر فرانسو (ص ۵۳) دومورگان باستان‌شناس و ایران‌شناس (ص ۶۰) فلما ریون ستاره‌شناس (ص ۱۴۰) هانری ماسه، ایران‌شناس (ص ۱۷۹) کرنسکی، نخست‌وزیر روسیه قبل از انقلاب، در تبعید (ص ۱۱۶) ژان کوکتو (ص ۳۹۶) و مینورسکی، ایران‌شناس روس (ص ۲۸۲).

یکی از نکات چشمگیر در این کتاب، پاره‌ای از واژه‌هایی است که فروغی به کار برده و می‌تواند برای ما که اکنون یکصد سال بعد آن‌ها را می‌خوانیم تازگی داشته باشد. گار = ایستگاه، گران هوتل = گراند هتل، موزئوم = موزه، قرن الذهب = خلیج شاخ زرین، در کنار استانبول، فرانسه‌ها = فرانسوی‌ها، سیروس = کوروش، گزرسیس = خشایارشا، گزنوفن = گزنون، اسلامبول = استانبول، پرسدور = دستورالعمل و آیین‌نامه، انترویو = مصاحبه، حَمَل = فروردین، طیمس = روزنامه تیمز، ورسایل = ورسای، گرو عملجات = اعتصاب کارگران، پسیکولوژیک = روان‌شناختی، کنترات = پیمان. ضمناً وی بسیاری از کلمات را به همان صورت لاتینی خود نوشته زیرا معادلی برای آن‌ها نیافته است؛ از آن جمله است *inertie* (اینرسی) که به معنی مقاومت در برابر حرکت یا کاهلی است و در اصل از اصطلاحات علم مکانیک است. این دو نکته را هم اضافه کنیم که فروغی تغییر ساعت زمستانی به تابستانی را، که ما تازه در

چند دهه اخیر به آن عمل می‌کنیم، و چه بحث‌ها بر سر آن داشته‌ایم، در پاریس شاهد بوده است (ص ۶۳) و همچنین دست زدن برای تشویق کردن (ص ۱۲۹) و البته مواردی دیگر از این دست را.

سخن آخر

یادداشت‌های فروغی کتابی خواندنی و عبرت‌آموز است و می‌تواند فرد ایرانی را به تأمل در گذشته و امروز خود وادارد. در این کتاب فروغی را به مثابه دیدبانی می‌بینیم که در مرز میان ایران و غرب (اروپا) ایستاده و نظاره‌گر احوال هر دو طرف است. یک طرف ایرانی درمانده و در حال غرق شدن در فقر و نابسامانی و بی‌دولتی و در طرف دیگر اروپایی از جنگ درآمده اما پرانرژی و فعال برای درانداختن طرحی نو برای آینده. با این حال فروغی در ورای این درماندگی ایران، روزنه‌هایی از نور هم می‌بیند که می‌توان گفت می‌تواند ناشی از خوض او در حکمت و فلسفه و تاریخ و ادبیات ایران باشد و شاید هم ناشی از تجربه‌ای که در دوره مشروطه، در دو دهه قبل از آن از سر گذرانده و حرکت بزرگ ایرانیان را شاهد بوده است. نکته‌ای که در این کتاب چشم‌گیر است اینکه در آن هیچ نشانه یا بازتابی از وضعیت اقشار و طبقات مردم ایران در آن سال‌ها دیده نمی‌شود. نه علما، نه بازرگانان، نه کشاورزان، نه روزنامه‌نگاران و نه حتی نشانی از طبقه اشراف. این در حالی است که در دو دهه قبل از آن، همه این اقشار و طبقات در صحنه مشروطه حاضر شده و جلوه‌هایی شگفت‌انگیز از آگاهی و رشادت و آزادی‌خواهی از خود نشان داده بودند، و در واقع همان چیزی را که فروغی اینک دیگر نمی‌دید، یعنی «ملت ایران» را در صحنه جهانی به عرصه درآورده بودند. واقعاً چه شده بود، و به‌ویژه جنگ اول جهانی با ایران چه کرد که همه آن آثار در این زمان محو شده بود؟ شاید بی‌جهت نبود که وقتی کودتای انگلیسی سوم اسفند (۱۲۹۹) رضاخان اتفاق افتاد، بسیاری از نخبگان مملکت، و حتی خود فروغی، به آن تمکین کردند و شد آنچه شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. یادداشت‌های روزانه محمدعلی فروغی از سفر کنفرانس صلح پاریس ۱۹۲۰-۱۹۱۸. به کوشش محمد افشین وفا، تهران: نشر سخن، چاپ اول، ۱۳۹۴.

وزیری که بیشترین اصلاحات

را در عهد مغول انجام داد!

نگاهی به شخصیت رشیدالدین فضل‌الله همدانی

فرهاد پروانه

سرگروه تاریخ منطقه گواور

farhad.parvaneh@yahoo.com



چکیده

یکی از بزرگ‌ترین شخصیت‌های تاریخ ایران در عهد مغول، رشیدالدین فضل‌الله همدانی است. او را از برجسته‌ترین دانشمندان، مورخان و سیاستمداران ایران در اواخر قرن هفتم می‌دانند. اقتدار وی از زمانی آغاز شد که غازان، ایلخان مغول، متوجه شایستگی وی شد و او را به وزارت خویش برگزید. با به وزارت برگزیده شدن این فرد فرهیخته که مرد سیاست، مدیریت، دین، فلسفه، طب، تاریخ، تألیف و انشا بود و به زبان‌های فارسی، عربی، ترکی، مغولی و عبری تسلط و آشنایی داشت، اقدامات بسیار ارزشمندی به‌منظور اعتلای فرهنگ و تمدن این سرزمین که در پی حملات مغول‌ها رو به افول نهاده بود، انجام گرفت. آنچه امروزه از سوی تاریخ‌نگاران «اصلاحات غازان‌خانی» نام گرفته است، به یاری دوراندیشی و باریک‌بینی این خواجه صورت پذیرفت. نیز با یاری و مشاورت وی بود که نظم نوینی در سپاه، در بهبود وضع مالی کشور، در تأمین امنیت قضایی، در ثبت حقوق مالک و زارع، در رونق اقتصاد، در آبادی اراضی و به‌طور کلی در اصلاح وضع عامه مردم به‌وجود آمد.

کلیدواژه‌ها: خواجه رشیدالدین، اصلاحات، مغول، غازان

(۷۵۶-۶۵۶ ه. ق) نشان می‌دهد که از آغاز تشکیل دولت ایلخانان در ایران، یعنی از هلاکوخان تا زمان اقتدار این دوره یعنی غازان و سپس الجایتو و ابوسعید بهادر، این دیوان‌سالاران و اهل قلم بودند که به تثبیت حکومت آنان پرداختند. البته با پذیرش دین اسلام توسط غازان عنصر وزارت جایگاه خاصی یافت. در دوران سه ایلخان فوق نقش وزرا در امور مملکت بسیار مهم‌تر و کلیدی‌تر شد، به طوری که اقدامات آن‌ها موجب یک رشته اصلاحات وسیع و دامنه‌دار در امور کشور گردید که به گفته نخجوانی، نویسنده دستورالکاتب، این اصلاحات تا آغاز سلطنت جلایریان (۷۶۲ ه. ق) نیز تا حدودی باقی بوده است. (نخجوانی، ۱۹۷۱: ۳۵) این اصلاحات در زمان غازان و به یاری رشیدالدین فضل‌الله وزیر دوم ایلخان صورت گرفت. که در اینجا لازم است مختصری از آن بیان گردد.



خواجه رشیدالدین فضل‌الله، که در برخی از کتاب‌ها به او رشیدالحق و رشیدالدوله نیز گفته‌اند، در همدان دیده به جهان گشود. وی مؤلف جامع‌التواریخ و از تاریخ‌نگاران بزرگ ایران در سده هفتم است. کارل یان، رشیدالدین را نخستین تاریخ‌نویس جهان دانسته است، زیرا آثار وی منبعی مفصل برای بررسی تاریخ مغولان است. او در طول زندگی خود در رشته‌های مختلف، آثار بدیعی را در حوزه‌های تاریخ، معارف دینی (تفسیر)، علوم قرآنی، احکام و اندکی در طب و آیین مملکت‌داری به گنجینه هنر و دانش ایران تقدیم کرد. وی که در روزگار فرمانروایی غمبار ایلخانان مغول می‌زیست با نبوغ و مهارت خود در دانش پزشکی توانست به دربار سلطان مغول، اباق‌خان، راه یابد. هوشمندی‌اش سبب گردید تا در روزگار گیخاتو و ارغون نیز مورد ارج و احترام باشد بدان‌گونه که علاوه بر طبابت، رسیدگی به برخی امور دیوانی را نیز بر عهده گرفت.

خواجه رشید به‌عنوان مجری در صدد برآمد تا مالکیت ارضی را تقویت نماید، سیستم مالیاتی را سر و سامان دهد. مالیات‌های غیرقانونی را لغو کند، مالیات‌های قانونی و موعد، آن را مشخص سازد و از خودسری متصدیان وصول مالیات و بیدادگری‌ها و رشوه‌خواری‌ها جلوگیری به عمل آورد

خواجه رشیدالدین با وجود قدرت، نفوذ، ثروت و افتخاراتی که داشت از سعادت کامل برخوردار نبود. دشمنانش به او حسد می‌ورزیدند و با حربه دروغ و افترا همواره در صدد آسیب رساندن به او بودند، سرانجام نیز، در آغاز دوره ابوسعید بهادر (۷۱۷ ه. ق)، سعایت بدخواهان، به‌ویژه خواجه علی‌شاه که همواره به خواجه حسادت می‌ورزید کارگر افتاد. در نتیجه سلطان ابوسعید خواجه رشید را از مقام صدارت خلع و او را متهم کرد که به همراه پسرش خواجه ابراهیم، الجایتو را با سم به قتل رسانده‌اند! کار به اینجا ختم نشد و سرانجام بدخواهی‌ها بر سلطان ابوسعید طوری تأثیر کرد که او نابخردانه حکم قتل این دانشمند فرزانه را صادر کرد. بدین ترتیب خواجه را که در آن عهد، ۷۳ سال داشت و مردی سالخورده بود، به طرز فجیعی در جمادی‌الاولی ۷۱۸ ه. ق در تبریز به قتل رساندند، اگرچه دانش و شخصیت او را نتوانستند بکشند. با کشته شدن خواجه، یادگار ارزشمند و ارزنده او بنای ربع رشیدی - نیز سرنوشتی جز نابودی نیافت. نگاهی گذرا به تاریخ صدساله دوره ایلخانان

اصلاحات اقتصادی و تجدیدنظر در سازمان اداری

اصلاحات اقتصادی غازان با هدف تبدیل اقتصاد چادرنشینی به اقتصاد شهرنشینی صورت گرفت. بنابراین خواجه رشید به‌عنوان مجری در صدد برآمد تا مالکیت ارضی را تقویت نماید، سیستم مالیاتی را سر و سامان دهد، مالیات‌های غیرقانونی را لغو کند، مالیات‌های قانونی و موعد آن را مشخص سازد و از خودسری متصدیان وصول مالیات و بیدادگری‌ها و رشوه‌خواری‌ها جلوگیری به عمل آورد. وی در مکتوبی به فرزندش شهاب‌الدین سفارش نمود که «عاملان را در معنا، میخ‌های مملکت گرفته‌اند و نشاید که میخ‌ها ضعیف باشد. تا خیمه مملکت و سایه‌بان حشمت حکام را استحکامی باشد و عامل سیر باشد، از مال رعیت دست

کوتاه دارد و به هر چیز حقیری طمع نکند» (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۵: ۲۲)

اهم اصلاحات غازان و خواجه رشید به شرح زیر بود:

سر و سامان دادن به وضع مالیات کشور: غازان دستور داد تا بیش از دو سال از رعیت مالیات نگیرند و به هر ولایتی یک مأمور به نام مستوفی فرستاد تا املاک و آبادی‌های آن ناحیه را ممیزی نماید (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۱۲۸) و برای جلوگیری از غرض‌ورزی در دریافت مالیات فرمان داد که مالیات غلات را در دو نوبت معین، یعنی از اول تا ۲۲ فروردین یا از اول تا ۲۰ مهر، یا یک نوبت دریافت دارند. حتی در مورد مناطق گرمسیر و سردسیر دستورات خاصی داد.

غازان موجب مأموران مالیاتی را دقیقاً مشخص کرد و برای سال مالی تقویم تازه‌ای از روی سال خورشیدی تدوین نمود که به‌عنوان تقویم غازانی تا پایان سلطنت ایلخانان اعتبار داشت. به فرمان غازان در هر دهکده، لوحی فلزی یا سنگی نصب گردید که روی آن میزان مالیات قید شده بود. در دهکده‌های مسلمان‌نشین این لوح بر دیوار مساجد و در دهکده‌های مسیحی و یهودی‌نشین بر دیوار کلیساها و کنیسه‌ها نصب می‌شد. (همان: ۲۶۴).

مبارزه با رباخواری: با تشویق خواجه رشید، غازان فرمانی را صادر و رباخواری و منفعت دادن پول را اکیداً ممنوع کرد.

اصلاح ضرب‌خانه: چون عیار سکه‌ها در تمام شهرها یکسان نبود به امر ایلخان همه سکه‌ها در سراسر کشور یکنواخت گردید و بر روی سکه‌ها نام ولایتی که سکه‌ها در آن ضرب شده بود، نام سلطان، آیات قرآن و اسامی دوازده امام(ع) زده شد. همچنین به‌منظور آسان نمودن تجارت، اوزان و مقیاسات سراسر کشور با اوزان تبریز یکسان و فرمانی صادر شد که در تمامی کشور وزنه‌ها را از آهن بسازند و مهری بر روی آن ضرب کنند تا تقلبی روی ندهد.

در زمینه قضایی، با حمایت و پشتیبانی خواجه رشید، غازان به اصلاحات قضایی گسترده‌ای دست زد. برای جلوگیری از جعل اسناد فرمان داد که از هر سند رونوشتی

تهیه کرده در محلی نگاهداری کنند. مجازات صدور اسناد جعلی حتی برای باساقان مرگ بود. علاوه بر این دفتر ثبت و اسناد و املاک در سراسر کشور ایجاد شد که در این دفاتر، املاک شخصی و املاک موقوفه ثبت شده بود (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۵، ج ۲: ۱۵۴۰)

در زمینه نظامی نیز اصلاحاتی صورت گرفت. در میزان و نحوه پرداخت مواجب سپاه نظم تازه‌ای ایجاد شد. خواجه همچنین شیوه تحویل اسلحه به لشکریان را تغییر داد و از تماس مستقیم سپاه با مردم جلوگیری نمود.

ساماندهی امور کشاورزی، دامداری و صنعت

با تشویق خواجه رشید دولت به سنت‌های کهن کشاورزی به‌عنوان پایه سعادت مملکت روی آورد (لمبتون، بی تا: ۱۹۵) و برای بهبود وضع کشاورزان و بازگشت زارعان به روستاهایشان، بهره مالکانه تعدیل گردید و عوارض و مالیات‌های مکرر حذف شد و اراضی و مزارع دیوانی نیز به افراد واگذار شد. رشیدالدین عوامل تولید، مانند بذر و چابار برای زراعت و وسایل کشت را بین زارعان تقسیم نمود و اقدامات دامنه‌داری برای احیای شبکه‌های آبیاری انجام داد، نیز به تشویق او غازان به هر شهر و ولایت عمارتی ایجاد کرد که انهار و کهریزها (کاریز) جاری نمود. (همان)

وی از جمله در حله نهری بزرگ به‌نام نهر غازانی ایجاد نمود و در آن آب را به مشهد مقدس امیرالمؤمنین(ع)، امام حسین(ع) و تمامت صحرای دشت کربلا روانه گردانید و به‌منظور مشروب ساختن نواحی خشک در حدود مقبره حضرت ابوالفضل(ع)، نیز دستور جاری ساختن نهر دیگری از فرات را داد که به نهر غازانی سفلی معروف شد (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۵، ج ۲: ۹۹۴-۹۹۲) ایجاد این نهرها موجب رونق کشاورزی در این مناطق گردید.

خود خواجه رشید در نامه‌ای به فرزندش، که حاکم روم [آسیای صغیر] بود، امر کرد نهری از شط فرات در ناحیه ملاطیه احداث کند و اراضی اطراف آن را مزروع و مسکون سازد. در این مکتوب از فرزندش خواست،

روش خواجه رشید در آباد کردن سرزمین‌ها بدین صورت بود که پس از سرمایه‌گذاری و تأمین مخارج و هزینه‌های رعایا و دهقانان، در هنگام بازدهی زمین‌ها و باغ‌ها، آنان را در مقداری از محصول و منفعت آن شریک می‌کرد



منفعت آن شریک می‌کرد. در یک مورد، او پنج قطعه زمین در ولایت دستباد از مالکان خرید. آنگاه سفارش کرد که پنج هزار نخل خرماي خوب از ولایت هویزه به آنجا حمل کنند و ده نفر دهقان کاردان برای کاشت و آبیاری درختان میوه و نخل‌ها از هویزه به آنجا فراخواند و برای آن‌ها محلی در حوالی زمین‌ها ساخت، تا در آنجا سکونت گزینند و دستمزد آن‌ها پیش از محصول دادن درختان و پس از آن را معین کرد.

به تشویق او غازان فرمود «تا از همه ممالک انواع درختان میوه‌دار و ریاحین و حبوبات که در تبریز نبود... نهال و شاخ آن پیوند کردند و بذور آن بیاوردند» همچنین به ولایات بعید، از هندوختای و غیره، ایلچیان فرستاد تا تخم چیزهایی را که مخصوص به آن ولایت است بیاورند. (همان: ۲۰۷)

در زمینه دانداری و پرورش طیور نیز خواجه رشید سرمایه‌گذاری کرد. وی تنها برای ربع رشیدی، هزاران دام و صدها هزار طیور (مرغ، اردک، غاز و...) و هزاران دراز گوش و غیره وقف کرده بود.

در زمینه صنعت، خواجه رشید تعدادی کارگاه در تبریز احداث کرد و صنعتگران از نواحی گوناگون استخدام نمود، تا در این کارخانه به کار اشتغال ورزند. وی در نامه‌ای که برای یکی از فرزندان خود موسوم به سعدالدین، حاکم

به جهت بندگی غازان، بر آن نهر ده قریه بنیاد فرماید و رعایا از اطراف بلدان... جمع کند و همه را تخم و عوامل و ثقاری (پطروشفسکی، بی‌تا: ۱۴۸) و موکله بدهد تا از سر فراغ بال و رفاهیت اموال و... به زراعت و عمارت مشغول گردند. (همان: ۲۲۲)

خواجه در نامه دیگری که به خدمتگزاران خود در دیار بکر نوشته می‌نویسد که معتمد خویش رکن‌الدین مسعود را به آن ناحیه می‌فرستد تا برای او در حدود موصل نهر و قریه احداث کند. رشیدالدین به‌منظور احیای کشاورزی این منطقه مبالغ هنگفتی (حدود ۷۰ تومن یا ۷۰۰۰۰۰ دینار) برای ترمیم کارون صرف نمود. علاوه بر این سراج‌الدین دزفولی را به خوزستان فرستاد و امر داد تا ولایت هویزه را آباد سازد و کردها و اعراب و لرها را در آنجا اسکان دهد و همچنین اعلام کند که هر کس در آنجا درخت خرما و مشجرات دیگر بنشانند از تخفیف مالیاتی بهره‌مند خواهد شد. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۹۴۵: ۲۴۶ و ۲۴۷)

روش خواجه رشید در آباد کردن سرزمین‌ها بدین صورت بود که پس از سرمایه‌گذاری و تأمین مخارج و هزینه‌های رعایا و دهقانان، در هنگام بازدهی زمین‌ها و باغ‌ها، آنان را در مقداری از محصول و

قنسرین و عواصم، نوشت از او خواست که پنجاه صنعتگر صوف باف از انطاکیه وسوس و طرسوس و بیست نفر صوف باف از قبرس، به لطف و مواسات و نه زور و زجر، به دارالسلطنه تبریز اعزام کند.

همچنین مقدار دویست و پنجاه تومان غازانی به تجار سپرده بود تا با آن تجارت کنند و اسامی آن تجار را نیز در دفتری ثبت کرده بود. (همان: ۲۵۴، ۳۵۲، ۲۸۸، ۲۵۳)

زنده کردن سیستم اقطاع

در این زمینه خواجه رشید، غازان را تشویق به زنده کردن اقطاع برای نظامیان نمود. اراضی اقطاع، اکثراً در نقاطی قرار داشتند که قرارگاه سپاه یا مسیر حرکت لشکر بود. رشیدالدین در شرح «اقطاع به لشکر مغول» می نویسد که غازان اندیشید: مصلحت در آن است که در ممالک و ولایاتی که بر راه گذر لشکر یا بیلاق و قشلاق ایشان افتاده و دائماً در آن ولایت بی‌راهی می‌کنند و به تغلب دبه‌ها رعایا به دست خرو می‌گیرند، تمامت به اقطاع به لشکر دهیم.»

امنیت راه‌ها

از دیگر اقدامات غازان که به همت خواجه رشید صورت گرفت، امن کردن راه‌ها و جلوگیری از حق اقامت لشکریان و مأموران مالیاتی در خانه رعایا بود که همواره با زیاده‌روی‌ها و سوء رفتار مغولان همراه بود. غازان به منظور توسعه تجارت، دسته‌های راهزنان و غارتگران را که موجب ناامنی می‌شدند نابود کرد و برای امنیت راه‌ها از راهداران امین استفاده نمود؛ بدین صورت که از هر چارپایی مقداری معین، حق راهداری می‌گرفت و در عوض امنیت جان و مال او را تضمین می‌کرد.

ایجاد سازمان پست

به فرمان غازان در هر سه فرسنگ فاصله، جهت ایلچیان یا فرستادگان ایلخان، یامخانه یا چاپارخانه‌ای ایجاد شد و در هر یامخانه پانزده اسب فربه نگهداری می‌شد. یامچیان وظیفه داشتند تا نامه‌ها را از یک یامخانه به یامخانه بعدی برسانند و به همین ترتیب عمل

از دیگر اقدامات غازان که به همت خواجه رشید صورت گرفت،

امن کردن راه‌ها و جلوگیری از حق اقامت لشکریان و مأمورین مالیاتی در خانه رعایا بود که همواره با زیاده‌روی‌ها و سوء رفتار مغولان همراه بود

شود تا نامه‌ها به مقصد برسد. یامچیان روزانه ۶ فرسنگ راه می‌رفتند. برای مثال فاصله بین خراسان و تبریز را طی ۳ الی ۴ روز طی می‌کردند. (آیتی، ۱۳۷۱: ۳۶۷)

تجدیدنظر در سازمان علمی و آموزشی

بزرگ‌ترین بنیاد علمی و آموزشی در زمان غازان توسط خواجه رشیدالدین در تبریز تأسیس شد. این بنیاد علمی و آموزشی، ربع رشیدی نام داشت. ربع رشیدی تأسیسات زیادی داشت که عبارت بودند از:

روضه شامل دو مسجد بود. یکی مسجد صیفی (تابستانی) که نماز عیدین و نماز جمعه و نیز جلسات درس‌های علوم، در تابستان، در آن برگزار می‌شد؛ دیگری مسجد شتوی (زمستانی) که در زمستان در آن نماز، درس‌های علوم و تفسیر و حدیث برگزار می‌شد.

خانقاه

خانقاه محل سکونت شیخ‌ها و صوفی‌ها بود و دارای امکاناتی چون محل سماع، صرف غذا و... بود.

دارالضیافه

برای پذیرایی از کارکنان ربع رشیدی و نیز مسافران و مهمانان محلی به نام دارالضیافه (خانه مهمان) ایجاد شده بود. دارالضیافه دارای دو ساختمان دو طبقه بود که یک ساختمان برای ساکنان ربع رشیدی و ساختمان دیگر برای مسافران در نظر گرفته شده بود. مسافران دارالضیافه سه دسته بودند: ۱. مهمانان و مسافران عالی‌رتبه که در سرای شاهنشاهی اسکان می‌یافتند. ۲. مسافران معمولی که مدت اقامت آنان حداکثر سه روز بود. ۳. مسافران فقیر و درراه‌مانده. محل اسکان این‌گونه مسافران جدا و مدت اقامت آن‌ها حداکثر سه روز بود.

دارالضیافه از عموم مردم تبریز و ساکنان ربع رشیدی پذیرایی می‌کرد. در وقف‌نامه ربع رشیدی تمام شب‌های ماه رمضان به هنگام افطار، عیدین، میلاد پیامبر (ص) و... از اجناس و مواد خوراکی که مورد مصرف ربع رشیدی بود ذکر شده است. (امبدیانی، سال هفتم: ۵۴) دارالشفا

دارالشفای شامل یک واحد مجزا بود که در آن پزشکان به درمان بیماران و تعلیم علم طب مشغول بودند. این پزشکان دو دسته تمام وقت و نیمه وقت بودند. پزشکان تمام وقت شامل یک پزشک، یک پزشک‌یار امراض عمومی، یک نفر کَحَال (چشم‌پزشک) و چند مجتَبِر (جراح و شکسته‌بند) بودند. پزشکان صبح‌ها به تدریس و بعدازظهرها، به غیر از دوشنبه و پنجشنبه، به مداوای کارکنان ربع رشیدی می‌پرداختند. این پزشکان همچنین به طور تمام وقت در خدمت ساکنان ربع رشیدی بودند و حق کار کردن در بیرون ربع رشیدی را نداشتند.

در کنار این پزشکان، یک نفر پزشک‌یار (مُعید) قرار داشت که در امر تدریس و مداوا به پزشک کمک می‌کرد. آن‌ها در بهترین محلات شهرستان رشیدی یعنی صالحیه زندگی می‌کردند. پزشکان نیمه وقت نیز بودند که از کشورهای بیگانه به تبریز می‌آمدند. اتاق مخصوص نداشتند و محل سکونت آن‌ها در کوچه معالجان بود.

بیمارستان ربع رشیدی دارای دو قسمت بود که در یک قسمت بیماران معمولی و در قسمت دیگر آن بیمارانی که امراض واگیردار داشتند بستری می‌شدند.

داروخانه نیز در نزدیکی دارالشفای بود. در وقف‌نامه ربع رشیدی به صدها خمره بزرگ دارو که در محل داروخانه ربع رشیدی قرار داشته اشاره شده است. در هر یک از خمره‌ها، داروهای گوناگون برای مصارف چند سال ذخیره شده بود. بر روی هر یک از خمره‌ها با برچسب نام داروها نوشته شده بود.

دارالمساکین

دارالمساکین در داخل ربع رشیدی نبود، بلکه متصل به آن بود. در این محل روزانه به صد نفر از فقرا و مساکین تبریز یک وعده غذا می‌دادند و از فقرای مسافر هم پذیرایی می‌کردند. (رشیدالدین فضل‌الله، ۱۳۵۱: ۱۴۵-۱۴۳)

کتابخانه ربع رشیدی

این کتابخانه در دو طرف گنبد بزرگ احداث شده بود و صدها جلد قرآن بسیار نفیس در آن نگهداری می‌شد. کتاب‌های موجود در کتابخانه فهرست‌برداری شده بود، کتبی که وارد کتابخانه می‌شد توسط متولی مَهر می‌شد و فهرست کتاب‌ها نیز در اختیار مراجعان قرار

داشت تا از کتب موجود کتابخانه آگاه شوند. شیوه استفاده از کتابخانه به این صورت بود که دانشجویان و مدرسان باید کتب مورد نیاز خود را در «قرائت‌خانه» مطالعه می‌کردند. کسی که می‌خواست کتابی را از کتابخانه بیرون آورد باید مبلغی معادل قیمت آن کتاب به ودیعه می‌گذاشت. مدت امانت کتاب حداکثر یک ماه بود و پس از آن باید کتاب را به کتابخانه باز می‌گرداندند. افراد مختلف خارج از ربع رشیدی و حتی تبریز نیز می‌توانستند، منوط بر این که کتاب را از تبریز و حومه آن خارج نکنند، از کتابخانه استفاده نمایند. (همان: ۱۹۷ و ۱۹۸)

منابع

۱. اشتیانی، اقبال، عباس؛ تاریخ مغول، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ۱۳۴۷.
۲. آیتنی، عبدالمحمد؛ تحریر تاریخ و صاف، تهران: انتشارات مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۳. اشیولر، پرتولد، تاریخ مغول، ترجمه محمود میرآفتاب، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۶.
۴. امیدبانی، سیدحسین؛ ربع رشیدی، مجتمع بزرگ وقفی، علمی و آموزشی در تبریز، فصل‌نامه وقف میراث جاویدان، تهران: انتشارات سازمان اوقاف و امور خیریه، شماره ۳، سال هفتم.
۵. بروشکی، محمدمهدی؛ بررسی روش اداری و آموزشی ربع رشیدی، مشهد: آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۶. بطروشفسکی، ایلیا؛ کشاورزی و مناسبات اراضی ایران در دوره مغول، ترجمه کریم کشاورز، جلد اول، تهران: مرکز تحقیقات و مطالعات، بی‌تا.
۷. خواندمیر، غیاث‌الدین؛ حبیب‌السیبر، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، جلد سوم، تهران: انتشارات خیام، چاپ دوم، ۱۳۶۲.
۸. خواندمیر؛ دستورالوزراء، با تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: انتشارات کتابفروشی اقبال، چاپ دوم.
۹. رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ تاریخ مبارک غازانی، به اهتمام کمال یان، اصفهان: انتشارات نشر پرش، چاپ دوم، ۱۳۶۸.
۱۰. رشیدالدین فضل‌الله همدانی؛ سوانح الافکار، به کوشش محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انتشارات کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، بی‌تا.
۱۱. رشیدالدین فضل‌الله؛ جامع‌التواریخ، به کوشش دکتر بهمن کریمی، جلد دوم، تهران: انتشارات اقبال، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۱۲. رشیدالدین فضل‌الله؛ مکاتبات رشیدی، گردآوری محمد ابرقو، به اهتمام محمد شیخ، لاهور، انتشارات پنجاب، ۱۹۴۵.
۱۳. رشیدالدین، فضل‌الله؛ وقف‌نامه ربع رشیدی، به کوشش مجتبی مینوی و ایرج افشار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، چاپ اول، ۱۳۵۱.
۱۴. کاشانی، ابوالقاسم، عبدالله؛ تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۱۵. لمبتون، آن، مالک و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، بی‌تا.
۱۶. مرتضوی، منوچهر؛ مسائل عصر ایلخانان، تبریز: انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
۱۷. منتخب‌الدین منشی یزدی، ناصرالدین؛ دره‌الخبار و لمعه‌الانوار، بی‌جا، بی‌تا.
۱۸. منشی کرمانی؛ نسائم الاسحار من لطائف الاخبار (در تاریخ وزراء)، به تصحیح و تعلیق و مقدمه جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، تهران: انتشارات اطلاعات، بی‌تا.
۱۹. میرخواند، میرمحمدین سیر برهان‌الدین خاوندشاه؛ تاریخ روضه الصفا، به کوشش عباس زریاب‌خویی، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول، ۱۳۷۳.
۲۰. مینوی، مجتبی؛ خواجه رشیدالدین فضل‌الله، در مجموعه نقد حال (نوشتار و گفتار مینوی)، تهران: انتشارات خوارزمی، بی‌تا.
۲۱. نخجوانی، هندوشاه‌بن سنجر عبدالله صاحبی؛ دستور الکاتب فی التعیین المراتب، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی‌زاده، مسکو: انتشارات دانش، شعبه ادبیات خاور، ۱۹۷۱.



حسین احمدزاده

آذربایجان شرقی، شهرستان خداآفرین

عراقِ عرب در دوره ایلخانیان

به خوزستان، بیابان نجد، دریای (خلیج) فارس، کردستان و دیاربکر محدود می‌شود (مستوفی، ۱۳۳۶: ۲۹). انبار، بابل، براز الرود، بصره، بندنیجین، تکریت، حلوان، حیره، خانقین، دجیل، دقوق، سامرا و قادسیه شهرهای معروف عراق عرب بودند. (همان: ۳۴ به بعد).

قزوینی در «آثار البلاد» خود حدود عراق عرب را از موصل تا آبادان و از قادسیه تا حلوان ذکر می‌کند (قزوینی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۴۴۸). ابن بطوطه از آن به‌عنوان عراق یاد می‌کند اما کلمه «عرب» را نمی‌آورد. وی در مورد عراق عجم نیز به واژه «عراق» بسنده کرده است (ابن بطوطه، ۱۳۵۹، ج ۱: ۱۹۵).

تقسیم‌بندی مستوفی در مورد عراق عرب، بیشتر براساس دفترهای مالیاتی زمان خودش بوده است، زیرا سرنوشت سیاسی این ناحیه با ایالت‌های دیگر پیوند داشت. برای نمونه در سال ۶۶۳ ه.ق. اباقاخان، بغداد و فارس را به یک امیر مغول به نام سونجاق نویان واگذار کرد و این امیر، علاءالدین عطا ملک جوینی را به‌عنوان نایب خود در بغداد منصوب نمود و در سال ۶۲۷ ه.ق دستور داد شوشتر و ولایت‌های اطراف آن نیز به قلمرو جوینی اضافه شود (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۲۴). بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که تقسیمات حمدالله مستوفی در مورد عراق عرب با نحوه اداره و روند سیاسی آن ایالت مطابقت ندارد.

با تصرف بغداد به دست هلاکو، ایالت عراق عرب، اعتبار خود را از دست نداد. بلکه در دوره ایلخانیان به‌عنوان یکی از ایالت‌های «مرکزی» آن دولت، رونق و اعتبار فراوانی نیز یافت. مهم‌ترین دگرگونی سیاسی در عراق عرب، سقوط خلافت عباسی بود که رهبر معنوی جهان اسلام، به‌ویژه اهل سنت به‌شمار می‌رفت. در آغاز حکومت ایلخانیان، عراق عرب به پنج

اشاره

قبل از حمله مغول، عراق عرب به مرکزیت بغداد، به علت حضور خلفای عباسی در آن و مرکزیت جهان اسلام از اعتبار خاصی برخوردار بود. از این رو با سقوط بغداد و تسلیم آخرین خلیفه (المستعصم) توسط هلاکو خان مغول (۶۵۶ ه.ق) فصل جدیدی در تاریخ بین‌النهرین گشوده شد. پژوهش حاضر به بررسی اوضاع سیاسی و اهمیت این سرزمین در دوره فرمانروایی ایلخانیان می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: عراق عرب، بغداد، ایلخانیان و المستعصم

جغرافیای عراق عرب

جلگه پهن‌ور بین‌النهرین - سرزمین واقع در میان دو رود دجله و فرات - به دو قسمت تقسیم می‌شود: قسمت شمالی یا سرزمین قدیم «دولت آشور» و قسمت جنوبی یا «بابل قدیم» که سرزمینی حاصل‌خیز و دارای نخل‌های پربرکت است. (لسترنج، ۱۳۷۷: ۲۶) وجود دو رودخانه بزرگ دجله و فرات و نهرهای جدا شده از آن و خاک حاصل‌خیز باعث شده، این منطقه، یکی از خاستگاه‌های مهم تمدن بشری قلمداد شود.

عرب‌ها، قسمت شمالی یا علیای بین‌النهرین را «جزیره» و قسمت جنوبی یا سفلی آن را «عراق» می‌نامیدند. واژه «عراق» به معنای صخره‌های کنار دریا و به معنی ساحل نیز آمده ولی معلوم نیست اصل آن چه بوده و از چه زمانی رایج شده است. جغرافی نویسان قدیم عرب از شهر «نبار» واقع در ساحل فرات به «تکریت» واقع در ساحل دجله، خطی را فرض می‌کردند که مرز بین‌النهرین شمالی و جنوبی بود. البته دو شهر یاد شده تابع عراق - بین‌النهرین سفلی - بودند. (همان: ۲۶ و ۲۷) در نزهت القلوب حمدالله مستوفی، مرزهای عراق عرب

سیاسی و نحوه اداره عراق عرب را به سه دوره متفاوت می‌توان تقسیم کرد:

دوره اول از سقوط بغداد به سال ۶۵۶ تا ۶۵۷ هـ. ق (به مدت یک سال)

این مدت کوتاه، زمان تثبیت فرمانروایی هلاکو بر عراق عرب بود. وی برای تمام شهرها شحنة و حاکم تعیین کرد و به تمام کسانی که در فتح بغداد کمک کرده بودند، «حکومت» و «جایزه» داد ولی تفکر «مغولی» بر همه چیز غلبه داشت. برای نمونه هلاکو در سال ۶۵۷ هـ. ق دستور داد تا مردم بغداد را سرشماری و برای هر هزار، صد و ده نفر امیری تعیین و آنان را مجبور کنند تا هر سال مالیات سرانه بپردازند. البته سالخوردگان و اطفال از این قاعده مستثنی بودند. (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۰۰ و ۲۰۱) همان‌طور که ملاحظه می‌شود به مردم بغداد بیشتر به‌عنوان تأمین‌کننده مالیات نگاه می‌شد.

دوره دوم از سال ۶۵۷ تا ۶۸۳ هـ. ق یعنی از انتصاب عظاملك جوینی به فرمانروایی عراق عرب در سال دوم دوره هلاکو تا ایلخانی ارغون

در واقع ملاک تقسیم‌بندی، غلبه تفکر «ایرانی» بر تفکر «مغولی» بود. عظاملك جوینی، مورخ معروف و نویسنده «تاریخ جهان‌گشا» در سال ۶۵۷ هـ. ق با کمک برادرش محمدصاحب دیوان شمس‌الدین جوینی که در دستگاه حکومتی هلاکو، صاحب منزلت مهمی شده بود، به فرمانروایی عراق عرب دست یافت. وی از همان آغاز ورود به بغداد، به عمران ولایت‌ها و رفاه مردم توجه کرد. رسم‌های غلط را برانداخت و به جبران خسارت‌هایی همت گماشت که حمله هلاکو بر عراق عرب تحمیل کرده بود. او توانست بر قدرت و عظمت خود بیفزاید و به گفته ابن‌العبری «حاکم مطلق و فرمانروای عالی بغداد» شود (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۳۷۸) و دستگاه حکومتی خود را به تقلید از دستگاه خلفا، که خود برگرفته از تشکیلات حکومتی ساسانی بود، پایه‌ریزی کرد. (بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۴۰۲).

دوره فرمانروایی عظاملك جوینی که از سال ۶۵۷ تا ۶۸۱ هـ. ق طول کشید، با سه ایلخان معاصر بود: هلاکو، اباقا و احمد تکودار. البته حکومت وی دشمنانی نیز داشت و در موارد مختلف اتهام‌های متفاوتی را به او نسبت می‌دادند. در سال ۶۵۸ هـ. ق با تلاش علی بهادر، شحنة بغداد، عظاملك به مال‌اندوزی و تصرف در اموال بغداد متهم شد. نزدیک بود هلاکو به زندگی وی پایان

ناحیه حکومتی (اعمال) تقسیم می‌شد که بهترین گزارش‌ها در این مورد در اثر گران‌قدر ابن‌فوطی به نام «الحوادث‌الجامعه» آمده است. این نواحی عبارت بودند از: ۱. «اعمال شرقی» که شامل الخالص، طریق خراسان و بندنجین می‌شد. ۲. «اعمال الفراتیه» ۳. «اعمال الواسطیه و البصریه» که ناحیه میان بصره و واسط را در بر می‌گرفت. ۴. «اعمال الحلیه و الکوفیه». ۵. «اعمال الدجیل و المستنصری» (الدجیل، آبگذر فرعی و شاخه‌ای از دجله و المستنصری، ناحیه‌ای در اطراف نهر عیسی بود). این تقسیم‌بندی در واقع مثل دوره خلافت عباسی بود که اصطلاح «اعمال» برای هر واحد اداری و ناحیه حکومتی به کار برده می‌شد. (رشیدوو، ۱۳۶۸: ۱۴۲ و ۱۴۳؛ ابن‌فوطی، ۱۳۸۱: ۱۹۷).

دلایل اهمیت عراق عرب در دوره ایلخانیان

عراق عرب در دوره ایلخانان اهمیت زیادی داشت زیرا: ۱. مرکز فرهنگ و تمدن بزرگ، و محل ظهور و بروز دانشمندان و علمای مذهبی بود. ۲. پایگاه سوق‌الجیشی مناسبی برای لشکرکشی به مصر و شام بود، چون منابع لازم برای گردآوری آذوقه سپاه در آنجا وجود داشت. ۳. راه‌های بازرگانی شرق و غرب از این ایالت می‌گذشت و همه شهرهای مهم غرب ایران به آن وصل می‌شد. ۴. کشاورزی پررونق و خاک حاصل‌خیزی داشت که دو شاه‌رگ حیاتی یعنی دجله و فرات آن را سیراب می‌کرد. ۵. آب‌وهوای مناسب آن سپری کردن زمستان را برای ایلخانان، شاهزادگان و امرای مغولی آسان‌تر می‌کرد؛ به همین دلیل شهر بغداد در دوره‌های مختلف مورد توجه دولت ایلخانی بود و از آن به‌عنوان «قشلاق» استفاده می‌کردند. (خزائلی، ۱۳۸۲: ۷۶).

اوضاع سیاسی

عراق عرب به پایتختی شهر بغداد، به علت حضور خلفای عباسی و مرکزیت جهان اسلام از اعتبار خاصی برخوردار بود. در واقع با سقوط بغداد و تسلیم خلیفه (المستعصم) فصل جدیدی در تاریخ بین‌النهرین گشوده شد. مغولان برای رسیدن به دریای مدیترانه فقط یک مانع بزرگ داشتند و آن، حکومت مصر بود که بر سرزمین شام تسلط داشت. البته هیچ وقت رؤیای تسلط بر مصر برای آنان عملی نشد. با توجه به گزارش‌های منابع دوره ایلخانی، تحولات

دهد ولی نجات یافت و تنها ریشش را تراشیدند تا عبرتی برای دیگران باشد. (ابن فوطی، ۱۳۸۱: ۲۰۳). با این حال، عطاملک با تلاش برادرش، شمس‌الدین جوینی، دوباره فرمانروایی عراق عرب را به دست آورد و درگیری بین او و شحنه، به عزل و کشته شدن شحنه و سایر مخالفان وی منجر شد (همان: ۲۰۵). شحنه بعدی نیز همان تهمت را به عطاملک جوینی نسبت داد ولی در اردوی هلاکو، بی‌گناهی‌اش ثابت شد و در سال ۶۶۲ هـ. ق دوباره به بغداد برگشت و قرابوقا شحنه مغولی عزل گردید (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۴۹؛ ابن الفوطی ۱۳۸۱: ۲۰۹؛ میر خواند، ۱۳۷۳، ج ۵: ۹۱۷) در واقع، عطاملک از دو اتهام مخالفانش در دوره هلاکو نجات یافت ولی این پایان کار نبود.

با شروع ایلخانی **اباقا** (۶۶۳ هـ. ق) اگرچه از لحاظ ظاهری، عطاملک شخص دوم ایالت عراق عرب و نایب امیر سونجاق بود ولی همه کاره آن جا به شمار می‌رفت، بنابراین دشمنانش از جمله مجدالمک یزدی برای نابودی او اتهام سنگینی را به وی نسبت دادند و او را به «برقراری رابطه با حکومت مصر» متهم ساختند و اینکه «می‌خواهد حکومت ایلخانیان را نابود کند»، بنابراین به سال ۶۷۶ هـ. ق عطاملک برای توضیح در مورد اتهام مخالفانش عازم اردوی اباقا شد ولی گناهی را بر او ثابت نکردند و دوباره به عراق عرب برگشت (ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۲۳۸) عطاملک در سال ۶۸۰ هـ. ق یعنی آخرین سال فرمانروایی اباقا نیز به اختلاس در اموال متهم شد ولی محاکمه و تبرئه وی به دوره ایلخانان بعدی یعنی احمد تکودار موکول گشت (رشیدالدین، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۱۱۷؛ و صاف شیرازی، ۱۳۴۶، ج ۱: ۵۹۱؛ ابن الفوطی ۱۳۸۱: ۲۴۹).

در دوره **احمد تکودار** (۶۸۳-۶۸۱ هـ. ق) به ایرانیان و مسلمانان توجه ویژه‌ای می‌شد. ایلخان خودش مسلمان شده و با این کارش دشمنی امرا و بزرگان مغولی را برانگیخته بود. مقتدرترین دشمن احمد، برادرزاده‌اش ارغون‌بن اباقا بود که علاوه بر دشمنی با عمویش، بغداد و نواحی اطراف آن را مال خود می‌دانست، بنابراین به دخالت در امور آنجا پرداخت. او در سال ۶۸۱ هـ. ق روانه بغداد شد و بر «نایبان و گماشتگان» عطاملک سختگیری کرد. حتی جنازه نایب وی به نام نجم‌الدین اصغر را از خاک بیرون کشید. رسیدن این خبر به عطاملک که در اردوی احمد به سر می‌برد و هنوز به بغداد بازنگشته بود؛ باعث مرگ وی از غصه و رنج شد (رشیدالدین، ۱۳۷۳،

ج ۲: ۱۱۳۱؛ ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۲۵۴).

با مرگ عطاملک جوینی، «تفکر مغولی» حاکم نشد، چون برادرزاده‌اش، شرف‌الدین هارون فرزند شمس‌الدین جوینی، به حکومت عراق عرب منصوب شد و ایلخان جدید- احمد- از خاندان جوینی، حمایت کرد (ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۲۵۶؛ رشیدالدین، همان، ۱۱۳۱) حکومت احمد تکودار، و به تبع آن شرف‌الدین هارون که راه عمویش را ادامه می‌داد، چندان طول نکشید، زیرا ارغون‌خان مغول با حمایت بزرگان مغولی و اشراف نظامی که مخالف مسلمان شدن احمد تکودار و غلبه عنصر ایرانی بودند، عمویش را کشت و صاحب تخت ایلخانی شد (۶۸۳ هـ. ق) به قول عباس اقبال آشتیانی، با کشته شدن احمد تکودار، عظمت مسلمانان و ایرانیانی که در دوره کوتاه فرمانروایی او قدرت فوق‌العاده‌ای به دست آورده و جلوی نفوذ دو عنصر «مغول» و «مسیحی» را گرفته بودند، در هم شکست و دوباره «یاسای چنگیزی» و آداب مغولی به جای شریعت اسلامی حاکم شد (اقبال، ۱۳۸۰: ۲۳۰) البته به این جمله اقبال باید اضافه کنیم که اگرچه با کشته شدن احمد، برای مدتی تفکر ایرانی مغلوب شد و تفکر مغولی پیروز گشت اما بعدها بزرگانی چون رشیدالدین فضل‌ا... همدانی عرصه را بر اشراف مغولی تنگ کردند.

نتیجه اینکه در دوره دوم، تفکر ایرانی بر تفکر مغولی غلبه یافت و عراق عرب با فکر ایرانی که در شخصیت عطاملک جوینی و سپس شرف‌الدین هارون تبلور یافته بود اداره می‌شد. این دوره عصر رونق اقتصادی عراق عرب بود.

دوره سوم: روی کار آمدن ارغون به سال ۶۸۳ هـ تا پایان دوره ایلخانیان

در این مقطع، اگرچه برای مدتی رشیدالدین فضل‌ا... همدانی بر غازان‌خان و الجایتو تأثیر می‌گذاشت، اما برای مردم عراق عرب چندان سودی نداشت. در این دوره بیشتر به اموال عراق عرب توجه می‌شد. به طوری که جمع‌آوری مالیات بیشتر از بغداد، موجب ارتقای سعدالدوله یهودی به مقام وزارت در دوره ارغون شد (ابن الفوطی، ۱۳۸۱: ۲۷۰) یا در دوره بایدو، جمال‌الدین دستجردانی، ابتدا به حکومت بغداد منصوب شد و پس از جمع‌آوری اموال بیشتر از عراق عرب، به صاحب دیوانی بایدو رسید (همان: ۲۸۹-۲۹۰). در دوره ایلخانی گیختو،

عراق عرب به پایتختی شهر بغداد، به علت حضور خلفای عباسی و مرکزیت جهان اسلام از اعتبار خاصی برخوردار بود. در واقع با سقوط بغداد و تسلیم خلیفه (المستعصم)

فصل جدیدی در تاریخ بین‌النهرین گشوده شد



سیاست فرستادن امرای مغولی برای رسیدگی به امور مالی بغداد و نواحی اطراف ادامه داشت (همان: ۲۸۱ و ۲۸۲). غازان خان تا سال ۶۹۶ هـ.ق در اداره امور بغداد از جمال‌الدین دستجردانی بهره می‌گرفت؛ یعنی دخل و تصرف در امور آنجا را به صاحب دیوان واگذار کرده بود. او نیز برادرش را به‌عنوان نایب خویش به عراق عرب روانه کرد (همان: ۲۹۴). با کشته شدن جمال‌الدین دستجردانی به اتهام جاسوسی برای امیر نوروز، برادرش نیز به سرنوشته او دچار شد. از سال ۶۹۶ هـ.ق به بعد، غازان خان امور مالی عراق را به دو نفر ایرانی واگذار کرد که یکی امام‌الدین یحیی قزوینی بود و دیگری شیخ‌الاسلام جمال‌الدین ابراهیم بن سواملی. (همان: ۲۹۷ و ۲۹۸).

در واقع حکومت آنان «متصرفی به ضمان» بوده است، یعنی به علت آشفتگی اوضاع عراق عرب، «متصرفان» به آنجا روانه شده و مجبور بودند، به حواله‌هایی که از طرف دیوان نوشته می‌شد جواب دهند و مبلغ آن‌ها را از ولایات اطراف بغداد، تأمین کنند. (وصاف، ۱۳۴۶، ج ۴: ۲۴۳).

غازان خان در اواخر عمرش (۷۰۲ هـ.ق) تمام شهرهای عراق عرب را در مقابل مالیات معین به صاحب‌منصبان و بزرگان دولت واگذار کرد و برای آن‌ها دو نوع متصرف در نظر گرفت:

۱. **متصرف به «ضمان و مقاطعه»:** حاکمی که تعیین می‌شد، برای مدت معینی به ولایت اعزام می‌گشت، از تمام اختیارات برخوردار بود و تعهد داشت که به تمام برات‌ها و حواله‌های نوشته شده از طرف «دیوان بزرگ» رسیدگی کند و مبلغ آن‌ها را بپردازد (نخجوانی، ۱۹۷۶، ج ۲: ۱۳۶ و ۱۳۷).

۲. **متصرف ولایات به «امانت»:** برای ولایت‌هایی که اوضاع مساعدی نداشتند و مردم آن‌ها در سختی به سر می‌بردند فردی را برای مدت معینی می‌فرستادند، تا وضعیت منطقه را به حالت عادی برگرداند (همان، ج ۲: ۱۳۵-۱۳۲).

با توجه به اینکه متصرفان در ولایت‌های زیر نظر خود اختیارات فراوانی داشتند، خودشان باعث آشفتگی اوضاع می‌شدند. نوشتن برات و حواله به ولایت‌های عراق عرب که مبلغ آن‌ها را حاکم آنجا از مردم می‌گرفت باعث ویرانی می‌شد.

این سیاست پس از غازان خان در دوره ایلخانان بعدی نیز ادامه یافت.

در دوره الجایتو، به سال ۷۰۸ هـ.ق سعدالدین ساوجی، صاحب دیوان، به حاکم عراق عرب برات‌های گوناگون نوشت و اموال فراوان گرفت که کاشانی از

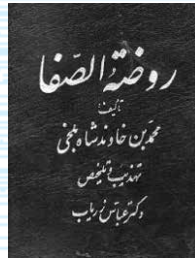
درمانده شدن وی گزارش می‌دهد (کاشانی، ۱۳۴۸: ۸۲، ۸۸) در جایی که حاکم درمانده شود، حال رعیت معلوم است.

دوره سوم را باید دوره آشفتگی اوضاع سیاسی و نبودن ثبات در عراق دانست، زیرا حاکمان پی‌درپی عوض می‌شدند و متصرفان با استقلال کامل حکومت نمی‌کردند.

نتیجه

در دوره ایلخانی ثروت بی‌شماری که خلیفه عباسی از طریق مالیات و هدایا به‌دست آورده بود، زمین‌های حاصلخیز، وجود دو شریان حیاتی دجله و فرات و بالاخره هم‌مرز بودن با دشمن بزرگ مغولان یعنی حکومت شام و مصر، باعث اهمیت یافتن منطقه عراق عرب شده بود. بنابراین دولت ایلخانی به اداره بغداد و نواحی آن توجه ویژه‌ای داشت.

با تصرف بغداد به دست هلاکوخان مغول در سال ۶۵۶ هـ.ق، ایالت عراق عرب از لحاظ سیاسی، تحت سیطره مغولان قرار گرفت و حاکمان آن در طول حکومت ایلخانی از مرکز تعیین می‌شدند. البته گاهی فرمانروای مغولی حرف اول را می‌زد و زمانی حاکم ایرانی برتری داشت.



در دوره احمد تکودار به ایرانیان و مسلمانان توجه ویژه‌ای می‌شد ایلخان خودش مسلمان شده و با این کارش دشمنی امرا و بزرگان مغولی را برانگیخته بود

منابع

۱. ابن‌العبری، غریغریوس ابوالفرج اهرن؛ ترجمه تاریخ مختصر الدول، ترجمه دکتر محمدعلی تاج‌پور و دکتر حشمت‌اله ریاضی، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۴.
۲. ابن‌بطوطه؛ سفرنامه ابن‌بطوطه، جلد اول، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم، ۱۳۵۰.
۳. ابن‌فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق؛ الحوادث الجامعه، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۴. رشیدالدین، فضل‌اله همدانی؛ جامع‌التواریخ، جلد دوم، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران: نشر البرز، ۱۳۷۳.
۵. کاشانی، ابوالقاسم؛ تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۸.
۶. قزوینی، زکریا بن محمد؛ آثار البلاد و اخبار العباد، جلد دوم، ترجمه با اضافات از جهانگیر میرزای قاجار، به تصحیح و تکمیل میرهاشم محدث، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۳.
۷. مستوفی، حمداله؛ نزهت القلوب، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۶.
۸. میرخواند، محمدبن خاوندشاه؛ روضه الصفا، جلد پنجم، تهذیب و تلخیص عباس زریاب خوبی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۳.
۹. نخجوانی، محمد بن هندوشاه؛ دستور الکاتب فی تعیین المراتب، جلد دوم، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی‌اوغلی علی‌زاده، مسکو: فرهنگستان علوم شوروی، اداره انتشارات دانش، ۱۹۷۶.
۱۰. وصاف شیرازی، شهاب‌الدین عبدالله؛ تجزیه الامصار و ترجمه الاعصار (تاریخ و وصاف)، جلد اول و چهارم، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۶.
۱۱. اقبال، عباس؛ تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری، تهران: نشر نامک، چاپ دوم، ۱۳۸۰.
۱۲. بیانی، شیرین؛ دین و دولت در ایران عهد ایلخانی، جلد دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۱.
۱۳. رشیدپور، پین؛ سقوط بغداد و حکمروایی مغولان در عراق، ترجمه اسداله آزاد، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸.
۱۴. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۱۵. خزائی، علیرضا؛ رشد و زوال شهرهای ایران در دوره ایلخانان، پایان‌نامه دکتری، دانشگاه تبریز، ۱۳۸۲.

نزاریان اسماعیلی ایران در دوران ایلخانان و تیموریان

کامبیز امیراسمی
دبیر تاریخ، بروجرد
kambizamiresmi49@Gmail.com

مقدمه

از روزگار سلجوقیان تا برآمدن هولاکو، **نزاریان اسماعیلی**، علاوه بر اینکه از مهم‌ترین قدرت‌های سیاسی نظامی آن عصر به‌شمار می‌آمدند در شمار جریان‌های بسیار پراهمیت فکری عقیدتی ایران نیز بودند. با تهاجم مغولان به ایران که به ویران شدن دژها و مراکز نزاریان و کشته شدن رکن‌الدین خورشاه و گروه‌های فراوانی از پیروان نزاری او انجامید، این قدرت قابل توجه به یکباره از عرصه‌های سیاسی نظامی و عقیدتی ایران حذف شد. از این زمان است که حیات فرقه نزاریان ایران کاملاً دگرگون می‌شود و تحولاتی کاملاً متفاوت با سده‌های پیش را از سر گذرانند، به‌گونه‌ای که باید گفت نزاریان دهه‌ها و سده‌های پس از سقوط الموت با نزاریان پیشین عصر سلجوقی بسیار متفاوت بودند؛ چه از نظر اندیشه و چه از نظر شیوه زندگی و فعالیت‌های اجتماعی. بنابراین، اینکه سرنوشت نزاریان ایران پس از سقوط الموت به کجا انجامید از مسائل مهم و قابل بررسی در تاریخ ایران است و ما در این مقاله کوشیده‌ایم به آن بپردازیم. در این بررسی کوشش شده است برای دو پرسش زیر پاسخی ارائه شود:

– نزاریان ایران در عصر مغولان و تیموریان چه وضعیتی داشتند؟

– کدام عوامل به دوام و بقای نزاریان ایران کمک کرد؟

کلیدواژه‌ها: نزاریان، قاسم‌شاهیان، تشیع، تصوف

بازماندگان کشتار

به دلیل کمبود منابع، سخن گفتن راجع به نزاریان ایران در دوران پس از سقوط الموت دشوار است. ضربه هولناکی که مغولان بر پیکر جامعه نزاریان ایران وارد آوردند و زندگی مخفیانه همراه با تقیه‌ای که نزاریان از آن پس در پیش گرفتند، باعث شده است تا مورخان آن عصر نیز آن‌ها را مردمانی نابود شده پندارند و کوششی برای ثبت‌احوالشان نکنند. در واقع در آن دوران نزاریان نابود نشده بودند بلکه یکپارچگی خود را از دست داده و به جماعت‌های پراکنده کوچک و محلی تبدیل شده بودند و طبعاً دیگر نمی‌توانستند،

همچون گذشته، چنان تأثیرگذار باشند که توجه مورخان را به سوی خود جلب کنند. تنها در معدودی از منابع، گاه به مناسبت حادثه‌ای، سخن کوتاهی نیز از نزاریان به میان آمده است. به هر روی، **با سقوط قلعه الموت، یک دوران طولانی مدت و مبهم در تاریخ نزاریان آغاز می‌شود که تا پنج سده به طول می‌انجامد.**

لشکریان هلاکوخان مغول در سال ۶۵۴ قمری و پس از آن در کشتار و قلع و قمع نزاریان و ویران نمودن دژهای آن‌ها کوتاهی نکردند، با این حال، عده‌ای از نزاریان از قتل‌عام‌ها جان سالم به در بردند و به‌گونه‌ای دیگر به حیات خود ادامه دادند. از آن پس نزاریان قدرت و سازمان‌یافتگی خود را از دست دادند و در گروه‌های محلی و مستقل از یکدیگر، یا مجبور به ترک ایران و گریختن به سوی افغانستان کنونی و هند شدند و یا با پیش گرفتن تقیه‌ای شدید، به زندگی جدیدی مشغول شدند. گروهی از آنان نیز در **قهبستان** (خراسان) و **دبلم** (مازندران) گرد آمدند. **تجمع نزاریان در دبلم باعث شد که این منطقه تا سال‌ها یکی از مراکز اصلی فعالیت‌های نزاریان باقی بماند.** این نزاریان، که در دامنه‌های البرز ساکن بودند، آنچنان فعال و با انگیزه بودند که در سال ۶۷۴ قمری بار دیگر توانستند قلعه الموت را تسخیر کنند. **حمدالله مستوفی** در این باره می‌نویسد: «در سنهٔ اربع و سبعین و سه‌م‌ایه (۶۷۴) جمعی از ملاحده با پسر خورشاه متفق شدند و او را «تو دولت» نام نهادند و بر قلعه الموت مستولی شدند و فتنه ایشان بالا گرفت. ابقاخان لشکر فرستاد تا قلعه الموت به کلی خراب کردند و آن ملاحده را مقهور گردانیدند». (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۹۲).

در اینجا لازم است اشاره‌ای کوتاه به شرح حال یک ادیب و سخنور اسماعیلی مذهب داشته باشیم. کسی که پس از سقوط الموت در اشعار خود عقاید نزاری را مطرح نمود. این سراینده **نزاری قهبستانی** است. وی به سال ۶۴۵ در بیرجند زاده شد. از دوران جوانی در زمینهٔ امور دیوانی به خدمت امرای آل کت هرات درآمد. در سال ۶۷۸ سفری دوساله به آذربایجان و قفقاز کرد. مدتی پس از بازگشت از این سفر از خدمات دیوانی برکنار شد و عزلت و انزوا در پیش گرفت و به دهقانی مشغول گشت و سرانجام در سال ۷۲۰ قمری در گذشت. **دولت‌شاه سمرقندی** درباره‌اش می‌نویسد: «نزاری را بعضی موحد و عارف می‌دانند و بعضی از زمرهٔ اسماعیلیه می‌گویند؛ هرچند سخنان او بر شیوهٔ می پرستی و

با سقوط قلعه الموت، یک دوران طولانی مدت و مبهم در تاریخ نزاریان آغاز می‌شود که تا پنج سده به طول می‌انجامد

منظور پنهان کاری به پیشه زردوزی اشتغال می‌ورزید و از سال ۶۵۵ تا سال ۷۱۰ قمری امامت نزاریان را بر عهده داشت. (هالیستر، ۱۳۷۳:۳۶۹).

به نظر می‌رسد شمس‌الدین محمد با بزرگان نزاری در تماس بوده است. احتمال می‌دهند این شمس‌الدین محمد همان «تو دولت» باشد که حمدالله مستوفی در ماجرای تهاجم نزاریان به الموت از او سخن گفته است. گزارشی که خراسانی فدائی درباره شمس‌الدین محمد داده هر چند خالی از افسانه‌گویی و نادرستی نیست اما حاکی از آن است که شمس‌الدین محمد، گرچه در لباس یک پیشه‌ور ساده و با تقیه کاری روزگار می‌گذرانیده، اما در فعال نگه‌داشتن نزاریان کوشا بوده است. براساس این گزارش، شمس‌الدین محمد سفرهای فراوانی هم انجام داده است؛ سفرهایی که شاید برای سرکشی به جمعیت مریدان بوده باشد. (خراسانی فدائی، ۱۳۶۲:۱۱۷-۱۱۸)، احتمالاً گفته‌اند که شمس‌الدین محمد در دوران امامت خود کوشید تا جماعت نزاریان ایران را که به جمعیت‌های بسیار پراکنده و پنهان کار مبدل شده بود حفظ نماید و به آنان روحیه و انسجام دهد تا از نابودی کاملشان جلوگیری کند.

قاسم‌شاهیان

پس از مرگ شمس‌الدین محمد، نزاریان ایران بر سر جانشینی او دچار اختلاف و با مشکل روبه‌رو شدند. این مسئله نهایتاً موجب بروز انفکاک در جامعه نزاریان شد. شاخه‌ای از نزاریان، «محمدشاهی» و شاخه دیگر «قاسم‌شاهی» نام گرفتند. در آغاز محمدشاهیان در اکثریت بودند و قاسم‌شاهیان در اقلیت، اما به مرور زمان وضع تغییر یافت (دفتری، ۱۳۷۶:۵۱۲-۵۱۰).

چون شاخه اصلی و بر جای مانده نزاریان ایران تا به امروز قاسم‌شاهیان هستند، در بررسی تاریخ نزاریان ایران پس از مرگ شمس‌الدین محمد باید به شناخت قاسم‌شاه و اخلاف او، به‌عنوان جانشینان شمس‌الدین محمد، بپردازیم. قاسم‌شاه نیز در آذربایجان زندگی کرد و در بازسازی «سازمان دعوت» نزاریان نقش مهمی داشت. از جمله، او داعیانی را برای دعوت مردم به کیش نزاری و حتی به خارج از مرزهای ایران فرستاد. مثلاً شمس‌الدین سبزواری را مأمور تبلیغ و دعوت نمود و او را به منصب پیری سرافراز کرد. شمس‌الدین نیز به بدخشان و تبت صغیر و به بعضی مناطق افغانستان کنونی رفت و به تبلیغ برای قاسم‌شاه پرداخت و از گروه‌هایی برای او بیعت گرفت. وی سرانجام در کشمیر مقیم شد و به کار دعوت و تبلیغ برای قاسم‌شاه

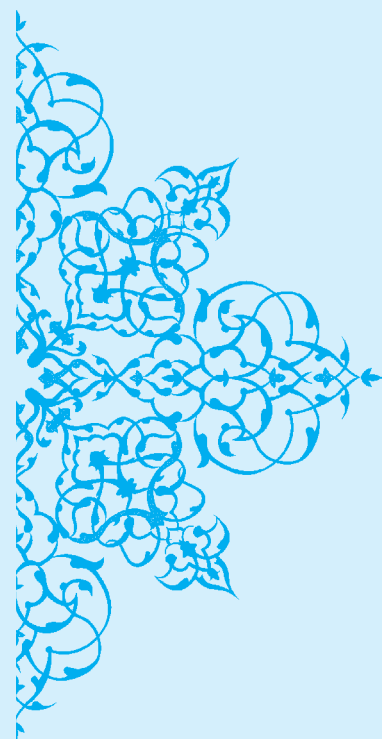
آداب و معاشرت مستی واقع شده اما معارف و حقایق نیز دارد و از حقیقت سخنان او معلوم می‌شود که مرد حکیم و صاحب تحقیق بوده است. هر چند گستاخی‌هایی که در شرع ممنوع است از او صادر می‌شود. بعضی گفته‌اند که او مردی لاغر اندام بوده و نزاری بدان جهت تخلص می‌کرده و بعضی گفته‌اند که نزار از خلفای اسماعیلیه است و او خود را بدو منسوب می‌کند؛ اما وجه دوم به عقل نزدیک‌تر است چون سخنان او از آن طریق گواهی می‌دهد. (سمرقندی، ۱۳۶۶:۱۷۷-۱۷۵). اما ذبیح‌الله صفا عقیده دارد که: «نزاری» عنوان خاندان سعدالدین است؛ چنان که پسرعمویی داشته که او نیز معروف به نزاری بوده است. سعدالدین و خاندانش از معاریف اسماعیلیه نزاری در قهستان بوده و از پیشوایی برخوردار بوده‌اند. در بعضی از اشعار نزاری قهستانی اعتقادات اسماعیلی وی دیده می‌شود. (صفا، ۱۳۶۸، ج ۳: ۷۳۹-۷۳۲)

جانشینان خورشاه

کشته شدن رکن‌الدین خورشاه، امام نزاریان، و جمعی از مریدان و نزدیکانش، بازماندگان او را واداشت تا در پنهان کردن نام، مکان زندگی و مسائل مربوط به خود و امام خود نهایت تلاش را به کار گیرند. بنابراین از امامان نزاری پس از خورشاه اطلاع زیادی در دست نداریم. صاحب کتاب «هدایه المؤمنین الطالبین» که خود شخصی نزاری و در خدمت تشکیلات آقاخان سوم در آغاز سده بیستم میلادی بوده و یقیناً به اخبار، اطلاعات و منابع نزاریان دسترسی داشته می‌نویسد: «بدانید که از رکن‌الدین محمد خورشاه به بعد گزارشات این خانواده جلیله در هیچ [یک از] تواریخ به نظر حقیر نرسیده؛ شاید مثل زمان سابق که سلطنت ظاهری نداشتن سرگذشت این طایفه در خیلی تواریخ دیده نشده، البته چنین باشد.» (خراسانی فدائی، ۱۳۶۲:۱۱۷).

شمس‌الدین محمد

زمانی که خطر مغولان خورشاه را تهدید می‌کرد او فرزند هفت ساله خود شمس‌الدین محمد را به‌عنوان جانشین خویش معرفی کرد و او را به آذربایجان فرستاد. شاید هم پس از آنکه خورشاه خود را به مغولان تسلیم کرد مریدان وی شمس‌الدین را به آذربایجان منتقل کرده باشند. به هر حال، این شمس‌الدین محمد، ملقب به «زردوز» در آذربایجان می‌زیست و نزاری قهستانی در سفری که در سال ۶۷۸ به آذربایجان و قفقاز داشته این امام اسماعیلی را دیده است. آذربایجان برای مدت دو سده مرکز سکونت امامان نزاری شد. شمس‌الدین به



مشغول گردید (خراسانی فدائی، ۱۳۶۲:۱۱۸؛ هالیستر، ۱۳۷۳:۳۷۱ و ۳۷۲).

به نظر می‌رسد نزاریان ایران در اختلاف بین محمدشاه و قاسم‌شاه، بیشتر جانب محمدشاه را گرفته بوده‌اند، زیرا قاسم‌شاه به جهت پایدار ماندن خود و جلب مریدان جدید، هند و آسیای مرکزی را مورد توجه قرار داد و در آن سرزمین‌ها کار دعوت و تبلیغ را به‌وسیله داعیان کوشا در پیش گرفت.

پس از مرگ قاسم‌شاه، پسرش اسلام‌شاه جانشین او شد که از دوران زندگی و امامت او مطلب خاص و معتبری در دست نداریم، به‌ویژه که دوران امامت او همزمان با لشکرکشی‌های تیمور به ایران بود و در این تهجمات، نزاریان ایران صدماتی را متحمل شدند. با این حال، می‌دانیم که در زمان امامت اسلام‌شاه، مقر امامت قاسم‌شاهی تغییر یافت. خراسانی فدائی، که توصیفش راجع به اسلام‌شاه همراه با ستایش‌های مریدانه است، می‌نویسد: «آن جناب در اواخر عمر به ایران تشریف

نزاریان ایران در اختلاف بین محمدشاه و قاسم‌شاه، بیشتر جانب محمدشاه را گرفته بوده‌اند، زیرا قاسم‌شاه به جهت پایدار ماندن خود و جلب مریدان جدید، هند و آسیای مرکزی را مورد توجه قرار داد و در آن سرزمین‌ها کار دعوت و تبلیغ را به‌وسیله داعیان کوشا در پیش گرفت

آوردند و در اول محال کرمان در شهر بابک و ... [سپس] ... در شهر قزوین توطن نمودند و از همه اطراف، مریدان رجوع به او داشتند» (خراسانی فدائی، ۱۳۶۲:۱۱۹).

شاید اسلام‌شاه بدان جهت که آذربایجان پس از سقوط ایلخانان از ثبات و امنیت برخوردار نبود و امیران ترک و مغول هر روز بر سر تصاحب آن ولایت، که اهمیت سیاسی نیز داشت، با هم درگیری داشته‌اند، ترجیح داده که به مناطق مرکزی‌تر ایران نقل مکان نماید. **هالیستر** درباره این تغییر مکان می‌نویسد: «منابع اسماعیلی می‌گویند اسلام‌شاه ابتدا در شهر بابک و پس از آن در کهک سکونت کرد. شاید مدت بسیار درازی پس از این تاریخ، امامان ارتباط خود را با آذربایجان حفظ کردند. به نظر می‌رسد اسلام‌شاه در ایام کشتار پیروان اسماعیلی به دست تیمور محل سکونت خود را به اجبار تغییر داده باشد» (هالیستر، ۱۳۷۳:۳۷۲).

باری، پس از اسلام‌شاه فرزندش مولانا محمد به امامت قاسم‌شاهیان رسید. از او نیز جز نام چیزی باقی نیست. به‌طور کلی، از مرگ شمس‌الدین محمد زردوز تا اواخر قرن نهم هجری صرفاً نام‌هایی از امامان نزاری برجای

مانده است. در این دوران تاریک و مبهم، نزاریان به امام خویش که زندگی مخفیانه‌ای در پیش گرفته بود دسترسی مستقیم نداشتند. از این رو در هر منطقه از پیشوای محلی خود که می‌توانست ادعا کند با امام در ارتباط است اطاعت می‌کردند. گاه دعاوی ریاست‌طلبانه این پیشوایان نیز موجب جدائی جوامع نزاری از یکدیگر می‌شد (دفتری، ۱۳۷۶:۴۹۹).

نزاریان دیلم

استقرار و اقامت بیش از صد و هفتاد ساله رهبران نزاری در الموت و دژهای نزدیک به آن موجب شد که حتی پس از سقوط الموت به دست مغول‌ها، دامنه‌های شمالی البرز همچنان محلی برای نزاریان باقی بماند. خصوصاً که این مناطق در دوران مغول و تیموری زیر سلطه مستقیم و کامل این قدرت‌ها نبود. درباره نزاریان این منطقه در اواخر سده هشتم و اوایل سده نهم هجری آگاهی‌هایی در دست است. از سیدظهیرالدین مرعشی در تاریخ گیلان و دیلمستان گزارش‌های ارزشمندی در این زمینه باقی مانده است. در این گزارش‌ها به دو سرکرده نزاری به نام‌های **خداوند محمد** و **کیاسیف‌الدین مرجکولی** بر می‌خوریم که در دست‌بندی‌ها و برخوردهای نظامی منطقه دخالت‌هایی داشته‌اند.

به نظر می‌رسد فعال‌ترین جماعت نزاری ساکن ایران در دو سده پس از سقوط الموت نزاریان دیلم بوده‌اند. **سیدعلی کیا** حاکم لاهیجان که در اواخر سده هشتم هجری به گسترش قلمرو خود می‌اندیشید، تصمیم گرفت **کیا ملک** هزار اسبی، حاکم اشکور، را مطیع خود کند و برای جنگ با او کوشید متحذانی فراهم آورد. یکی از این متحذان **خداوند محمد** بود. (مرعشی، ۱۳۴۷:۵۲ و ۵۳).

شاید بتوان خداوند محمد را با محمدشاه، (امام نزاریان محمدشاهی) یکی دانست، در دیلم اکثریت نزاریان برای مدتی به او و جانشینانش به‌عنوان امام خویش گرویدند. (دفتری، ۱۳۷۶:۵۱۳).

مرعشی درباره خداوند محمد می‌نویسد: «در آن ایام از نبیره‌ها و اقوام علاءالدین ملحد، در دیلمان شخصی خداوند محمد نام بود که مردم دیلمان، رودبار، پاذر، کوشیجان و بعضی نواحی اشکور اعتقادی به او داشتند» (مرعشی، ۱۳۴۷:۵۴).

سیدعلی کیا برای خداوند محمد پیغام فرستاد که دست از عقاید باطل خود برداشته توبه نماید؛ و قول می‌دهد که ولایت دیلمستان را به او تخصیص دهد.

خداوند محمد نیز پیش‌نهاد سیدعلی را پذیرفت توبه نموده و به سپاه سیدعلی پیوست. (همان: ۵۵: ۵۴). اما هنگامی که کیا ملک از سیدعلی شکست خورد و به الموت پناه برد، سیدعلی بر خلاف قول خود عمل نموده حکومت دیلم را به خداوند محمد نداد. در نتیجه خداوند محمد هم که در جنگ شرکت کرده ولی پاداش نیافته بود از سپاه سیدعلی گریخته و به الموت نزد کیاملک هزار اسبی رفت (رابینو، ۱۳۵۰: ۶۸؛ ۶۹؛ مرعشی ۱۳۷۴: ۵۸: ۵۵).

نکته قابل توجه آنکه کیاملک نیز خداوند محمد را به‌عنوان یک دوست و متحد پذیرفت. پس اینکه هم سیدعلی کیا و هم کیاملک اتحاد و دوستی با خداوند محمد را ارج می‌نهادند بیانگر آن است که خداوند محمد از اعتبار نفوذ و مردان جنگی برخوردار بوده است. کیاملک به خداوند محمد قبول داد اگر بتواند دوباره اشکور را به دست آورد الموت را به او خواهد داد. در پی آن، نزاریان الموت و لمسر که از حضور خداوند محمد



در الموت آگاه شدند نزد او آمدند. آنگاه، سپاه کیاملک به همراه این جماعت سیدمهدی کیا را شکست دادند و وی را به اسارت گرفتند، اشکور را تصرف نمودند و سیدمهدی را نزد سلطان اویس فرستادند. اویس سید را به زندان انداخت. خداوند محمد نیز به الموت رفت و علاوه بر منطقه الموت، قلعه الموت را نیز تصاحب کرد (مرعشی، ۱۳۴۷: ۶۰: ۵۸).

پس از مدتی سیدمهدی کیا آزاد شد و به همراه برادرش سیدعلی کیا بار دیگر کیاملک را شکست دادند. کیاملک به سوی الموت آمد، اما خداوند محمد به او التفاتی نکرد. کیاملک هم به ناچار به اردوی تیمور رفت و به او پناهنده شد. سیدعلی که در تعقیب کیاملک تا الموت آمده بود تصمیم به برانداختن قدرت خداوند محمد گرفت و الموت را محاصره کرد. خداوند محمد از قلعه خارج شد و به سوی اردوی تیمور گریخت

(مرعشی، ۱۳۴۷: ۶۴؛ ۶۵؛ رابینو، ۱۳۵۰: ۶۹). در حین محاصره الموت، سیدعلی کیا، فردی به‌نام سیدهادی را به محاصره قلعه لمسر مأمور نمود. بعید نیست که در تکاپوهای خداوند محمد لمسر دوباره کانونی برای نزاریان پیدا شده باشد.

پس از آنکه کیاملک و خداوند محمد به اردوی تیمور پناهنده شدند، سیدعلی کیا با فرستادن پیغامی از تیمور، درخواست نمود تا آن دو نفر را که از جاده شریعت خارج شده‌اند زیر نظر بگیرد تا آن‌ها دیگر نتوانند به گیلان و دیلمستان باز آیند. تیمور دستور داد خداوند محمد را به سلطانیه جای دادند و کیاملک را به ساوه فرستادند. از روایت مرعشی برمی‌آید که اخلاف خداوند محمد تا اواخر قرن نهم هجری همچنان در سلطانیه بوده‌اند (مرعشی، ۱۳۴۷: ۶۵).

از پایان کار خداوند محمد اطلاعاتی در دست نیست اما از گزارش‌های مرعشی می‌توان استنباط کرد که او پس از مدتی موفق می‌شود به الموت بازگردد (همان: ۱۲۳). مرعشی در جایی از کتاب خود، در گزارش درگیری بین سیدحسین کیا و امیر سیدمحمد، مجدداً از خداوند محمد نامی از ملاحظه اسماعیلی نام می‌برد که دقیقاً مشخص نیست آیا او همان خداوند محمد پناه برده به تیمور است یا فرد دیگری (همان: ۱۶۹).

سرکرده نزاری دیگری که از فعالیت‌های او اندک گزارشی در دست است **کیاسیف‌الدین مرجکولی** است که بر دیلمان حکومت می‌کرد. گفته شده است که سیدعلی کیا از او خواست خود و پیروانش از عقاید اسماعیلی دست بردارند، اما کیاسیف‌الدین توجهی به پیغام سیدعلی نکرد، بنابراین سیدعلی به او حمله برد (سال ۷۷۹ه) و کیاسیف‌الدین کشته شد (رابینو، ۱۳۵۰: ۳۲۶؛ مرعشی، ۱۳۴۷: ۶۸: ۶۶).

در گزارشی که مرعشی از نبرد بین سیدعلی کیا و کیاسیف‌الدین آورده یک گفته مهم وجود دارد. آنجا که می‌نویسد: «حضرت سید کامگار به دیلمان نزول اجلال و حلول اقبال فرمود و به رفع و دفع طریق الحاد و افساد که چند سالی اهالی آن دیار بر آن می‌بودند امر کردند.» (مرعشی، ۱۳۷۴: ۶۷) این روایت نشان می‌دهد که مذهب اسماعیلی حتی در سده هشتم هجری نیز در میان اهالی دیلم رواج گسترده‌ای داشته است و سیدعلی به رفع آن امر کرده است.

با کشته شدن کیاسیف‌الدین، بسیاری از نزدیکان وی و نزاریان دیلم ناچار به قزوین گریختند و در آنجا ساکن شدند. آن‌ها هر از چند گاهی یورش‌هایی به دیلم می‌آوردند و عمال سیدعلی کیا را در چنان تنگنایی قرار می‌دادند که سیدعلی دو سال پس از مرگ کیاسیف‌الدین

تصمیم گرفت قزوین را به تصرف درآورد و نزاریان را از آنجا براند تا دیلم از تعرضات آن‌ها در امان باشد. بنابراین قزوین در سال ۷۸۱ به وسیله نیروهای سیدعلی کیا تصرف شد. نزاریان هم قزوین را ترک کردند و به سلطانیه رفتند. (رابینو، ۱۳۵۰: ۷۰؛ مرعشی، ۱۳۴۷: ۷۰-۶۹)

به نظر می‌رسد دشمنی با نزاریان دیلم از سیاست‌های اصلی حکمرانان لاهیجان بوده است. برای مثال، سیدرضی یکی از فرزندان سیدعلی کیا که از سال ۷۹۸ تا ۸۲۹ هجری بر لاهیجان حکمرانی کرد چندین ضربه کاری بر پیکر جماعت نزاریان دیلم وارد آورد (مرعشی، ۱۳۴۷: ۱۳۷-۱۳۵؛ رابینو، ۱۳۵۰: ۶۷۰). با وجود این کشتارها و درگیری‌ها، نزاریان برای مدت‌ها همچنان به زندگی خود در دیلم ادامه دادند و به فعالیت‌های محدود مشغول بودند.

نزاریان ایران و تهاجمات تیمور

در جریان لشکرکشی‌های تیمور به ایران، درگیری‌هایی بین او و بعضی از جمعیت‌های نزاری روی داد. از گزارش‌هایی که وقایع‌نگاران درباره این درگیری‌ها آورده‌اند چنین به دست می‌آید که در آخرین سال‌های سده هشتم هجری در ناحیه **انجدان** (در شرق اراک و غرب محلات) که بعدها از مهم‌ترین مراکز اقامت امامان نزاری شد، جماعتی از نزاریان ساکن بوده‌اند.

آیا اسلام‌شاه که مقرّ امامت را از آذربایجان انتقال داده به انجدان آمده بود؟ آیا حضور او موجب تجمع نزاریان قاسم‌شاهی در انجدان شده بود؟

به این پرسش‌ها پاسخ قطعی نمی‌توان داد. حتی اگر اسلام‌شاه به انجدان هم نیامده باشد جاهایی نظیر انجدان که از مراکز اصلی قدرت سیاسی به کنار بودند مکان‌هایی مناسب برای زندگی نزاریان به‌شمار می‌آمدند.

تیمور در سال ۷۹۴، پس از تصرف استرآباد، یکی از حکمرانان شیعه شمالی به نام کمال‌الدین را سرکوب و دستگیر کرد؛ او را به سبب اعتقاداتش ملامت نمود و از او خواست در زمره اهل سنت و جماعت درآید. وی، در ضمن دستور داد جمعی از فداییان منطقه را که باید همان نزاریان بوده باشند از دم تیغ بگذرانند (شامی، ۱۹۳۷، ج ۱: ۱۲۷ و ۱۲۸).

در سال ۷۹۵ هجری تیمور پس از آنکه آل مظفر را برانداخت بعد از چند روز اقامت در اصفهان به سوی همدان حرکت کرد. در سر راه خود به قریه **انکودان**

یا همان انجدان رسید. اهالی آنجا بر تیمور یاغی شدند و بنای مخالفت گذاردند. تیمور نیز به قتل و کشتار آن‌ها فرمان داد. شامی به اعتقادات مردم انکودان اشاره‌ای ندارد، اما می‌نویسد: «امیر صاحب‌قران به ولایت انکودان آمد و آن قوم یاغی شده و مخالفت ورزیده بودند. امر فرمود تا ایشان را بغارت‌تیدند و شب در آن موضع نزول کردند» (همان: ۱۳۶).

گزارش شرف‌الدین علی یزدی درباره این حادثه کامل‌تر است. می‌نویسد: «امیر صاحب‌قران به قریه انکودان نزول فرمود و مردم آنجا که فرقه‌ای از ملاحده بودند یاغی شده و در نقب‌ها تحصن جستند. امر جهان مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندی جوی بریده از بسی راه آب آوردند و در آن نقب‌ها انداختند. تمام آن خاکساران باد پیمای از ممر آب به آتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان به باد تاراج رفت (یزدی، ۱۳۳۶، ج ۱: ۲۴۴). اما این کشتار تیمور موجب برافتادن نزاریان انجدان نشد. **میرخواند** که گزارش خود را جبهه فوق‌الذکر را از شرف‌الدین علی یزدی اخذ کرده به موضوعی اشاره می‌کند که خبر از باقی ماندن نزاریان انجدان می‌دهد. او می‌نویسد:

دشمنی با نزاریان دیلم از سیاست‌های اصلی حکمرانان لاهیجان بوده است. برای مثال، سیدرضی یکی از فرزندان سیدعلی کیا که از سال ۷۹۸ تا ۸۲۹ هجری بر لاهیجان حکمرانی کرد چندین ضربه کاری بر پیکر جماعت نزاریان دیلم وارد آورد

«حضرت صاحب‌قران به طرف قلعه انکودان توجه فرمود و مردم آن موضع که از غلات اسماعیلیه بودند و الحاله هذبه به همان مذهب‌اند گریخته در نقب‌ها جستند» (میرخواند، ۱۳۳۹، ج ۱: ۲۱۱).

تأثیر تصوف در بقای نزاریان

در عهد مغول فرصت مناسبی جهت گسترش و رونق تصوف به وجود آمد. مغولان در رفتار و گفتار صوفیان دنیا‌گریز، خطری نمی‌دیدند. اوضاع اسفناک اقتصادی اجتماعی آن دوران نیز مردم را در گرایش یافتن به تصوف تشویق می‌نمود. رونق صوفی‌گری به عهد تیموریان هم رسید. در سده‌های هشتم و نهم هجری تصوف در جهان اسلام پدیده‌ای فراگیر شده بود. تا آنجا که تیمور هم برای صوفیان احترام فراوان قائل بود و حتی خود خرقة نیز پوشیده بود و مردی صوفی به‌شمار می‌رفت. (الشیبی، ۱۳۷۴: ۱۵۹)



جانشینان تیمور نیز به تصوف ابراز علاقه می‌کردند به‌ویژه که در سده نهم هجری تصوف و شریعت تا اندازه‌های زیاد به هم نزدیک شده بودند مگر در بعضی از طریقت‌های نادر؛ بنابراین گرایش به تصوف چندان با نارضایتی اهل شرع روبه‌رو نمی‌شد (صفا، ۱۳۶۸، ج ۴: ۶۶).

از ویژگی‌های عمده سده‌های هشتم و نهم هجری به‌وجود آمدن پیوند و نزدیکی میان تشیع و تصوف است که سرانجام به ایجاد و تشکیل طریقت‌های صوفیانه شیعی در قرن نهم منجر شد. از جمله این طریقت‌ها طریقت **نعمت‌اللهی** و طریقت **نوربخشیه** بود. پیوستگی تشیع و تصوف در سده نهم هجری به حدی بود که الشیبی در این باره می‌نویسد: «در این دوران یک فقیه شیعی خصوصیات یک صوفی کامل عیار را با خود داشت و برعکس یک صوفی محض نیز نمونه‌ای از یک متکلم شیعی جلوه می‌کرد. صوفیان این عصر غالباً بلکه همگی از علویان بودند» (الشیبی، ۱۳۷۴: ۱۶۸-۱۶۶).

فعالیت شیعیان و صوفیان از عهد مغول تا برآمدن صفویان موجب می‌شد که فرق دیگری مانند نزاریان هم بتوانند عقاید و اندیشه‌های خود را در گرمی بازار تشیع و تصوف عرضه بدارند و به حیات اجتماعی و فکری خویش ادامه دهند. حتی اگر محدودیتی نیز برای این نزاریان پدید می‌آمد می‌توانستند در لباس صوفیان یا مبلغان شیعی درآیند اما در اصل به تبلیغ عقاید خود که ظاهری جدید گرفته بود پیردازند.

بسیاری از جنبش‌های مردمی، خصوصاً پس از سقوط ایلخانان تاروی کار آمدن صفویان، متأثر از اندیشه‌های صوفیانه و شیعی بوده‌اند. این جنبش‌ها و آرمان‌های آن‌ها نیز می‌توانست جایگاهی مناسب برای رخنه و البته دوام و بقای اندیشه‌های نزاری باشد. برای نمونه ردپای **عقاید اسماعیلی** را به خوبی می‌توان در جنبش بزرگ **حروفیه** دید. مثلاً اسماعیلیه معتقد بودند پس از انقطاع وحی رؤیای صادقه جانشین آن می‌شود. حروفیه نیز معتقدند هر کس قدرت تأویل رؤیا داشته باشد برانگیخته خدا و امام است. اسماعیلیان امامان خود را اهل تأویل می‌دانستند. فضل‌الله حروفی نیز خود را صاحب تأویل می‌خواند. هر دو فرقه روز جمعه را روز قیامت می‌دانستند و اهمیتی که حروفیه برای رموز حروف قائل بودند شبیه اعتقاد اسماعیلی است (الشیبی، ۱۳۷۴: ۲۲۹-۲۲۷).

تشیع و تصوف با رشد و گسترش خود فضایی فکری، عقیدتی و اجتماعی در ایران پدید آوردند که به اسماعیلیان این فرصت را داد تا به بازسازی و کوشش

برای بقای خود دست زنند.

پس از سقوط الموت نزاریان ایران به‌گونه‌ای فراوان از اصطلاحات و تعالیم صوفیان متأثر می‌شوند. از سوی دیگر صوفیان نیز در به‌کاربردن اندیشه‌هایی که منسوب به اسماعیلیان می‌شد راغب بودند. برای نزاریان که نمی‌خواستند دشمنان به هویت آن‌ها پی ببرند زندگی کردن در ظاهر صوفیان می‌توانست بسیار سودمند باشد. از این رو امام اسماعیلی عنوان پیر گرفت و پیروانش عنوان مرید.

علاوه بر اوضاع و احوال زمانه، که نزاریان را به سوی تصوف کشانده بود، در اندیشه‌های اسماعیلی و عقاید صوفیانه وجه اشتراکی بود که سبب می‌شد نزاریان گرایش به صوفی‌گری را به راحتی بپذیرند. مثلاً برای اسماعیلیان **انسان کامل** همان امام بوده و نزد صوفیان فردی که بر قدرت‌های روحی تسلط کامل داشته باشد **قطب** نامیده می‌شد. تأثیرپذیری نزاریان از تصوف موجب شد که تمایل به گمنام زیستن و عدم مداخله در امور سیاسی در آن‌ها تقویت شود. نزدیک شدن افکار صوفیانه و نزاری در این عهد به‌گونه‌ای بوده که اظهارنظر درباره بعضی آثار ادبی که اثر نزاری است یا اثری صوفیانه دشوار به نظر می‌آید. (الگار، ۱۳۶۹: ۲۸ و ۲۹؛ دفتری، ۱۳۷۶: ۵۱۶)

منابع

۱. الشیبی، کامل مصطفی؛ **تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری**. ترجمه علی‌رضا ذکوتی قراگوزلو. تهران: امیرکبیر. ۱۳۷۴.
۲. الگار، حامد؛ **شورش آقاخان محلاتی و چند مقاله دیگر**؛ ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توس. ۱۳۶۹.
۳. خراسانی، فدائی، محمدبن زین‌العابدین؛ **تاریخ اسماعیلیه** یا هدایت‌المؤمنین الطالبین؛ به تصحیح الکساندر سیمونوف. تهران: اساطیر. ۱۳۶۲.
۴. دفتری، فرهاد؛ **تاریخ و عقاید اسماعیلیه**. ترجمه فریدون بدرای: تهران: فرزان روز، ۱۳۷۶.
۵. رابینو، ه. ل؛ **ولایات دارالمرز گیلان**. ترجمه خمایی‌زاده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
۶. سمرقندی، امیر دولتشاه؛ **تذکره الشعرا**. به همت محمد رضائی. تهران: پدیده. ۱۳۶۶.
۷. شامی، نظام‌الدین؛ **ظفرنامه**. جلد اول. به اهتمام فلکس تاوور. بیروت: مطبعه آمریکایی. ۱۹۳۷.
۸. صفا، ذبیح‌الله؛ **تاریخ ادبیات در ایران**. جلد سوم، بخش دوم. تهران: فردوس. ۱۳۶۸.
۹. صفا، ذبیح‌الله؛ **تاریخ ادبیات در ایران**. جلد چهارم. تهران: فردوس. ۱۳۶۸.
۱۰. مرعی، سیدظهیرالدین؛ **تاریخ گیلان و دیلمستان**، به تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۴۷.
۱۱. مستوفی، حمدالله؛ **تاریخ گزیده**. به اهتمام عبدالحسین نوائی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۶۲.
۱۲. میرخواند؛ **روضه‌الصفاء**. جلد ششم. تهران: کتاب‌فروشی‌های مرکزی، خیام و پیروزی. ۱۳۳۹.
۱۳. هالیستر، جان نورمن؛ **تشیع در هند**. ترجمه آرمیدخت و مشایخ فریدنی. تهران: مرکز نشر دانشگاهی. ۱۳۷۳.
۱۴. یزدی، شرف‌الدین علی؛ **ظفرنامه**. جلد اول، تصحیح محمد عباسی. تهران: امیرکبیر. ۱۳۳۶.



دانش‌آموزان و کتاب‌های

درسی تاریخ

قاسم فتاحی

سرگروه تاریخ چهارم‌حال و بختیاری

نگرش دانش‌آموزان به کتاب‌های درسی تاریخ

با توجه به نقش محوری کتاب‌های درسی در نظام آموزشی کشور ما، همواره یکی از دغدغه‌های اصلی دانش‌آموزان و معلمان مسائل و مشکلات مربوط به کتاب‌های درسی بوده است و آنان این نارضایتی خود را در بازدیدها، جلسات، گردهمایی و اظهارنظرها مطرح کرده‌اند. در این میان کتاب‌های درسی تاریخ، به دلیل ماهیت این درس، حساسیت‌های موجود و نوع نگرش به آن، از پرانتقادترین کتاب‌های درسی بوده‌اند. از دیدگاه عده‌ای، حجم زیاد کتاب‌های درسی تاریخ و ارائه جزئیات بسیار (ذکر وقایع و حوادث تاریخی متعدد، اسامی، سال‌ها و...) و شکل ظاهری نامناسب و به اعتقاد برخی دیگر محتوای کتاب‌های درسی تاریخ، تکراری بودن مطالب و عوامل دیگر، عامل اصلی کاهش علاقه دانش‌آموزان به درس تاریخ می‌باشد.

اما مقایسه کتاب‌های درسی تاریخ در ایران با کشورهای دیگر نشان می‌دهد که حجم مطالب کتاب‌های درسی در ایران، آن‌چنان که در مورد آن بزرگ‌نمایی می‌شود

اشاره

این مقاله بخشی از یک طرح پژوهشی است که توسط نویسندگان به‌عنوان مجری طرح و داراب ظفریان، سیده‌آرینا رضوی، فرحناز فردوسیان و معصومه سلیمی به‌عنوان همکار و بابک زمانی‌پور به‌عنوان ناظر، با حمایت شورای تحقیقات آموزش و پرورش چهارم‌حال و بختیاری، به انجام رسیده است.

مقدمه

در ایجاد نگرش مثبت یا منفی نسبت به درس تاریخ عواملی چون کتاب‌های درسی، معلمان و دبیران، مسئولان مدارس، دوستان، والدین، رسانه‌ها و ابزارهایی چون صداوسیما، نشریات، سایت‌های اینترنتی و... که به‌عنوان متغیرهای این پژوهش نیز به‌کار رفته‌اند، نقش تعیین‌کننده‌ای دارند. در این مقاله نقش کتاب‌های درسی در نوع نگرش دانش‌آموزان به درس تاریخ در دوره متوسطه مورد بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: کتاب درسی تاریخ، نگرش دانش‌آموزان، دوره متوسطه

و آن را عامل اصلی بی‌علاقگی دانش‌آموزان و افت تحصیلی در این درس می‌دانند، زیاد نیست. «نگارنده، کتاب‌های درسی تاریخ مدارس بعضی از کشورها را مطالعه و ملاحظه کرده و همواره با این واقعیت شگفت‌انگیز روبه‌رو شده‌ام که حجم آن کتاب‌ها، چندین برابر حجم کتاب‌های درسی تاریخ در کشور ماست. حال آنکه قدمت تاریخ ما چند برابر آن‌ها و غنای فرهنگ و تمدن ایرانی و اسلامی بیش از آن است که نیاز به یادآوری داشته باشد.» (خیراندیش، ۱۳۷۹: ۲)

در هر حال با توجه به همگانی بودن درس تاریخ و ارتباط ویژه‌اش با سایر علوم، لازم است در تغییرات کتاب‌های درسی تاریخ دقت و تأمل بیشتری صورت گیرد.

محتوای کتاب‌های درسی تاریخ

در برخی از کشورها از جمله انگلستان در آموزش تاریخ در مدرسه‌ها سعی می‌شود، دانش‌آموزان تفکر انتقادی پیدا کنند و نسبت به مندرجات کتاب‌های تاریخ حساس شوند، آن‌ها را نقد کنند و بگویند که با کدام نظریه و کتاب‌ها بیشتر موافقت (کول اوایل، ۱۳۸۳: ۶)

اما در کشور ما، اگر تاریخ تعلیم‌وتربیت در حوزه تحول برنامه‌های درسی را در ۵۰ سال اخیر مطالعه کنیم، می‌بینیم که دیدگاه جزئی‌نگری برخاسته از نگرش رفتارگرایی در تعلیم‌وتربیت، در برنامه‌ریزی درسی ما رسوخ کرده است... در مقابل این دیدگاه، ما از دهه ۶۰ میلادی به این طرف، شاهد ظهور و توسعه دیدگاه دیگری در تعلیم‌وتربیت هستیم که به دیدگاه «فرآیندمدار» شهرت یافته است. در این دیدگاه گفته می‌شود، به جای انتقال انبوه گسترده‌ای از مفاهیم جزئی، بهتر است کلیات را به دانش‌آموزان عرضه کنیم، راه‌های بهتر یادگیری را به آنان آموزش دهیم، و پژوهش و حل مسئله را به آنان بیاموزیم؛ زیرا عصر ما عصر انفجار دانش است... ما باید کوشش کنیم تا در نحوه آموزش و یادگیری تاریخ، از همان دوره ابتدایی تحول ایجاد کنیم. دانش‌آموزان ما باید از دوره ابتدایی با روش‌های تحقیق و حل مسئله آشنا شوند. (احمدی، ۱۳۸۰: ۹ و ۱۰)

چه اصولی بر انتخاب محتوای کتاب‌های درسی تاریخ کشور ما حاکم است؟

در پاسخ به سؤال فوق و در مراحل برنامه‌ریزی، تألیف و تدریس، شایسته است این نکات مورد

امام‌مقایسه کتاب‌های

درسی تاریخ در

ایران با کشورهای

دیگر نشان می‌دهد

که حجم مطالب

کتاب‌های درسی در

ایران، آنچنان که در

مورد آن بزرگ‌نمایی

می‌شود و آن را عامل

اصلی بی‌علاقگی

دانش‌آموزان و افت

تحصیلی در این درس

می‌دانند، زیاد نیست

توجه قرار گیرند:

۱. نگاه متعادل و متوازن به تاریخ ایران، قبل و بعد از اسلام، از قدیمی‌ترین دوران تا عصر حاضر؛
 ۲. نگاه جامع به تاریخ و توجه به اسلامیت و ایرانی‌ت و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری متقابل آن‌ها؛
 ۳. رعایت انصاف و واقع‌بینی در بیان تجزیه‌وتحلیل پدیده‌ها و حوادث تاریخی؛
 ۴. بازشناسی و بازشناساندن هویت ایرانی بر مبنای مؤلفه‌های ایران و اسلام با توجه به شرایط عصر حاضر، به‌عنوان یک هویت واحد؛
 ۵. پرورش روحیه اعتمادبه‌نفس، عزت نفس، استقلال‌طلبی و تقویت روحیه افتخار به ایرانی و مسلمان بودن و نیز آماده کردن آنان برای دفاع از میهن اسلامی؛
 ۶. تبیین جایگاه فرهنگ و تمدن ایران در فرهنگ و تمدن جهان؛
 ۷. تقویت روحیه ارج گذاشتن به میراث فرهنگی، هنری، تاریخی و پاسداری از نمادهای اسلامی-ایرانی؛
 ۸. تقویت بینش تاریخی دانش‌آموزان نسبت به مسائل ایران و جهان و توانایی تبیین علمی عوامل کامیابی‌ها و ناکامی‌های بزرگ تاریخی؛
 ۹. شناخت و تقویت فرهنگ و آداب و سنن جامعه ایران اسلامی؛
 ۱۰. پرورش روحیه وحدت و اتحاد اسلامی بین ایرانیان و سایر مسلمانان، و حمایت از حق طلبان، عدالت‌خواهان، مظلومان و تقویت روحیه مبارزه با مستکبران و ستمکاران براساس ارزش‌های اسلامی؛
 ۱۱. توجه و احترام به شاخه‌های گوناگون فرهنگ ملت ایران برای تقویت همبستگی ملی؛
 ۱۲. تبیین فرهنگ اهل بیت(ع) و تقویت آن به‌عنوان یکی از عوامل تعمیق هویت ایرانی اسلامی و محور وحدت اسلامی؛
 ۱۳. تبیین و تحلیل انقلاب اسلامی و ریشه‌های تاریخی و تأثیر جهانی آن؛
 ۱۴. طرح و تدوین متعادل تاریخ‌سیاسی-اجتماعی و تمدنی ایران؛
 ۱۵. تعمیق آشنایی با شخصیت‌های مهم و تاریخ‌ساز، با تأکید بر مفاخر ملی. (جوادیان، ۱۳۸۵: ۴۳ - ۴۰)
- «من در حال حاضر می‌بینم که کتاب‌های تاریخی ما سرشار از مفاهیم جزئی فراوان است و آن وقت دانش‌آموزان ما با این شیوه‌های سنتی تدریس

مجبور می‌شوند تمام این مفاهیم را حفظ کنند. این عملاً موجب شده است تا ما در این دروس با نوعی اُفت تحصیلی مواجه شویم... مسئله مهم در این جا، رویکرد ما در طراحی برنامه‌های درسی تاریخ است که باید تغییر کند. بعضی به جای ارائه انبوه مطالب، با شیوه‌های فرایندمحور، محتوای تاریخی را به گونه‌ای عرضه می‌کنند که دانش‌آموزان اولاً تاریخ را در یک بستر فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مربوط به هر زمان به‌طور فراگیر می‌آموزند و ثانیاً در جریان آموزش و یادگیری تاریخ، به شیوه حل مسئله و نگاه پژوهشی مشغول تحقیق، جمع‌آوری اطلاعات، تفسیر و تحلیل اطلاعات می‌شوند تا از گذشته چراغی برای حرکت در مسیر حال و آینده ساخته شود. ما باید در شیوه برنامه‌ریزی و تدریس تاریخ انقلاب ایجاد کنیم. مادر بررسی کتاب‌های تاریخی سایر کشورها، ملاحظه می‌کنیم که اولاً به برجسته‌سازی مفاهیم، حوادث و مسائل عمده تاریخی پرداخته‌اند و این کوشش‌ها صورت می‌گیرد تا دانش‌آموزان از طریق تفکر، تفحص درباره رخدادهای تاریخی اظهار نظر و به‌صورت گروهی با هم بحث کنند. ثانیاً: در آموزش و یادگیری تاریخی از روش‌های نمایشی، ایفای نقش، بازدید از مکان‌های تاریخی مثل موزه‌ها، آثار تاریخی و همچنین آثار پژوهشی در مورد فرهنگ مردم در طول تاریخ و مواردی از این‌گونه استفاده می‌شود.» (احمدی، ۱۳۸۰: ۹)

بنابراین مناسب است هنگام بازنگری کتاب‌های درسی تاریخ، مزایای فعلی آن را حفظ کرد و در تطبیق اهداف آن با نیازهای روز کوشید و از شیوه‌ای برای تألیف کتاب سود برد که آموزش را آسان کند و بازدهی را بالا ببرد. با احتساب این ویژگی‌ها، محتوای جدید کتاب‌ها باید مانند مینیاتور پیچیده و جذاب باشد که مانع دل‌کنند بیننده از آن شود و در عین حال، وی را به تفکر و تعمق وادارد. (زائری، ۱۳۸۷: ۴۲)

شکل ظاهری کتاب‌های درسی تاریخ نیز از عوامل تأثیرگذار بر نگرش دانش‌آموزان به این درس محسوب می‌شود و این نکته در بیشتر کشورهای جهان مورد توجه قرار می‌گیرد. «برای مثال در کتاب‌های تاریخ کشور سوئیس شاهد بخش‌هایی از زندگانی خصوصی بزرگان تاریخ، سخنان افراد مشهور و عکس‌های زیبا هستیم که همگی نیز در کادربندی‌های رنگی قرار داده شده‌اند. مثلاً سخنان یا بخش‌هایی از سخنرانی‌های افرادی چون هیتلر، چرچیل، گاندی و غیره در کادربندی‌های رنگی در کتاب و متناسب با موضوع مورد بحث، خودنمایی می‌کنند.

نکته مهم دیگری که در کتاب‌های درسی سوئیس جلب توجه می‌کند ارائه یک نامه، قرارداد و یا عهدنامه است؛ گاهی اوقات نیز شاهد تصویر سند هستیم که در کتاب به چاپ رسیده که این ابتکار، خود باعث یادگیری بهتر مفاد آن قرارداد یا عهدنامه می‌شود.» (رامبد، ۱۳۷۹: ۲۷)

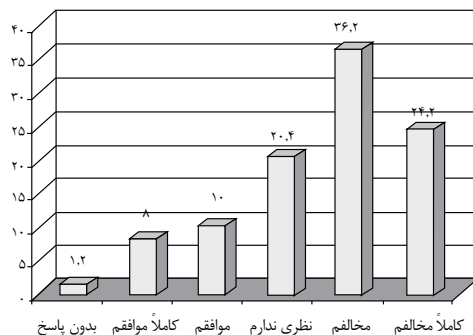
بنابراین تردید نیست که یکی از عوامل مؤثر در نوع قضاوت دانش‌آموزان نسبت به درس تاریخ و چگونگی نگرش آن‌ها به این درس «کتاب درسی» است. برای بررسی نوع نگرش دانش‌آموزان به کتاب‌های درسی تاریخ، سه سؤال در پرسش‌نامه این پژوهش طرح گردیده و بین یک نمونه ۵۰۰ نفری از دانش‌آموزان توزیع کردیم.

سؤال ۱: آیا بین شکل ظاهری، حجم و محتوای کتاب درسی تاریخ با نوع نگرش دانش‌آموزان به این درس رابطه‌ای وجود دارد؟
پاسخ‌های دانش‌آموزان به این سؤال در جدول شماره ۱ آمده است:

جدول ۱. فراوانی و درصد پاسخ‌های داده شده به این سؤال

سؤال ۳۰	تعداد	درصد
بدون پاسخ	۶	۱/۲
کاملاً مخالفم	۱۲۱	۲۴/۲
مخالفم	۱۸۱	۳۶/۲
نظری ندارم	۱۰۲	۲۰/۴
موافقم	۵۰	۱۰
کاملاً موافقم	۴۰	۸
جمع	۵۰۰	۱۰۰

طبق جدول فوق پاسخ‌گویان نسبت به این مسئله که شکل ظاهری کتاب و استفاده از عکس، نمودار و نقشه، در یادگیری بیشتر تاریخ به آنان کمک می‌کند نظر موافق داشتند. (نمودار شماره ۱)



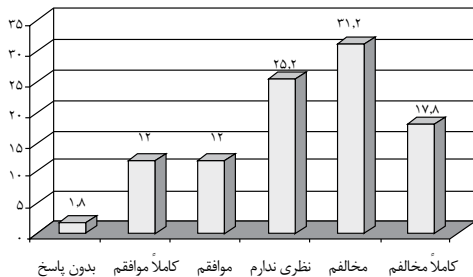
سؤال ۲. آیا انصاف و عدالت در بیان وقایع تاریخی در کتاب‌های درسی رعایت شده است؟

پاسخ‌های دانش‌آموزان به این سؤال در جدول شماره ۲ آمده است:

جدول ۲. فراوانی و درصد پاسخ‌های داده شده به این سؤال

سؤال ۳۲	تعداد	درصد
بدون پاسخ	۷	۱/۴
کاملاً موافقم	۶۹	۱۳/۸
موافقم	۹۲	۱۸/۴
نظری ندارم	۱۸۳	۳۶/۶
مخالفم	۱۰۷	۲۱/۴
کاملاً مخالفم	۴۲	۸/۴
جمع	۵۰۰	۱۰۰

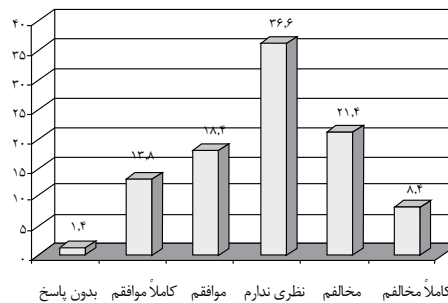
طبق جدول فوق مطالعه کتاب درسی تاریخ باعث علاقه‌مندی به انقلاب اسلامی ایران نشده و به سوالات و ابهامات دانش‌آموزان پیرامون وقایع انقلاب پاسخ نمی‌دهد. این سؤال ۴۹ درصد مخالف و ۲۵/۲ درصد بی‌نظر دارد. (نمودار شماره ۳)



بنابراین براساس یافته‌های این پژوهش لزوم بازنگری در شکل و محتوای کتاب‌های درسی تاریخ و رعایت اعتدال و انصاف در بررسی وقایع و حوادث تاریخی با در نظر گرفتن علایق و نگرش‌های دانش‌آموزان، در برنامه‌ریزی درس تاریخ و تهیه محتوا مورد توجه جدی قرار گیرد.

طبق جدول فوق دانش‌آموزان، در پاسخ به این سؤال که آیا در کتاب‌های درسی تاریخ، در بیان وقایع تاریخی انصاف و اعتدال رعایت شده است، ۳۶/۶ درصد بی‌نظر ۳۲/۲ درصد موافق و ۲۹/۸ درصد مخالف بوده‌اند. (نمودار شماره ۲)

فراوانی و درصد پاسخ‌های داده شده به این گویه



سؤال ۳. آیا مطالعه کتاب‌های درسی تاریخ باعث علاقه‌مندی به انقلاب اسلامی ایران شده و به سوالات و ابهامات دانش‌آموزان پیرامون وقایع انقلاب پاسخ داده است؟

پاسخ‌های دانش‌آموزان به این سؤال در جدول شماره ۳ آمده است:

جدول ۳. فراوانی و درصد پاسخ‌های داده شده به این سؤال

سؤال ۳۹	تعداد	درصد
بدون پاسخ	۹	۱/۸
کاملاً موافقم	۶۰	۱۲
موافقم	۶۰	۱۲
نظری ندارم	۱۲۶	۲۵/۲
مخالفم	۱۵۶	۳۱/۲
کاملاً مخالفم	۸۹	۱۷/۸
جمع	۵۰۰	۱۰۰

بی‌نوشت

1. Col ovi I

منابع

- آرام، محمدباقر؛ درآمدی بر روش تدریس تاریخ، رشد آموزش تاریخ، سال دوم، شماره ۳، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، پاییز ۱۳۷۹.
- احمدی، غلامعلی؛ «هنوز در آغاز راه هستیم»، رشد آموزش تاریخ، سال دوم، شماره ۵، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، بهار ۱۳۸۰.
- افضلان، فریده؛ دانش‌آموزان و تاریخ، رشد آموزش تاریخ، دوره ششم، شماره ۱۹، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، تابستان ۱۳۸۴.
- اوپنهام، ا. ن. ۱، طرح پرسشنامه و سنجش نگرش‌ها، ترجمه مرضیه کریم‌نیا، تهران: انتشارات سمت، ۱۹۲۴.
- جوادیان، مسعود؛ چگونگی تبیین نگرش تاریخی در برنامه‌ها و کتاب‌های درسی وزارت آموزش و پرورش، رشد آموزش تاریخ، دوره هشتم، شماره ۲۴، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، پاییز ۱۳۸۵.
- خیراندیش، عبدالرسول؛ درس تاریخ و معلمان آن در قرن نیروی انسانی، رشد آموزش تاریخ، سال دوم، شماره ۴، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، زمستان، ۱۳۷۹.
- دلاور، علی؛ روش تحقیق در روان‌شناسی اجتماعی و علوم تربیتی (ویرایش سوم)، چاپ پانزدهم، تهران: نشر ویرایش، ۱۳۸۳.
- رامبد، آیدا؛ درس تاریخ در کشور سوئیس، رشد آموزش تاریخ، سال دوم، شماره ۴، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، زمستان ۱۳۸۷.
- زاتری، غلامرضا؛ طرحی برای آموزش تاریخ، رشد آموزش تاریخ، دوره دهم، شماره ۳۲، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، پاییز ۱۳۸۷.
- کولویل، یان و گلار؛ آموزش تاریخ در انگلستان، رشد آموزش تاریخ، دوره ۶، شماره ۱۷، تهران: دفتر انتشارات کمک‌آموزشی، زمستان ۱۳۸۳.

دهقانان بعد از ورود اسلام به ایران

الهه درگاهی

مدرس دانشگاه علمی-کاربردی، دهلران

پیشدادی بود. مسعودی در کتاب «مروج الذهب» خود می‌گوید که [ویکرد] نخستین کسی بود که رسم دهقانی آورد. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۲۷۸). اما بعضی دیگر از منابع منوچهر را بنیان‌گذار نظام دهقانی می‌دانند. (ابن اثیر، ج ۱، ۱۳۷۴: ۱۸۶).

نقش دهقانان در ایران پیش از اسلام

از دوره‌های هخامنشیان و اشکانیان گزارش و نشانه‌های مشخصی که دال بر حضور و مشارکت دهقانان در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی باشد در دست نیست. اگرچه زراعت و کشاورزی جزء لاینفک زندگی ایرانیان از اعصار قدیم تا امروز بوده است اما اساساً دهقانان به‌عنوان یک طبقه اجتماعی و دارای اهمیت از دوره ساسانی و به‌ویژه بعد از اصلاحات ارضی در دوره خسرو انوشیروان اهمیت یافتند. خسرو انوشیروان برای کاهش قدرت نجبا و اشراف درجه اول دست به اصلاحاتی زد که طی آن طبقه‌های به‌عنوان نجبای درجه دوم به‌وجود آمد. طبقه‌بندی اشرافیت در دوره ساسانی به این صورت بود:

۱. خاندان پادشاهی
۲. واسپوهران
۳. وزرگان
۴. آزادان (دهقانان)

همان‌طور که می‌بینیم، دهقانان جزء طبقه آخر محسوب می‌شدند. در کارنامه اردشیر بابکان «آزادان» با «دهقانان» یکی دانسته شده‌اند. (دریایی، ۱۳۸۳: ۳۱) این نجبای درجه دوم که به آنان کدخدایان نیز می‌گفتند اقتدارشان منوط به اداره امور محلی بود که از طریق ارث به آن‌ها رسیده بود؛ در واقع ارتباط‌دهنده بین روستاییان و حکومت مرکزی بودند. قباد، در دوران پادشاهی خود، برای کاستن از قدرت اشراف و نجبای درجه اول که در زمان او به اوج قدرت رسیده بودند به مزدک و آیین او گرایش پیدا کرد که این عمل او باعث شد تا موقعیت دهقانان در دوره او در جریان هم‌کاری با دربار تحکیم یابد. در واقع قباد در مقابله با نجبای قدیمی از حمایت گسترده قشر وسیعی از آزادان برخوردار شد. بدین ترتیب اینان تکیه‌گاه قباد

مقدمه

ورود اسلام به ایران و سقوط سلسله ساسانی یک نقطه عطف مهم در تاریخ ایران محسوب می‌شود زیرا مبدأ تحولات اساسی گردید. در این فرایند، اگرچه طبقات مختلف اجتماع هرکدام سعی در گرفتن قدرت از دست‌رفته خود داشت، اما دهقانان که از اشراف و نجبای درجه دوم محسوب می‌شدند رویه‌ای متفاوت از دیگر گروه‌های اجتماعی در پیش گرفتند، به این معنا که با کشته شدن یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی و گسترش فتوحات مسلمانان در ایران، دهقانان تصمیم به صلح و مذاکره با مسلمانان گرفتند. در این مقاله با این فرض که دهقانان توانستند در تحولات اجتماعی ناشی از ورود اسلام به ایران نقش داشته و موقعیت خود را حفظ کنند به جایگاه، اهداف و نقش آنان در این زمینه خواهیم پرداخت.

کلیدواژه‌ها: دهقانان، اسلام، ایران، ورود اسلام به ایران

وجه تسمیه و معنی لغوی دهقان

واژه فارسی دهقان معرب کلمه پهلوی دهگان است (dehgan) که قدیمی‌تر آن به‌صورت دهیگان (deahigan) از واژه دهیو به‌معنای صاحب ده (سرزمین و کشور) است که بعدها معنی روستا پیدا کرده است. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۶۳؛ کلیما، ۱۳۵۹: ۸۷؛ آبادی، ۱۳۵۶: ۷۰-۷۴ و صفا، ۱۳۲۶: ۳۹ و ۴۰)

معنی واژه دهقان در کتاب‌های مورخان اسلامی به صورت‌های مختلف آمده است. در کتاب «مجم‌التواریخ و القصص» دهقان به‌معنی رئیس و صاحب اراضی و ضیاع است. معانی دیگر آن عبارت است از مالک زمین، نژاد ایرانی، راوی سخن، کشاورز و بزرگ زردشتی. (حاکمی، ۱۳۵۷: ۳۷-۲۳)

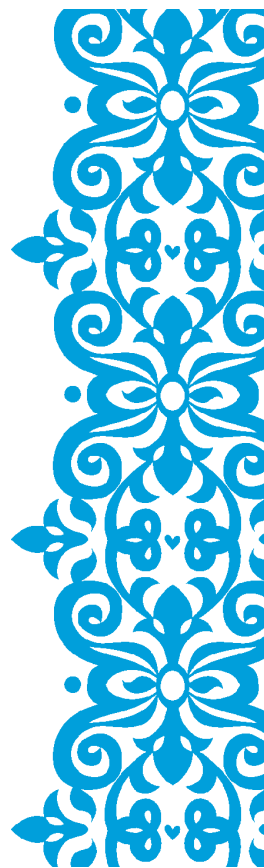
کلمات دهیخدا و کدخدا مترادف با کلمه دهقان هستند. دهقانان را به دوره اساطیر ایرانی منسوب کرده‌اند. در کتب زردشتی و آثار دوران اسلامی طبقه دهقان و نسبت آن را به ویکرد (wekord) برادر هوشنگ‌شاه افسانه‌ای می‌رسانند که نخستین شاه

تسلط مسلمانان بر ایران بیشتر ظاهر شد.

عملکرد دهقانان در آستانه ورود اسلام به ایران

با فروپاشی شاهنشاهی ساسانی (۶۵۱ م) و تصرف بسیاری از نقاط ایران توسط مسلمانان که به از بین رفتن نجبای طراز اول ساسانی انجامید دهقانان نقش سیاسی-اجتماعی عمده‌ای در تعیین سرنوشت ناحیه یا شهر و روستای خود

در مبارزه با اشراف شدند و موجبات رجحان و برتری خود را در دوره انوشیروان فراهم آوردند. به طوری که در حکومت خسرو انوشیروان قدرت آنان تحکیم یافت و آنان مأمور گردآوری خراج شدند و به‌مثابه کارداران انوشیروان عمل می‌کردند. این دهقانان تا پایان دوره سلطنت خسرو پرویز (۶۲۸-۵۹۰ م) در دهکده‌ها می‌زیستند و املاک زراعی آنان در مقایسه با املاک نجبای درجه اول زمین‌دار (وسپوهران) چندان وسعت نداشت. به‌نظر می‌رسد



برعهده گرفتند. این طبقه اجتماعی به‌عنوان بازماندگان نظام اداری و دیوانی عصر ساسانی در برخورد خود با مهاجمان مسلمان ابتدا دو رویه را در پیش گرفتند. بدین ترتیب که گروهی از آن‌ها به فکر مقابله با مسلمانان افتادند و گروهی دیگر به تعامل و همکاری با آنان پرداختند. اما همان گروهی هم که به فکر مقابله افتادند به تدریج تغییر عقیده داده و رویه همکاری با اعراب مسلمان را در پیش گرفتند. بنابراین در کل می‌توان گفت که عملکرد دهقانان در ورود اسلام و برخورد با مسلمانان تعامل و همکاری بوده است.

که وظیفه اصلی آنان جمع‌آوری مالیات بوده است. (پیگولوسکایا، ۱۳۷۲: ۳۰۶)
در واقع شاه آنان را حمایت می‌کرد و زمین و پول و کمک‌های دیگر در اختیار آن‌ها می‌گذاشت؛ بنابراین آنان هم طرفدار شاه می‌شدند و در صورتی که لازم می‌شد به او از لحاظ نظامی نیز یاری می‌رساندند. (ابن بلخی، ۱۳۷۷: ۳۷؛ بلعمی، ۱۳۴۷: ۳۴۵)، در اواخر عهد ساسانی بیشتر زمین‌های حاصلخیز به دهقانان تعلق داشت و آنان از بسیاری جهات هسته و پایه ملت را تشکیل می‌دادند. اهمیت دهقان‌ها بعدها، به‌ویژه هنگام

اولین واکنش دو گروه دهقانی به هنگام مشاهده هجوم مسلمانان، پناهنده شدن به دژها و قلعه‌هایی بود که در اختیار داشتند. (دینوری، ۱۳۶۴: ۱۴۵)

از مهم‌ترین نقاطی که آن‌ها در برابر سپاه اسلام مقاومت کردند می‌توان به شهرهای تیسفون، دسکره (شهرکی نزدیک دجله)، دشت میشان، سوق‌الاهواز و شوش اشاره کرد. دهقانان این شهرها بعد از مقاومتی که در برابر مسلمانان انجام دادند کشته شدند اما گروهی از دهقانان که به فکر مذاکره و تسلیم افتادند با پرداخت جزیه و خراج جزئی از خلافت اسلامی شدند. این وقایع ابتدا در ناحیه عراق (بین‌النهرین) اتفاق افتاد و باعث شد تا در دیگر ایالات ایران نیز همین رویه پیش رود. (طبری، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۸۳۰، ۱۸۰۶، ۱۸۰۳)

در واقع دهقانی که تسلیم شدند املاک خود را از آسیب نگه داشتند و توانستند حتی مقام و مذهب خود را همچنان حفظ کنند، مانند دهقان زوایی که در عراق با عروقه‌بن زیدالخطل طایبی صلح کرد. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۲) یا بسطام، دهقان برس که با بنی‌زهره پیمان بست که برای سپاه او پلی بسازد. شیرزاد دهقان ساباط، روستایی نزدیک مداین، نیز توانسته بود صد هزار کشاورز را از جنگ با مسلمانان بر حذر دارد. (گردیزی، ۱۳۶۴: ۱۰۲ و دینوری، ۱۳۶۴: ۱۶۰)

در نبرد معروف جسر (پل) یک‌جا گروهی از دهقانان پلی ساختند تا سپاه ابوعبیده ثقفی بتواند به راحتی از آن عبور کند و به خاک ایران بتازد. (مسعودی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۶۱۵)

همچنین دهقانان انبار در سال ۱۶ هجری به سعدبن ابی‌وقاص نامه نوشتند و از او خواستند نه‌ری برایشان حفر کند که این‌کار به دلیل وجود صخره‌های بزرگ بر سر راه صورت نگرفت. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۸) از طرف دیگر سعد از دهقانان خواست که اسلام بیاورند یا جزیه بدهند که آنان جزیه دادن را پذیرفتند. (طبری، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۸۰۷)

هنگامی که یزدگرد در حال فرار از این شهر به آن شهر بود از دهقانان اصفهان، کرمان و سپس مرو کمک خواست ولی آن‌ها درخواست او را رد کردند چون می‌دانستند سقوط او قریب‌الوقوع است. می‌توان گفت کمک خواستن یزدگرد از دهقانان علاوه بر اثبات قدرت نظامی دهقانان نشان از پیشرفت جایگاه اجتماعی و بسط نفوذ آنان در دوره سقوط ساسانیان دارد. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۷۰)

در واقع دهقانان، با آینده‌نگری، هم جان و مال خود و هم بسیاری از ساکنان منطقه را از آسیب دور نگه داشتند. چون با اسلام‌پذیری آنان بسیاری از پیروان آنان نیز به اسلام پیوستند.

دهقانانی که با مسلمانان از در تعامل وارد شدند خود به دو گروه تقسیم می‌شدند. یک گروه با بستن عهدنامه صلح با مسلمانان زمین‌های خود را حفظ کردند، خراج پرداختند و به آئین زردشت پایبند ماندند. این گروه از اهل ذمه به حساب می‌آمدند. گروه دیگر دین اسلام را پذیرفتند و دین زردشتی را به‌طور رسمی کنار گذاشتند، لذا تخفیف‌های زیادی شامل حالشان شد. آن‌ها به جای دادن خراج و جزیه، عُشر، یعنی یک‌دهم محصول خود را به دولت اسلامی می‌پرداختند. (یعقوبی، ۱۳۴۳، ج ۲: ۴۱)

در واقع دهقانان در این دوره تعامل با حکام عرب را بهترین و تنهاترین راه برای حفظ موجودیت خود تشخیص دادند.

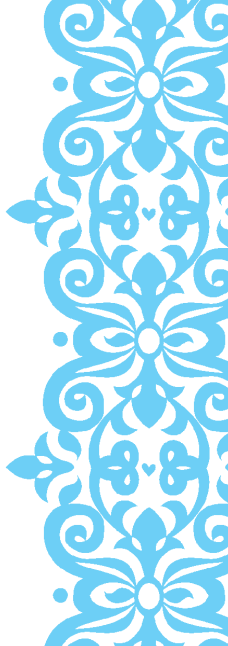
بلاذری یکی از علل گرایش دهقانان به دین اسلام را این می‌داند که در ایران قبل از اسلام پرداخت مالیات سرانه یا همان (جزیه) نشانه حقارت و ضعف تلقی می‌گشت و معمولاً ویژه طبقات پایین جامعه بود. به همین دلیل در دوره اسلامی بسیاری از دهقانان مسلمان شدند زیرا قبول اسلام موجب معافیت آنان از مالیات سرانه (جزیه) می‌شد. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۸) در واقع کنار آمدن با مسلمانان و ایجاد ارتباط سیاسی با آنان هدف اکثریت دهقانان بود، به‌ویژه که مسلمانان نیز بعد از فتح سرزمین‌ها، به دلیل عدم تجربه در اداره امور سرزمین‌های فتح شده نیاز به کسانی داشتند که در این امر از جمله در گردآوری خراج دستی توانا و تجربه لازم را داشته باشند. بنابراین با توجه به اینکه دهقانان در دوره ساسانی اداره امور محلی و کشاورزی و گردآوری مالیات را بر عهده داشتند بهترین کسانی بودند که می‌توانستند در این امر به اعراب مسلمان کمک کنند. در واقع نیاز متقابل این دو گروه (دهقانان - مسلمانان) باعث شد تا با هم به همکاری بپردازند.

دهقانان در تعیین مقدار خراج و نوع محصولی که مشمول مالیات می‌شد و همچنین در جمع‌آوری خراج، نگهداری راه‌ها، پل‌ها و کشت و زرع راهنمای اعراب در طول فتوحات بودند. (طبری، ۱۳۶۳، ج ۵: ۱۸۳۶ و تفضلی، ۱۳۸۵: ۴۵)

خلفا مقدار پرداخت جزیه را براساس اطلاعات دهقانان مقرر می‌نمودند. (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۷۱)



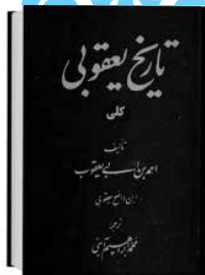
**قباد، در دوران
پادشاهی خود، برای
کاستن از قدرت
اشراف و نجبای درجه
اول که در زمان او
به اوج قدرت رسیده
بودند به مزدک و آیین
او گرایش پیدا کرد**



اشرس بن عبدالله سلمی حاکم خراسان در زمان هشام بن عبدالملک بر دهقانان ایرانی وارد می‌شد (همان: ۳۱۸) اما در کل باید گفت که امویان از دهقانان در کارهای مالی و اداری خود بهره می‌گرفتند هر چند که آنان از اعراب بیشتر بهره می‌بردند.

آنان بی‌نیاز از کمک دهقانان نبودند، مثلاً در سال ۸۶ هـ قتیبه بن مسلم باهلی با دهقانان بلخ صلح کرد. (همان: ۳۰۶؛ طبری، ۱۳۶۳، ج ۹: ۳۹۲۸-۳۸۵۳) از منابع چنین برمی‌آید که در اوایل دوره اسلامی بعضی از دهقانان به‌ویژه در شرق ایران تقریباً از زندگی مرفهی برخوردار بودند و حتی نقش فرمانروایان محلی را داشتند. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۷۳)

دهقانان جدا از اهمیت اجتماعی و سیاسی که داشتند، نقش فرهنگی مهمی نیز ایفا می‌کردند. آنان با پذیرفتن اسلام در موقعیت رهبری اجتماعی خود باقی ماندند و این موجب شد تا فرهنگ ایرانی همچنان پایدار باقی بماند. دهقانان همچنان کارکرد گذشته خود را حفظ کردند، در نتیجه عقاید و افکار ایرانی را در خاندان‌های خود نگاه داشتند و داستان‌های ایرانی و آداب و رسوم آن‌را حفظ کردند. توسط آنان بود که این فرهنگ سینه به سینه به نسل‌های بعد منتقل شد. آنان حتی دسته یا گروه دانشمند و فرزانه مملکت را تشکیل می‌دادند. (صدیقی، ۱۳۷۵: ۹۶ و ۹۷). فردوسی شاعر بزرگ خود دهقان‌زاده بود. همچنین سلمان فارسی از اینکه پدرش دهقان بود افتخار می‌کرد و در روایتی خود را دهقان‌زاده‌ای از جی اصفهان می‌دانست. (مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۲۴۲) دهقانان از همان قرن اول هجری و استقرار یافتن حکومت مسلمانان در مناطق مختلف ایران، به دارالخلافه‌ها و دارالاماره‌ها به‌عنوان دانشمندان و خردمندانی که از تاریخ و فرهنگ ایران آگاه بودند راه یافتند، چنانچه در قرن دوم، در عصر حکومت عباسیان، در ایران خاندان‌های دهقان‌زاده، مانند خاندان‌های برمکیان، در عرصه سیاسی و اجتماعی و خاندان‌های نوختی در عرصه فرهنگی و دینی توانستند تا چندین قرن نفوذ داشته باشند؛ چنان‌که ابن حوقل، جغرافیدان سده چهارم، می‌نویسد که در فارس آتشکده‌های فراوان وجود دارد و زردشتیان بسیاری هنوز آداب و رسوم خود را حفظ کرده‌اند و خاندان‌های قدیمی را پاس می‌دارند. (ابن حوقل، ۱۳۶۶: ۵۹). این امر نشان می‌دهد که تا قرن



در ایران خاندان‌های دهقان‌زاده مانند خاندان‌های برمکیان در عرصه سیاسی و اجتماعی و خاندان‌های نوختی در عرصه فرهنگی و دینی توانستند تا چندین قرن نفوذ داشته باشند

از نخستین کارهای سعد بن ابی وقاص، فاتح قادیسیه، این بود که دهقانان را گرد آورد و آن‌ها را به آنچه در گذشته بر عهده داشتند متعهد ساخت. یعنی به آن‌ها گفت که همچنان به کار و انجام وظایف خود ادامه دهند. (محمدی، ۱۳۵۶: ۱۰۴) عمر نیز، وقتی ناحیه سواد (عراق) را فتح نمود مردمان آن را بر سرزمین‌های خود باقی گذاشت و برای هر شخص جزیه‌ای مقرر نمود و بر زمین آن‌ها نیز خراج نهاد ولی زمین‌ها را بخش نکرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۷۷-۷۱) این اقدام او تأثیر زیادی در تصرف دیگر سرزمین‌ها داشت و باعث شد تا هر منطقه‌ای که دهقان یا مرزبان آن با مسلمانان صلح می‌کرد اجازه می‌یافت مالک اموال خود باشد و تنها جزیه و خراج بپردازد.

در زمان خلافت حضرت علی (ع) دهقانان صاحب‌استر را که ثروتمندتر بودند ۴۸ درهم، مردم میانه و متوسط را ۲۴ درهم و بزرگان و سایر مردم را ۱۲ درهم جزیه بستند. (محمدی، ۱۳۵۶: ۳۳) این نشان‌دهنده این است که دهقانان از اهمیت زیادتری نسبت به دیگر گروه‌های جامعه برخوردار بودند. در دوران اسلامی عنوان دهقان برای همه طبقات اشراف و نجباب ایرانی به‌کار گرفته می‌شد و عنوان «اهل البیوتات و العظام و الاشراف» ترجمه عنوان‌های فارسی واسپوهران، بزرگان و آزادان است. البته این موضوع همیشه در کتاب‌های عربی با دقت رعایت نشده بلکه دودمان‌های قدیمی و بزرگ و اشراف ایرانی را هم با عنوان دهقان یاد کرده‌اند. (همان: ۳۹)

عنوان دهقان، به‌صورت گروه فرودست آزادان، در جامعه ساسانی به‌تدریج تغییر یافت و پس از فتح مسلمانان و از هم‌گسیختگی دستگاه طبقات اجتماعی ساسانی آزاده معنای ایرانی یافت. (تفضلی، ۱۳۸۵: ۷۳)

هر چند میان دهقانان و مسلمانان همکاری متقابل وجود داشت اما در مواقعی نیز دهقانان مورد ظلم و ستم حکام عرب قرار می‌گرفتند و این بیشتر در دوره اموی نمود یافت؛ مانند زمانی که دهقانان و موالی در شورش‌ها علیه حکومت اموی شرکت می‌کردند. این رویکرد آنان سبب می‌شد که مثلاً در زمان حجاج ابن یوسف ثقفی وقتی دجله طغیان کرد او تدبیری برای ساختن سد نیندیشید تا دهقانان را آزار دهد زیرا آن‌ها به همراهی با قیام ابن اشعث متهم بودند. (بلاذری، ۱۳۴۶: ۳۱۸) نمونه دیگر تحقییری است که از جانب

دهقانان با تدابیر خردمندانه خود در ابتدای ورود اسلام به ایران باعث شدند فرهنگ غنی ایران از بین نرود و بتواند پایدار و مستقل باقی بماند. همچنین باعث شدند زبان فارسی که بعد از ورود اسلام به ایران تا حد زیادی کمرنگ شده و در مقابل زبان و خط عربی به سرعت رواج یافته بود، از بین نرود و زبان فارسی هویت خود را حفظ کند

از بین نرود و بتواند پایدار و مستقل باقی بماند؛ همچنین باعث شدند زبان فارسی که بعد از ورود اسلام به ایران تا حد زیادی کمرنگ شده و در مقابل زبان و خط عربی به سرعت رواج یافته بود، از بین نرود و زبان فارسی هویت خود را حفظ کند. باید گفت که دهقانان در قرون اولیه اسلامی در تحولات سیاسی و قیام‌ها و شورش‌ها چندان دخالتی نمی‌کردند و بیشتر سعی آنان در امور شخصی چون کشاورزی و مسائل مربوط به آن و امور فرهنگی بوده است. سهم دهقانان در امور اجتماعی و فرهنگی، بیشتر از امور سیاسی بوده و شاید همین امر موجب شد که تا چندین قرن پایدار بمانند و نفوذ و تأثیر خود را داشته باشند.

چهارم هنوز دهقانان نفوذ و موقعیت خود را حفظ کرده بودند.

دهقانان سهم بسزایی در انتقال جشن‌ها و آیین‌های باستانی داشتند. آنان بنا بر رسوم باستانی در عید نوروز بر حسب توان خود به پادشاهان هدیه‌ای تقدیم می‌کردند و این روند را در دوره اسلامی نیز ادامه دادند. آنان به خلفا هدیه می‌دادند، هر چند که نخستین خلفا این هدیه‌ها را مطالبه نمی‌کردند، از جمله در زمان خلافت حضرت علی (ع) وقتی دهقانان هدیه نوروز را به وی تقدیم کردند دستور داد تا آن هدیه‌ها را جزء مالیات آن‌ها محسوب کنند. (اشیولر، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۸۲ و طبری، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۶۳۸ - ۱۶۳۰)

در زمان خلافت یزید بن عبدالملک اموی، عمرین هبیره ناحیه سواد را مساحی کرده و بر نخل‌ها و درختان خراج گزارد و این باعث شد تا به خراج گزاران زبان برساند. همچنین او بر دهقانان نیز خراج نهاد و آنچه در نوروز و مهرگان گرفته بود دوباره برقرار کرد. (محمدی، ۱۳۵۶: ۸۸)

همچنین در سال ۱۲۱ هـ. در جشن مهرگان، دهقانان بلخ برای اسدبن عبدالله هدیه‌هایی چون گوی طلا آوردند. (اشیولر، ۱۳۶۴، ج ۲: ۲۸۰)

بدین ترتیب دهقانان اسلام را پذیرفتند اما در تمام مدتی که در صحنه‌های اجتماعی ایران حضور داشتند نگاه‌دارنده اصلی سنن و داستان‌های کهن ایران بودند. این ویژگی چنان آشکار بود که واژه دهقان به غیر از مفهوم طبقاتی خود معنای اصیل و نژاده را با خود داشت، چنان‌که فردوسی در شعر خود این معنا را القا می‌کند:

از ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخن‌ها به کردار بازی بود

دهقانان با تدابیر خردمندانه خود در ابتدای ورود اسلام به ایران باعث شدند فرهنگ غنی ایران

منابع

۱. آبادی، محمد؛ هنر و مردم، ش ۱۷۹، ۱۳۵۶.
۲. ابن‌اثیر، عزالدین علی؛ کامل، (تاریخ بزرگ اسلام)، ترجمه محمدحسین روحانی، جلد اول، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۷۴.
۳. ابن‌بلخی؛ فارسنامه، به سعی و اهتمام و تصحیح گای لسترینج و رینولد الین نیکلسون، تهران: انتشارات دنیای کتاب، چاپ نهم، ۱۳۷۷.
۴. ابن‌حوقل؛ سفرنامه ابن‌حوقل، ترجمه و توضیح: دکتر جعفر شعار، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
۵. اشیولر، برتولد؛ تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه عبدالجواد فلاطوری، جلد دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۶. بلاذری، احمدبن یحیی؛ فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات سروش، چاپ دوم، ۱۳۶۴.
۷. بلاذری، احمدبن یحیی؛ فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۴۶.
۸. بلغمی، ابوعلی محمدبن محمد؛ تاریخ بلغمی، به تصحیح محمدتقی بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۷.
۹. پیگولوسکیا، و. ن؛ شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۱۰. تفضلی، احمد؛ جامعه ساسانی، سیاهیان، کاتبان، دبیران و دهقانان، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران: انتشارات نی، چاپ اول، ۱۳۸۵.
۱۱. جهمشیری، ابوعبدالله محمدبن عبدوس؛ الوزراء و الکتاب، ترجمه ابوالفضل طباطبایی، تهران: انتشارات تابان، چاپ اول، ۱۳۴۸.
۱۲. حاکمی، اسماعیل؛ معانی دهقان در زبان و ادب پارسی، سخن سال، ش ۱۲-۱، ۱۳۵۷.
۱۳. دینسوری، ابوحنیفه احمدبن داود؛ اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: انتشارات نی، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۱۴. دریایی، تورج؛ سقوط ساسانیان، (فاتحان خارجی، مقاومت داخلی و تصویر پایان جهان) ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینکلو، تهران: انتشارات تاریخ ایران، ۱۳۸۳.
۱۵. صدیقی، غلامحسین؛ جنبش‌های دینی ایران (در قرن‌های دوم و سوم هـ) تهران: انتشارات پازنگ، چاپ دوم، ۱۳۷۵.
۱۶. صفا، ذبیح‌الله؛ دهقانان، مجله آموزش و پرورش، سال ۲۲، ش ۱، ۱۳۳۶.
۱۷. طبری، محمدبن جریر؛ تاریخ طبری (تاریخ الرسل و الملوک) ترجمه ابوالقاسم پاینده؛ جلد پنجم و نهم، تهران: انتشارات اساطیر، چاپ دوم، بی‌تا.
۱۸. کلیما، اوتاکر؛ تاریخ جنبش‌های مزدکیان، ترجمه جهانگیر فکری ارشاد، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۹.
۱۹. گردیزی؛ زین‌الخبار، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، چاپ اول، ۱۳۶۴.
۲۰. بی‌نا؛ مجمل‌التواریخ و القصص، تصحیح ملک‌الشعرا بهار، تهران: بی‌نا، چاپ اول، بی‌تا.
۲۱. مسعودی، ابوالحسن علی‌بن حسین؛ فروج الذهب، ج اول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۵.
۲۲. محمدی ملابری، محمد؛ تاریخ و فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران: انتشارات تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
۲۳. یعقوبی، احمدبن ابی یحیی؛ تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، جلد ۲، تهران: انتشارات ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

بررسی منابع مطالعات

اصلاحات ارضی

دکتر فریدون شایسته
دانشگاه پیام نور، رشت

سابقه و پیشینه طرح اصلاحات ارضی در ایران

اندیشه انجام اصلاحات ارضی در ایران از بدو شکل‌گیری انقلاب مشروطه مطرح شد تا اینکه در دوره پهلوی دوم، تحت عنوان یکی از اصول اصلاحات موسوم به «انقلاب سفید» تحقق عملی یافت. این مسئله اولین بار از سوی یکی از رهبران فکری انقلاب مشروطه به نام **عبدالرحیم طالبوف تبریزی** مطرح شد. فکر تقسیم زمین بین دهقانان را در روستای ایده‌آلی خود به نام «بایسنقر» چنین بیان می‌کند: «مقرر شده است که به واسطه یک هیئت موثقه، اراضی مالکان ایران قیمت شود و آن‌ها را به تبعه تقسیم نمایند که در عرض سی سال هر کس سهم خرید قیمت خود را به ضمانت دولت ایران به صاحب ملک ادا کند» (جامی، ۱۳۶۴: ۱۵۲). برای دومین بار، حزب **اجتماعیون - عامیون**، یا حزب سوسیال دموکرات ایران، در دوره دوم مجلس شورای ملی، حل مسئله اراضی را در ایران به صورت تقسیم

مقدمه

دیدگاه‌های محققان داخلی و خارجی بیان‌گر این واقعیت است که اجرای برنامه اصلاحات ارضی در ایران، از سوی رئیس‌جمهور وقت آمریکا، جان اف کندی و حزب دموکرات آمریکا به شاه پیشنهاد و بر آن تأکید شد.

البته، محمدرضا پهلوی خود درصدد بود که با اجرای اصلاحات ارضی، حمایت روستاییان را نسبت به خود برانگیزد و مانع از پیوستن آنان به گروه‌های سیاسی مخالف گردد. با این حال، این سیاست، نتوانست به رژیم محمدرضا کمک کند، زیرا فرایند اصلاحات ارضی به حذف قدرت مالکان در روستاها از یک سو و ایجاد گروه‌های جدیدی چون: بانک‌داران و مقاطعه‌کاران از سوی دیگر کمک کرد که پیامد آن اضمحلال بنیه اقتصاد روستایی و افزایش مهاجرت به کلان‌شهرها گردید.

افزایش مهاجرت به کلان‌شهرها را می‌توان نقطه عطفی، از نظر ناکارآمدی و شکست، در اصلاحات ارضی دانست. محققان داخلی و خارجی که به دیدگاه‌های آنان در این تحقیق پرداخته‌ایم در دو نکته با هم اشتراک نظر دارند: یک نکته فشار آوردن آمریکا در انجام اصلاحات ارضی از سوی دولت کندی و دیگری پیامد این سیاست است.

کلیدواژه‌ها: اصلاحات ارضی، محمدرضا پهلوی، انقلاب سفید



از غندی دو عامل
یکی سیر قهقراپی
توانمندی مالی و
سیاسی مالکان
بزرگ و دیگری
شیوع قیام‌ها و
مبارزات روستایی و
دهقانی را به‌عنوان
عوامل مؤثر داخلی
مورد توجه قرار
داده است

زمین میان دهقانان و پرداخت وام دولتی به آنان مطرح کرد. این حزب اعلام داشت: «هر زارع باید مالک آن مقدار زمین باشد که می‌تواند کشت نماید و برای عملی شدن این منظور، معتدل‌ترین راه ذکر شده بود که هر یک از مالکین که بخواهد ملک خود را بفروشد، بانک کشاورزی حق تقدم را در خرید داشته باشد تا آن راه پس از خرید، بین کشاورزان تقسیم نماید و وجه آن را به اقساط از کشاورزان دریافت دارد. (همان) سومین بار این اندیشه در نهضت جنگل مطرح شد. **میرزا کوچک‌خان** اصلاحات را به این دلیل برای پیشبرد اهداف سیاسی خود ضروری دانست که: «نیروهای جنگل عمدتاً از دهقانان بودند و چون اهداف میرزا کوچک از تشکیل نهضت، انجام اصلاحاتی است که هدفش بهتر کردن شرایط زندگی دهقانان بود» این امر را مورد توجه قرار داده بود (هوگلاند، ۱۳۸۱: ۷۹). **علیرضا از غندی** اقدامات **رضاشاه** در دوره اقتدار خود، از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا شهریور ۱۳۲۰، را یکی از مراحل و سوابق انجام اصلاحات ارضی قلمداد کرده است و از این اقدامات تحت عنوان مبارزه علیه ملوک‌الطوایفی-زمین‌داری سنتی- سخن گفته است. (از غندی، ۱۳۷۹: ۱۶۹).

علیرغم این نظر، باید دانست که اقدامات رضاشاه در راستای مصادرهٔ املاک مالکان بزرگ بود و نمی‌توان از آن به‌عنوان یکی از ادوار طرح یا اجرای سیاست اصلاحات ارضی در ایران سخن گفت؛ زیرا مالکیت این زمین‌ها در اختیار شخص شاه قرار می‌گرفت و از این سیاست کم‌ترین سودی عاید کشاورزان نمی‌شد. **فوران** به درستی می‌نویسد که: «رضا شاه در زمین‌خواری شهرهٔ خاص و عام بود. زمین‌داران از روی اکراه یا ترس بخشی از املاک خود را به او پیشکش می‌کردند و رضاشاه از زمین‌های سایر نقاط کشور پیشکشی آن‌ها را جبران می‌کرد. تقریباً همه زمین‌های استان مازندران (زادگاه رضاشاه) و بخش‌های وسیعی از گیلان و گرگان، که مرکز تولید برنج ایران بود، به مالکیت خصوصی او درآمد، یعنی ۲۰۰ روستا با جمعیتی متجاوز از ۳۵۰۰۰ نفر در مالکیت او قرار گرفت.» (فوران، ۱۳۷۸: ۳۳۷). چهارمین مرحله از مراحل طرح اندیشهٔ اصلاحات ارضی را باید در بیانیه‌ها و درخواست‌های حزب تودهٔ ایران سراغ گرفت. حزب توده در نخستین کنفرانس ایالتی خود که در روز ۱۷ مهر

سال ۱۳۲۱ در تهران تشکیل شد، شعارها و خواسته‌های خود را در چهار محور مطرح ساخت: «در بند سوم خواستهٔ خود را تقسیم بلاعوض املاک خالصه و املاک اختصاصی رضاخان بین دهقانان، باز خرید املاک اربابی و تقسیم بلاعوض آن‌ها میان دهقانان طرح کردند. (جامی، ۱۳۶۴: ۱۵۷)

آخرین دوره از ادوار طرح اندیشهٔ انجام اصلاحات ارضی در ایران و اجرای بخشی از این اهداف را، باید در دورهٔ نخست‌وزیری **دکتر محمد مصدق** عنوان کرد: «در زمان نهضت ملی کردن صنعت نفت و حکومت دکتر مصدق، اقداماتی جزئی در زمینه تغییر مناسبات ارضی انجام گرفت؛ از جمله در کنار کمک‌های مالی به روستائیان، طبق تصویب‌نامه‌ای، قسمت اعظم سیورسات و بیگاری‌های روستائیان ملغی اعلام شد. در تابستان ۱۳۳۱ دولت تصویب‌نامهٔ دیگری منتشر کرد که به موجب آن مالکان بزرگ ملزم می‌شدند ۱۰ درصد از سهم مالکانهٔ خود را به روستائیان واگذار کنند و ۱۰ درصد دیگر را به شورای ده مرکب از نمایندگان دهقانان و مالکان بپردازند تا صرف توسعه و آبادی روستاها شود. با صدور این تصویب‌نامه‌ها و تصمیمات و اقدامات دیگر، ساختار کشاورزی ایران تغییر کرد و قدرت زمین‌داران بزرگ تا اندازه‌ای تضعیف شد.» (از غندی، ۱۳۷۹: ۱۷۵-۱۷۳).

نقش عوامل داخلی در اجرای طرح اصلاحات ارضی

«یکی از عوامل مهمی که ضرورت طرح و اجرای اصلاحات ارضی را به‌وجود آورد بی‌تردید تغییرات و تحولاتی بود که از مشروطیت به بعد و به‌خصوص از زمان به‌قدرت رسیدن رضاخان به‌تدریج در روابط اقتصادی جامعه ایجاد شده بود. در پویش تحولات اقتصادی و اداری، جامعهٔ مالکان بزرگ ارضی، هم از جنبهٔ توان مالی و هم از جنبهٔ سیاسی، اهمیت و اعتبار خود را از دست می‌داد و هر روز بیش از پیش گرفتار کمبود مالی و ورشکستگی می‌شد. از سوی دیگر طی سال‌های ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۹ دولت ایران در کنار درگیر بودن با مشکلات اقتصادی و زراعی، همچنین با بحران مشروعیت نیز مواجه بود. تزلزل سیاسی حکومت ایران که ریشه‌های اجتماعی داشت، امکانات مناسب حضور تدریجی

نیروهای اجتماعی را در عرصه‌های سیاسی فراهم می‌کرد. مبارزات پراکنده روستاییان که گهگاه در مناطق شمالی ایران به دنبال حرکت‌های سیاسی در جامعه درمی‌گرفت نیز پیش از پیش به قدرت زمین‌داران و حکومت طرفدار آنان ضربه می‌زد. فروپاشی نظام سلطنتی در عراق و اتخاذ سیاست خارجی ضدامپریالیستی جمهوری جدیدالتأسیس عراق، موجب وحشت دولت ایران شد و بر تزلزل سیاسی آن شدت بخشید. در سال‌های پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بحران‌های سیاسی ناشی از جباریت دستگاه حکومتی، فقدان آزادی‌های فردی، سانسور مطبوعات، سوءاستفاده از قدرت نیروهای امنیتی، همه و همه در ایجاد آشوب‌های سیاسی در نقاط مختلف کشور بسیار مؤثر بودند.» (ازغندی، همان)

دیدگاه‌های مارک گازیوروسکی و اریک هوگلاند، درباره نقش عوامل داخلی در اجرای سیاست اصلاحات ارضی مشترک است. گازیوروسکی معتقد است: «اهداف شاه از انجام اصلاحات ارضی این بود که از یک سو به مقدار فراوانی بر توانایی‌های دربرگیری حکومت خود بیفزاید و خود را به صورت یک رهبر متری جلوه‌گر سازد و به این ترتیب پشتیبانی ملت را نسبت به گروه‌های مخالف حکومت تحت‌الشعاع قرار دهد، و از سوی دیگر می‌خواست با تقسیم املاک بسیار بزرگ کشاورزی در برنامه اصلاحات ارضی، تقریباً همه زمین‌داران بزرگ را از میان بردارد و در نتیجه اساساً طبقه بالای سنتی را نابود کند.» (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۷۲). هوگلاند نیز سه عامل را به عنوان عوامل داخلی مورد توجه قرار داده است که عبارت‌اند از اینکه: ۱. اکثریت بزرگ مالکان، که به‌طور سنتی بر نواحی زراعی سلطه داشتند، کنار گذاشته می‌شدند و حکومت مرکزی می‌توانست دامنه اقتدار خود را تا روستاها گسترش دهد. برای شاهی که تنها مسئله‌اش به حداکثر رساندن اقتدار خود بر دستگاه حکومتی بود، به حداکثر رسیدن قدرت آن حکومت، مسلماً هدف مهمی شمرده می‌شد.

۲. از آنجا که شاه از عدم محبوبیت خود میان بیشتر طبقات تحصیل‌کرده میان‌شهری باخبر بود، برنامه‌ای که بتواند او را در نقش پادشاهی اصلاح‌طلب نشان دهد که به رفاه مردمش علاقه‌مند است به کسب وجهه برای او در میان همه گروه‌هایی که حامیان عمده جنبش‌های

مخالف او بودند کمک می‌کرد. ۳. کشاورزان که از شاه زمین دریافت می‌کردند به پایه‌های تازه حمایت مردمی برای حکومت او تبدیل می‌شدند. (هوگلاند، ۱۳۸۱: ۱۰۱) **جان فوران** دیدگاهی همچون دو هموطن دیگر خود مارک گازیوروسکی و اریک هوگلاند دارد و می‌نویسد: «شاه معتقد بود که اصلاحات ارضی قدرت زمین‌دار را به نفع قدرت دولتی در روستاها از بین خواهد برد و روستاییان صاحب زمین را به رژیم وفادار خواهد کرد» (فوران، ۱۳۷۸: ۱۷۷)

نقش عوامل خارجی در اجرای طرح اصلاحات ارضی

تمامی منابع فارسی و خارجی که درباره اصلاحات ارضی نوشته شده، نقش ایالات متحده آمریکا را در اجرای سیاست اصلاحات ارضی مورد تأکید قرار داده‌اند.

کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، باتوجه به تجربه تلخ حوادث جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین و نقش دهقانان در جنگ‌های رهایی‌بخش دهه ۱۳۳۰ از جمله: جنگ‌های ویتنام، چین، الجزایر و کوبا، که مسئله زمین و دهقان اهرم اصلی آن‌ها بود، بدین نتیجه رسیده بودند که با اجرای اصلاحات از بالا می‌توان از رشد جنبش‌های ضدخارجی و ضداستبدادی جلوگیری کرد و ثبات سیاسی کشورهایی را که از هر جهت آمادگی اصلاحات دارند تأمین نمود

ازغندی ضمن اشاره به نقش آمریکا در اجرای اصلاحات ارضی در ایران، به ذکر علل تأکید و پافشاری اجرای این سیاست در ایران از سوی آمریکا می‌پردازد و می‌نویسد:

۱. کشورهای غربی، به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، باتوجه به تجربه تلخ حوادث جنوب شرقی آسیا و آمریکای لاتین و نقش دهقانان در جنگ‌های رهایی‌بخش دهه ۱۳۳۰ از جمله: جنگ‌های ویتنام، چین، الجزایر و کوبا، که مسئله زمین و دهقان اهرم اصلی آن‌ها بود، بدین نتیجه رسیده بودند که با اجرای اصلاحات از بالا می‌توان از رشد جنبش‌های ضدخارجی و ضداستبدادی جلوگیری کرد و ثبات سیاسی کشورهایی را که از هر جهت آمادگی اصلاحات دارند تأمین نمود.

۲. کشورهای جهان سوم، از جمله کشور ایران، با نظام کشاورزی ارباب-رعیتی و جمعیت زیاد، بهترین محیط برای ورود کالاهای خارجی بودند ولی لازمه رسیدن به این هدف، سوق دادن تدریجی نظم ارباب-رعیتی به نظام سرمایه‌داری بود تا بدین ترتیب بازار مصرف داخلی ایجاد و توسعه یابد و سرمایه‌گذاری‌ها نیز به سمت صنایع مصرفی و مونتاژ گرایش پیدا کند. (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۶ و ۱۷۷)

پروفسور **باری روبین** از یک‌سو انقلاب سفید (اصلاحات ارضی) را برنامه‌ای از طرف دولت آمریکا دانسته و از سوی دیگر نقش این سیاست را با وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ به هم پیوند می‌دهد و می‌نویسد: انقلاب سفید شاه که در اصل برای جلب حمایت و خوشایند آمریکا طرح و تنظیم شده بود و به‌نظر آمریکایی‌ها می‌توانست منشأ یک تحول عمیق و اساسی در جامعه ایران باشد در واقع نطفه انقلابی را که به سقوط شاه انجامید در بطن داشت. (روبین، ۱۳۶۳: ۹۵)

پروفسور **جیمزبیل**، می‌نویسد: «دولت کندی با برنامه اتحاد برای پیشرفت درصد بود برای تضمین وضعیت سیاسی فعلی کشورهای جهان سوم، اصلاحاتی را پیشنهاد کند. تأکید شدید بر اقدامات ضدشورش و کنترل پلیس بر اوضاع داخلی، شاهی بر این مدعاست که کندی و مشاوران او بر این اندیشه بودند که بهترین راه برای مبارزه با کمونیسم، ترکیب کردن اصلاحات با عملیات سرکوب است. ابزار دولت کندی برای مبارزه با خطر کمونیسم در مورد آمریکای لاتین، همانند سایر نقاط جهان سوم، نیروی جدید و متخصص نظامی آن یعنی نیروی ضدشورش بود. نیروی متخصص ویژه‌ای که در آمریکا کلاه‌سبزها نامیده می‌شدند در ایران به کلاه قرمزها معروف شدند. شاه که به‌خوبی از این حمایت آمریکا مطلع بود در فراخواندن کماندوها و نیروهای ویژه و همچنین سربازان ارتش برای سرکوبی تظاهرات در دانشگاه تهران، در ژانویه ۱۹۶۲، و در خیابان‌های تهران، در ژوئن سال ۱۹۶۲، تردیدی به خود راه نداد. این اصلاحات، در وضع سیاسی موجود، که هیچ‌گونه مشارکت عمومی واقعی را اجازه نمی‌داد، عواقبی عظیم و جدی داشت. از یک‌سو روستاها بیدار شدند و توقعات توده‌ها برای زندگی بهتر تحریک شد و از سوی دیگر، از آنجایی که طبقه متوسط دریافت که در برنامه

اصلاحات نادیده گرفته شده است، از سیستم دور شد، تا آنجا که خود شاه اطمینان حاصل کرد که این اصلاحات محدود باشد.» (بیل، ۱۳۷۱: ۲۴۶ و ۲۴۷)

جان فوران و نیکی کدی، نقش خطیر دولت کندی را در اجرای سیاست اصلاحات ارضی در ایران مورد تأکید قرار داده‌اند. فوران اجرای این سیاست را به علل داخلی و خارجی مرتبط می‌داند و از عامل خارجی تحت عنوان «فشار دولت کندی» یاد می‌کند. (فوران، ۱۳۷۸: ۴۷۳). نیکی کدی هم در همین باره می‌نویسد: «سیاست دولت آمریکا نسبت به ایران، در زمان حکومت کندی، تا حدودی نسبت به وضع قبلی آن که عبارت از حمایت بی‌قید و شرط بود تغییر کرد. از شاه خواسته شد مبارزه‌ای را علیه سوءاستفاده و فساد و نیز عدم کارایی دستگاه‌های دولتی آغاز کند. تأکیدی که حکومت کندی بر انجام پاره‌ای از اصلاحات می‌نمود به اجرای بعضی از آن‌ها منجر گردید. البته شاه از فشارهایی که آمریکایی‌ها در جهت ایجاد رفورم و اصلاحات در ایران بر وی وارد می‌آوردند خوشحال نبود، به‌خصوص که این فشارها حکومت فردی او را به مخاطره می‌افکند، اما احساس می‌کرد مجبور است تا حدودی مصالحه کند.» (کدی، ۱۳۷۷: ۲۳۸).

دکتر **فیوضات** معتقد است این نظر که اصلاحات ارضی به معنی پیشگیری انقلاب از جانب روستا مطرح شد، احتمالاً یک مسئله ذهنی روشنفکری متأثر از جنبش‌های سیاسی، اقتصادی در چین و ویتنام است که شرایطی متفاوت با فضای روستایی ایران به معنای اعم کلمه داشتند. در کشورهای مذکور تراکم انسانی بر روی زمین حدود ۶۰۰ نفر در کیلومتر مربع بود و قابل مقایسه با کشوری نظیر ایران که این تراکم در حدود ۸ نفر در کیلومتر مربع است نیست. (فیوضات، ۱۳۷۵: ۱۰۳) دکتر فیوضات اجرای اصلاحات ارضی در ایران را ناشی از تضاد منافع بین مالکان ارضی، به‌عنوان گروه‌های کهنه‌کار مدافع سیاست انگلیس و گروه‌های جدید تکنوکرات مدافع آمریکا و جابه‌جایی آن‌ها می‌داند. وی بر این اعتقاد است که ایجاد «سیاست زراعی کشت بزرگ» که در خدمت شرکت‌های فراملیتی آمریکایی بود علاوه بر تغییر در نظام کشاورزی سنتی ایران، از یک‌سو

پروفسور باری روبین
از یک‌سو انقلاب
سفید (اصلاحات
ارضی) را برنامه‌ای از
طرف دولت آمریکا
دانسته و از سوی
دیگر نقش این
سیاست را با وقوع
انقلاب اسلامی ۱۳۵۷
به هم پیوند می‌دهد

فیوضات نتایج اصلاحات ارضی را مثبت ارزیابی نمی‌کند و در مورد پیامدهای آن می‌نویسد: در آغاز، دولت برای مقابله با برخی مالکین و ترسانیدن آن‌ها از انقلاب دهقانی، تا حدی به کشاورزان میدان داد اما کمی بعد، نقش آنان را در امر اصلاحات به صفر تنزل داد

می‌توانست اهداف شرکت‌های فراملیتی آمریکا را برآورده سازد و از سوی دیگر مانعی بر سر راه اشاعه کمونیسم گردد. فیوضات حمایت نکردن دولت از کشاورزان در تأمین هزینه‌های کشت و زرع، تأمین وسایل تولید و جبران نارسایی‌های گوناگون نظیر کمبود آب را نتیجه سیاست فروش زمین‌های کشاورزی و ایجاد طرح یکپارچه شدن مجدد قطعات زمین به صورت کشت بزرگ می‌داند و برای اثبات ادعای خود می‌نویسد:

«کشت بزرگ می‌توانست در خدمت فراملیتی‌ها که عموماً آمریکایی بودند قرار گیرد. سپردن زمین‌های حاصل‌خیز و شبکه‌بندی شده به شرکت‌های آمریکایی به‌ویژه در دزفول، شرکت‌های ایران کالیفرنیا (هاشم نراقی) و شرکت‌های دیگر نمونه‌ای از سیاست حمایت از کشت‌های بزرگ بود. توجه به سدسازی، به‌ویژه ایجاد سد دز به هزینه کشور ما، و سود کشت‌های بزرگ و کشت و صنعت‌ها به فراملیتی‌های آمریکایی نیز از جمله خط‌مشی‌های این دوره بود.» (فیوضات، همان: ۱۰۶).

پیامدهای اجرای طرح اصلاحات ارضی در ایران

نویسندگان ایرانی و خارجی، در بیان عدم موفقیت طرح اصلاحات ارضی در ایران متفق‌القول‌اند، هرچند دیدگاه‌های هر یک از آنان درباره علل ناکارآمدی این سیاست متفاوت است. مورخ فقید تاریخ معاصر **سرهنگ غلامرضا نجاتی**، ناکارآمدی این سیاست را در بیکار شدن روستاییان و ایجاد و بسط دامنه مهاجرت به شهرها و در نهایت نابودی اقتصاد داخلی جست‌وجو کرده است و می‌نویسد:

«برنامه اصلاحات ارضی که یک طرح دیکته شده آمریکایی بود، ظاهراً کشاورزان متوسط را به‌عنوان یک نیروی اجتماعی به حساب می‌آورد ولی تعداد این‌گونه کشاورزان، حدود یک‌دهم مجموع کشاورزان بود. به کشاورزان فقیر قطعات کوچک زمین می‌رسید. کارگران کشاورز که نیروی عمده‌ای بودند امید زمین‌دار شدن را از دست می‌دادند. بدین ترتیب طولی نکشید که ده‌ها هزار کشاورز بیکار و بدون زمین برای کاربایی به شهرها روی آوردند. شعار اصلاحات ارضی، آن دسته از روشنفکران ساده‌اندیش را

که فقط به ضربت خوردن مالکان بزرگ دلخوش بودند و از پایان ماجرا خبر نداشتند شاد کرد. این روشنفکران که عده کمی هم نبودند هنگامی متوجه اشتباه خود شدند که از لحاظ تئوریک مات شده بودند. طولی نکشید که حکومت بانک‌داران، مقاطعه‌کاران، صاحبان صنایع وابسته و مونتاز و بوروکراسی اداری و نظامی در کشور برقرار شد و سرانجام کشاورزی به اضمحلال افتاد. کشوری که لااقل از لحاظ محصولات مختلف کشاورزی و دامداری خودکفا بود به صورت واردکننده غله، گوشت، میوه، تخم‌مرغ و حتی علوفه درآمد.» (نجاتی، ۱۳۷۳: ۱۸۶ و ۱۸۷)

جیمز بیل هدف شاه را از اجرای طرح اصلاحات ارضی تأمین و تحقق هدف سیاسی دانسته و معتقد است که این سیاست نتوانست شاه را در تحقق هدف سیاسی‌اش یاری دهد: «شاه از طریق اصلاحات درصدد بود با روستاییان کشور علیه طبقه متوسط مخالف و رو به رشد متحد شود، اما وی با کنار گذاشتن طبقه متوسط نیرویی را که برای اجرای موفقیت‌آمیز برنامه اصلاحات شديداً ضروری بود از خود دور کرد. انقلاب سفید سرانجام با شکست توأم بود، زیرا برای محافظت از شاه از طریق حفظ سیستم سیاسی تدوین شده بود.» (بیل، ۱۳۷۱: ۲۴۶).

محمد هاشم پسران به ناکارآمدی و شکست اصلاحات ارضی اشاره کرده و معتقد است که اصلاحات ارضی موجب تعمیق مطالبات سیاسی-اجتماعی مردم و ایجاد و گسترش شکاف طبقاتی گردید و اعتراضات وسیع مردمی را موجب شد. نامبرده ابتدا دیدگاه کرایگ را، که در یک مطالعه موردی وضعیت یکی از روستاهای استان فارس را پیش از اصلاحات ارضی و پس از آن مقایسه کرده است و آن‌گاه نظر خود را ابراز نموده است: «مشکلات پیش از اصلاحات تا ده سال پس از آن همچنان حل نشده باقی ماند. با اینکه در بین روستاییان روحیه خوش‌بینی و همکاری به‌وجود آمده بود ولی طولی نکشید که اینان از حکومت مأیوس شدند. انتظارات بالا رفت و البته پاسخ مناسبی به آن‌ها داده نشد. در نتیجه اجرای اصلاحات، سلطه مالکان بر زندگی روستایی، جای خود را به سلطه طبقه جدیدی از مالکان دهقان و کارگزاران حکومتی داد. خوش‌نشین در واقع کسی بود که از اواخر دهه ۱۹۶۰، همه امیدش را برای صاحب زمین شدن از دست داده بود و

خود را مجبور می‌دید که برای دهقانان دیگر کار کند، زمین‌دار نیز، هم از دهقانان زمین‌دار و هم از حکومت تهران عصبانی و رنجیده‌خاطر شد. ناتوانی حکومت در پر کردن خلأ فیزیکی و سازمانی که از برکناری ناخواسته مالکان و کوتاهی در سرمایه‌گذاری کشاورزی ایجاد گردیده باعث شد بسیاری از خوش‌نشینان برای کار راهی مراکز صنعتی رو به رشد شوند. سرانجام، برخلاف تبلیغات، در اوایل دهه ۱۹۷۰، به تدریج روشن شد که فواید صنعتی شدن و اصلاحات ارضی رضایت‌بخش نبوده و توزیع درآمد در مناطق شهری و روستایی به‌طور فزاینده‌ای در سراسر سال‌های پس از ۱۹۶۳ نابرابر شده است.» (پسران، ۱۳۷۸: ۱۲۱ و ۱۲۲)

فیوضات نتایج اصلاحات ارضی را مثبت ارزیابی نمی‌کند و در مورد پیامدهای آن می‌نویسد: «در آغاز، دولت برای مقابله با برخی مالکین و ترسانیدن آن‌ها از انقلاب دهقانی، تا حدی به کشاورزان میدان داد اما کمی بعد، نقش آنان را در امر اصلاحات به صفر تنزل داد. تا آنجا که بررسی‌ها نشان می‌دهد، زمین در میان کشاورزان براساس نامتعادلی توزیع گردید و قانون اصلاحات تنها شامل ۸۶۴۹ روستا از ۵۰ هزار روستای ایران شد. کدی و مهدوی متخصصان اقتصاد کشاورزی، زمین‌های تقسیم شده را بین ۱۰ تا ۱۵ درصد کل زمین‌های مزروعی ارزیابی کرده‌اند. اصلاحات ارضی تنها در شمال ایران (گیلان و مازندران) به علت وجود بارندگی فراوان و منابع طبیعی آن توانست به زارعین کمک کند، در حالی که در سایر نقاط ایران، کشاورزان به علت دسترسی نداشتن به آب نتوانستند از زمین به‌دست آمده استفاده منطقی به‌عمل آورند و ناچار به فروش آن شدند.» (فیوضات، ۱۳۷۵: ۱۰۷ و ۱۰۸)

آبراهامیان می‌نویسد «نسبت کشاورزان مستقل به کل جمعیت روستایی که پیش از اصلاحات ارضی کمتر از ۵ درصد بود پس از اصلاحات ارضی به ۷۶ درصد جمعیت روستایی رسید. گرچه اصلاحات ارضی شمار دهقانان صاحب زمین را بالا برد، ولی نتوانست زمین کافی به آن‌ها بدهد تا به کشاورزانی توانا و متکی به خود تبدیل شوند. از مجموع ۲/۸۰۰/۰۰۰ خانوار روستایی که تا سال ۱۳۵۱ صاحب زمین شده بودند، زمین دریافتی ۱/۸۵۰/۰۰۰ خانوار (۶۵ درصد) زیر پنج هکتار - دو هکتار کمتر از حداقل میزان لازم برای یک

مارک گاز یوروسکی هم همانند دیگر محققان ایرانی و خارجی، پیامدهای مثبت اصلاحات ارضی را سطحی و محدود دانسته و از سوی دیگر نقش آن را در ایجاد انقلاب اسلامی مؤثر شمرده است

زندگی اجتماعی مناسب - در اکثر مناطق بود. ۹۶ درصد روستاییان حتی پس از اصلاحات ارضی برق نداشتند و در ازای هر دو خانواده‌ای که صاحب زمین می‌شدند یک خانواده بی‌زمین می‌ماند و در برابر هر خانواده‌ای که از زمین کافی (۷ هکتار) برخوردار شد، مقدار زمین داده شده به سه خانوار دیگر برای تبدیل آن‌ها به کشاورزی تجاری مستقل کافی نبود. همچنین قیمت تعیین شده برای فرآورده‌های اساسی کشاورزی مانند غله به سود شهرها و به زیان روستاها بود.

این اقدام، انگیزه کشاورزان را برای کشت مواد غذایی اصلی، کاست و بنابراین میزان تولید کشاورزی هم کاهش یافت. درآمدهای بیش از حد نفت در اواخر عمر رژیم شاه، به فقر این توده‌های میلیونی که بیشترشان از روستاها به



شهرها رانده شده بودند پایان نداد بلکه شکل آن را مدرن کرد. (آبراهامیان، ۱۳۸۱: ۵۵۰ - ۵۲۷). دکتر ازغندی از دو زاویه پیامدهای منفی اصلاحات ارضی را در ابعاد اقتصادی و اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد و می‌نویسد: «پیامد این سیاست به کاهش تولید و در نهایت کاهش نقش کشاورزی در اقتصاد ملی و جدایی روزافزون شهر و روستا منجر گردید علاوه بر این وضع بسیار نامطلوب اقتصاد روستایی از یک طرف و جاذبه‌های روزافزون شهرها به سبب رونق فعالیت‌های ساختمانی و خدماتی از طرف دیگر، موجب تسریع مهاجرت نیروهای روستایی به شهر گردید.» (ازغندی، ۱۳۷۹: ۱۷۸ و ۱۴۶). اریک هوگلاند در کتاب تحقیقی خود اصلاحات ارضی در ایران را ناکام دانسته و برای اثبات ادعای خود دلایل متعددی می‌آورد:

۱. برای تأمین معیشت یک خانواده دهقان ۷ هکتار زمین لازم بود در حالی که در مجموع بیش از ۷۲ درصد از زارعان زمینی کمتر از ۶ هکتار دریافت کردند. بنابراین می‌توان گفت که سه‌چهارم آن‌ها حداقل ۷ هکتار زمین لازم را برای تأمین معاش خود به‌دست نیاوردند.

۲. اصلاحات ارضی خصلت نظام کشاورزی قبلی را، یعنی نظامی را که در آن اقلیت مالک با استثمار اکثریت روستائین از کار کشاورزی سود می‌بردند، تغییر نداد.

۳. اصلاحات ارضی مشکل کشاورزان بی‌زمین - خوش‌نشینان - را حل نکرد. پس از پایان اصلاحات ارضی، مهاجرت این گروه بیشتر به سمت نواحی شهری بود، مهاجرتی که عملاً ده‌ها هزار نفر و عمدتاً جوانان را دربرمی‌گرفت. (هوگلاند، ۱۳۸۱: ۱۷۸-۱۶۶). مارک گازیوروسکی هم همانند دیگر محققان ایرانی و خارجی، پیامدهای مثبت اصلاحات ارضی را سطحی و محدود دانسته و از سوی دیگر نقش آن را در ایجاد انقلاب اسلامی مؤثر شمرده‌اند: «تحول اجتماعی که انتظار می‌رفت با تقسیم املاکی که ثروتمندان به ارث برده بودند میان توده‌های روستایی، که هرگز قادر نبودند صاحب زمین شوند، و تشویق مالکان سابق به سرمایه‌گذاری در صنایع مدرن اگر به‌وجود می‌آمد واقعاً منجر به یک انقلاب می‌گردید. بی‌ رغبتی مردم در مشارکت با این برنامه آنان (دولت) را وادار ساخت که اصلاحات خود را از طریق وزارت‌خانه‌های تهران تحمیل کنند بدون آن‌که نگران پیامدهای کوتاه یا درازمدت آن باشند و بدون آنکه حتی یک لحظه تصور کنند پانزده سال بعد [۱۳۵۷] چه حوادثی روی خواهد داد؟» (دیگار، هورکادوریشار، ۱۳۷۷: ۱۶۵).

نتیجه

اندیشه اجرای اصلاحات ارضی از ابتدای نهضت مشروطیت مطرح گردید و به‌عنوان یک اندیشه زنده و پویا همواره از سوی نیروهای اصلاح‌طلب و ترقی‌خواه مورد پیگیری قرار گرفت، اما طرح و اجرای این سیاست، چندین دهه بعد، با تأکید و اصرار دولت دموکرات جان‌کندی در ایران آغاز گردید. با این حال، عدم تعمیق اصلاحات و تنزل آن از یک اصلاحات عمیق به اصلاحات سطحی موجب گردید که مشکلات کشاورزی در ایران حل و فصل نشود و پیامدهایی چون

افزایش سطح بیکاری را در میان روستائیان و به‌دنبال آن روند رو به افزایش مهاجرت بیکاران را به شهرهای بزرگ موجب شود. محققان معتقدند که اصلاحات بدون مشارکت گروه‌های اجتماعی در تصمیم‌گیری، نمی‌تواند نتیجه‌بخش باشد ضمن اینکه اصلاحات سیاسی نیز، مانند ایجاد انجمن‌های شهر و روستا، انتخابات آزاد و داشتن قدرت تصمیم‌گیری، ضروری است. این محققان به‌طور غیرمستقیم نقش پیامدهای منفی اصلاحات ارضی را در ایران، در پیدایش و تسریع روند پیروزی انقلاب اسلامی مؤثر می‌دانند. اگر در دوره کشاورزی سنتی و زمین‌داری بزرگ مالکی، اربابان تمامی دسترنج زحمات کشاورزان را به یغما می‌بردند در دوره به اصطلاح انجام اصلاحات ارضی و پیروزی انقلاب سفید، دکان‌داران به‌عنوان یک پدیده نوظهور و چپاول‌گر مطرح شدند. آن‌ها دکان‌های خود را پر از اجناس غیرضروری و ترفنی می‌کردند تا مصرف بیشتر را تشویق کنند. همچنین بنکداران به سلف‌خری، یعنی خرید محصول کشاورزی تهی‌دست پیش از آنکه فصل برداشت فرا رسد، می‌پرداختند.

منابع

۱. آبراهامیان، پرواندا؛ **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل‌محمدی و محمدابراهیم فناخی، تهران، انتشارات نی، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
۲. ازغندی، علیرضا؛ **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران (تحولات اجتماعی، سیاست و حکومت در ایران از ۱۳۲۰ تا ۱۳۵۷)**، ج ۲، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۳. بیل، جیمز؛ **عقاب و شمشیر (تراژدی روابط ایران و آمریکا)**، ج ۲، ترجمه مهوش غلامی، تهران، انتشارات کوبه، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۴. پسران محمدهاشم؛ **توسعه اقتصادی و شورش‌های انقلابی در ایران**، ترجمه منصور انصاری، تهران، ۱۳۷۸.
۵. جامی؛ **گذشته چراغ راه آینده است**، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ سوم، ۱۳۶۴.
۶. دیگار، ژان پیر، برنار هور، کادویان ریشار؛ **ایران در قرن بیستم**، ترجمه عبدالرضا (هوشنگ) مهدوی، تهران، انتشارات البرز، چاپ اول، ۱۳۷۷.
۷. روبین، باری؛ **جنگ قدرت‌ها در ایران**، ترجمه محمود مشرفی، تهران، انتشارات آشتیانی، چاپ اول، ۱۳۶۳.
۸. فیوضات، سیدابراهیم؛ **دولت در عصر پهلوی**، تهران، انتشارات چاپخش، چاپ اول، ۱۳۷۵.
۹. فوران، جان؛ **مقاومت شکننده (تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی)**، ترجمه احمدتدین، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۱۰. کدی، نیکی؛ **ریشه‌های انقلاب ایران**، ترجمه دکتر عبدالرحیم گواهی، تهران، انتشارات قلم، چاپ دوم، ۱۳۷۷.
۱۱. گازیوروسکی، مارک؛ **سیاست خارجی آمریکا و شاه (ایجاد یک حکومت سلطه‌پذیر در ایران)**، ترجمه جمشید زنگنه، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
۱۲. نجاتی، غلامرضا؛ **تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا تا انقلاب)**، جلد اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، چاپ چهارم، ۱۳۷۳.
۱۳. هوگلاند، اریک؛ **زمین و انقلاب در ایران (۱۳۶۰-۱۳۴۰)**، ترجمه فیروزه مهاجر، تهران، انتشارات شیرازه، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۱۴. **نامه پژوهش (فصل‌نامه تحقیقات فرهنگی)**، شماره‌های ۱۲ و ۱۳، سال سوم و چهارم.



حملة نادرشاه

به هند

نویسندگان: مرتضی عبدالحسین، رشاد عبدالکریم فالج حسن

مترجمان: هادی الهایی

کارشناس ارشد تاریخ مطالعات خلیج فارس

karaareLhaie@yahoo.com

سعید حیدری

مدرس دانشگاه پیام نور

حملة نادرشاه به هند

اورنگ زیب، آخرین امپراتور قدرتمند مغولان کبیر (گورکانیان) بود که بر هند حکومت می کرد. در زمان او وسعت هند از کابل تا خلیج بنگال گسترده بود. بعد از وفات او در سال ۱۷۰۷ به تدریج ضعف و سستی در امپراتوری اش ظاهر شد. (الوردی، بی تا، ج ۱: ۲۱۱) زیرا جانشینان او، پادشاهان و امپراتورانی ضعیف بودند که قدرت و کفایتی برای حفظ قلمرو خویش نداشتند. این وضعیت تا سال ۱۷۱۹ ادامه داشت تا اینکه محمدشاه گورکانی به قدرت رسید و توانست در آغاز حکومتش برخی از صدماتی را که به امپراتوری (گورکانیان) مغول وارد شده بود جبران کند. اما سقوط گورکانیان سریع تر از آنچه که وی تصور می کرد روی داد. محمدشاه بدون اهمیت دادن به امور کشور، به خوشگذرانی و عیش و نوش مشغول شد. (w jones. no date. P40) لذا هنگامی که خطر حمله نادر، او و قلمروش را تهدید کرد، هیچ اقدامی انجام نداد. توطئه و کارشکنی نیز در این میان نقش مهمی ایفا کرد، به طوری که برخی از رهبران و اشراف هند با نادرشاه ارتباط داشتند و اخبار را یکی پس از دیگری به او می رساندند. (Ibid) این امر نقش مهمی در آشفتگی اوضاع ایفا کرد (خلیل احمد و علی مراد خان، بی تا: ۵۳)

نادرشاه پس از فتح هند قدرت خود را در زمین های فتح شده تثبیت کرد و شروع به اجرای مرحله نهایی نقشه خود (یعنی درهم کوبی مغولان) کرد. وی با سپاه خود از

مقدمه

نادرشاه، پس از آنکه امپراتوری ایران را به گستره و وسعتی که در دوران صفویان بود بازگرداند، به فکر حمله بر حکومت گسترده و ثروتمند مغول در هند افتاد. در آن دوره حکومت مغول در وضعیت نامطلوب سیاسی و نظامی بود (بروکلیمان، ۱۹۶۱، ج ۳: ۱۵۹) اما نادر قبل از آنکه مستقیماً به اشغال هند پردازد شهرها و مناطق سر راه خود را تحت تابعیت درآورد. از جمله حمله به بختیاری ها، و کسانی که پی در پی علیه حکومت ایران شورش می کردند و در کوه ها پناه گرفته بودند و موقعیت و استراتژی آنان برای حکومت ایران دشوار بود زیرا این مکان ها تنها مناطقی بودند که از جنگ، دور مانده بودند. (syks no date. v2. p301) پس نادرشاه با سپاهیان خود به طرف پایگاه آنان حرکت کرد و رهبر آنان را کشت و بازور تحت تابعیت خود درآورد و برخی از آنها را به عنوان نیروی نظامی خویش به کار گرفت. (peter avery., 1965. p25)

در این زمان نادرشاه دست به حمله بزرگی علیه افغان ها (۱۷۳۷-۱۷۳۸) زد و قندهار را پس از محاصره یک ساله فتح کرد. او رهبری سپاهیان در این حمله را به پسر بزرگش رضاقلی سپرده بود. رضاقلی پس از آن به سوی بلخ لشکر کشید و پس از سه روز نبرد این شهر را تصرف کرد. (sirpercy syks. no date. V2. p303)

کلیدواژه ها: نادرشاه، هند، افغان ها، گورکانیان

اورنگ زیب، آخرین امپراتور قدرتمند مغولان کبیر (گورکانیان) بود که بر هند حکومت می کرد. در زمان او وسعت هند از کابل تا خلیج بنگال گسترده بود

بیشاپور، مستقیماً به طرف لاهور (مرز امروزی هند و پاکستان) پیش رفت. در آنجا با مقاومت زکریاخان، حاکم آن دیار مواجه شد که دیوارها و قلعه‌های شهر را مستحکم کرده بود و نیروهای ایرانی را به مدت سه روز گلوله‌باران کرد. با این حال، نادرشاه با قوای نیرومندش شهر را فتح کرد و توانست بر آن سیطره پیدا کند. پس از آن نادر و نیروهایش در لاهور در جنگل‌های شالیمار به مدت یک هفته استراحت کردند (همان: ۴۱) و سپس به طرف رودخانه کرنال، (جایی که گورکانیان را در آنجا شکست دادند) پیشروی کردند. در طول مسیر، نادرشاه شهر تلدفری - نزدیک کرنال - را تصرف کرد و از این شهر شروع به فرستادن هیئت‌ها و نامه‌هایی به امپراتور گورکانی - محمدشاه - نمود و خواستار تسلیم شدن نیروهای او شد. اما محمدشاه درخواست وی را رد کرد و دستور داد نیروهایش با بهترین سلاح‌ها آماده نبرد شوند و خود در مقدمه لشکر، سوار بر کالسکه‌ای مزین، به طرف کرنال پیش رفت و دستوراتی در مورد تعیین موقعیت‌ها و فرستادن نیروهای پیشتان بر ضد نیروهای نادرشاه در شالیمار داد. (بروکلمان، ۱۹۶۱، ج ۳: ۱۶۱). نیروهای وی در نزدیک شهر جوفسا (حدود ۶۰ مایلی شهر دهلی) با فاصله‌نچندان زیاد از نیروهای نادرشاه، که به این منطقه هم رخنه کرده بودند، اردو زدند (جلوریمر؛ ۱۹۶۸، ج ۱: ۱۳۲) سرانجام آن‌ها با نیروهای نادرشاه درگیر شدند و بیشترشان کشته شدند. هنگامی که سعادت‌خان این جریان را شنید دستور داد حمله فقط توسط ۳۰۰۰ نفر نیروی کمکی انجام گیرد (w bengamin.no date. p292) در این زمان نادرشاه، نیروهای نظامی خود را طبق نقشه‌ای که طراحی کرده بود، تقسیم کرد. کردها، گرجی‌ها (الاثری، ۱۹۸۱، ج ۳: ۶۳) و بختیاری‌ها را، از هر کدام هزار نفر، و نیز چهار هزار نفر از سوارکاران و سه هزار نفر از کسانی را که طبق نقشه می‌بایستی در سه جناح مختلف باشند آماده کرد. پانصد نفر از سربازان خود را هم به طرف نیروهای سعادت‌خان فرستاد و به سرعت در مورد چگونگی استراتژی و هجوم به دشمن دستوراتی داد.

نادر، خود، در رأس هزار سوارکار به منظور تشویق و هدایت مردان خود باقی ماند و بقیه لشکر به امر او صرفاً به حالت آماده‌باش درآمدند (بروکلمان، ۱۹۶۱، ج ۳: ۱۶۲) هنگام غروب، نیروهای امپراتور عقب‌نشینی کردند و بعضی از فرماندهان به اسارت گرفته شدند.

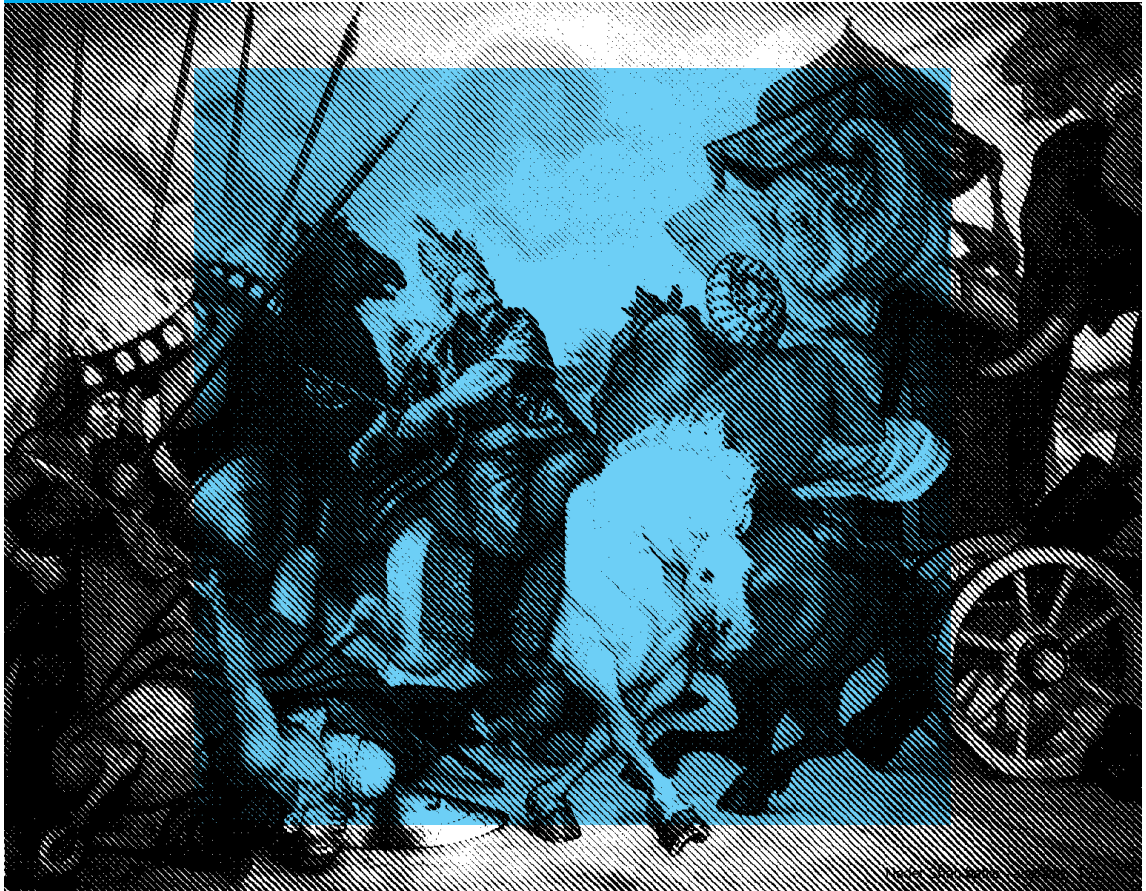
علاوه بر آن هنگامی که اغتشاش در امپراتوری مغول افتاد، بعضی از رهبران هندی، از میدان جنگ به طرف دهلی فرار کردند.

در این کشاکش و درگیری، محمدشاه از فرماندهان خود در خط مقدم خواست تا گروهی از وزیران و امیران را به او ملحق کنند تا به پیش بروند و نیروها را به خط مقدم جنگ بکشند تا از پیشروی بیشتر نادر و نیروهایش جلوگیری کنند (peter avery. no date. p253) کسانی که از جنگ فرار کردند، اموالی را با خود حمل می‌کردند بیشتر آنان کشته شدند و اموالشان غارت شد.

محمدشاه به نیروهایش دستور داد به طرف کرنال حرکت کنند، به خصوص که اردوگاهش تهدید و تقریباً خالی از سرباز شده بود. (Ibid) ولی چیزی که او را به تحرک واداشت یاری و کمک سعادت‌خان بود که حدود ۳۰۰۰۰ سرباز به کمک او فرستاد. سعادت‌خان با رساندن این نیروها امپراتور را به شروع جنگ تشویق کرد. (jems farser. no date. p153) و خود، بعد از اینکه شنید نیروهای متشکل از ۵۰۰۰ جنگجو شروع به پیشروی و حمله کرده‌اند، تصمیم گرفت به سوی آن‌ها حرکت کند و موفق به بیرون راندن آن‌ها شد. (roger savory.1980.p98) با این حادثه، سعادت‌خان به جمع‌آوری هر چه بیشتر نیرو پرداخت. اما ارسال قوای کمکی نظامی برای هر دو طرف ادامه یافت و اوضاع رو به وخامت نهاد. در این مرحله نادرشاه تاکتیک و برنامه‌ریزی ضدنظامی ویژه‌ای را به کار برد و آن انداختن دشمن در مسیر پرتگاه بود. در نتیجه موفق شد لشکر مغول را که فرماندهانش سعادت‌خان بود شکست دهد و او را به اسارت بگیرد. نادرشاه دستور داد خیمه‌ای برای سعادت‌خان بر پا و در آن وسایل و لوازم مورد نیاز بعد از اسارت قرار داده شود و هیچ‌کس از افراد نادرشاه اجازه استفاده از آن را نداشته باشد. (w bengamin. no date. p244)

جنگ کرنال دو ساعت طول کشید و در آن از سلاح و گلوله‌های آتشین برای ترساندن فیل‌ها استفاده شد و با وجود اینکه نیروهای کمتری از هر دو طرف در آن شرکت داشتند، ارتش مغول (گورکانیان) هند در منطقه تنگی محاصره شد. (الاثری، ۱۹۸۱، ج ۳: ۶۴) در اینجا شرحی را که نادرشاه از این جنگ برای پسرش نصرالله بیان کرده می‌آوریم:

«جنگ بیش از دو ساعت طول کشید که نیروهای سربلندمان مشغول به بیرون راندن دشمن بودند. در هنگام غروب میدان جنگ از دشمنان خالی گردید. با اینکه تجهیزات نظامی دشمن قوی بود و عبور از



**جنگ کرنال
دو ساعت طول
کشید که در
آن از سلاح و
گلوله‌های آتشین
برای ترساندن
فیل‌ها استفاده
شد و با وجود
اینکه نیروهای
کمتری از هر
دو طرف در آن
شرکت داشتند،
ارتش مغول
(گورکانیان) هند
در منطقه تنگی
محاصره شدند**

از جمله غنایم گرانبهایی که نادرشاه به دست آورد تخت طاووس بود که از بزرگ‌ترین تخت‌ها در اولین دادگاه در کاخ محمدشاه مغولی است. طول آن شش فوت^۱ و عرضش به چهار فوت می‌رسد و با مروارید و الماس مزین شده و با حاشیه‌ای که با جواهر و مروارید منبت‌کاری شده است و در آن قطعه‌ای است که از کمانی دارای ۴ چوب و در بالای آن طاووسی می‌نشیند در حالی که دم پر از یاقوت آبی و سنگ‌های رنگارنگ خود را گسترانیده است. بدن طاووس از طلای آذین بسته با جواهر است و همچنین یاقوت بزرگی در سینه‌اش دارد. ساخت این تخت را تالیران شروع کرده بود و وقتی فوت کرد، ساخت آن تمام نشده بود. جانشین تالیران، جان جیهان اقدام به تکمیل آن کرد به گونه‌ای که هزینه ساخت آن ۱۶۰ میلیون و ۵۰۰۰ هزار لیره شد. (همان: ۶۴ و ۶۵) طبق برخی منابع، قیمت زمین‌هایی که نادرشاه توانست به دست بیاورد را تقریباً (۸۷/۵۰۰/۰۰۰) لیره ارزیابی شده است و برخی منابع دیگر (۳۰/۰۰۰/۰۰۰) گزارش داده‌اند. (الوردی، بی‌تا، ج ۱: ۱۲۲)

قلعه‌های صعب‌العبور، دشوار بود به لشکر دستور دادیم که حمله نکنند. علی‌رغم این مشکلات، از این پیروزی مزایای بسیاری به دست آوردیم. الان بیش از ۲۰ هزار کشته از دشمن در میدان جنگ وجود دارد و بیش از این تعداد به اسارت گرفته شدند. پس از اتمام جنگ، مستقیماً لشکر امپراتور را احاطه کردیم و شروع به اجرای اقدامات لازم برای قطع ارتباط با کشورهای همسایه کردیم. همچنین توپ‌هایمان را همزمان در کنار دژهای ساخته شده دشمن که در آنجا بود، آماده کردیم» ترس و وحشتی که در اردوگاه گورکانیان افتاد باعث شد که محمدشاه تسلیم شود و نزد نادر حاضر شود و اعلام اطاعت کند. نادرشاه امپراتوری را به او واگذار کرد و او را به عنوان حاکم هند تعیین کرد. (sir percy sykes. no date. v2. p310) بعد از اینکه محمدشاه تسلیم شد، نادرشاه حمله فاتحانه‌ای به سمت دهلی رهبری کرد و همانند فاتحی که از روحیه پیروزی و سرافرازی اشباع شده باشد وارد آن شد. (الاثری، ۱۹۸۱، ج ۳: ۴۶) نادرشاه و سربازانش شروع به غارت شهر کردند.

در هر دو مورد مبلغ بسیار چشمگیر است و اگر نادرشاه، این هزینه را سنجیده و حساب شده برای آبادانی کشور و بهبود لشکر و امور عمومی به کار می برد، می توانست وضعیت ایران را اصلاح کند همان گونه که در دوره اول حکومت صفوی بود. یکی از تاریخ نگاران ثروت های به دست آورده نادرشاه را بسیار زیاد ارزیابی کرده است. (بروکلمان، ۱۹۸۶، ج ۳: ۱۵۹ و ۱۶۰) و به نظر می رسد که نادرشاه هرگز از غنائم مغول و هندوها با وجود سرشاری آن ها سیر نشد بلکه هنوز به خون آن ها تشنه بود. از ورود او به دهلی جز روزهای اندکی نگذشته بود که دستور قتل عام ساکنان دهلی داد. علت قتل عام، به وجود آمدن آشوبی در شهر بود که در آن برخی از افراد لشکرش کشته شده بودند. (sir percy sykes. no date. V2. p310) گفته می شود نادرشاه، بر کرسی ای که برایش بالای سقف مسجد نصب کرده بودند از سه جهت به کشتار مردم می نگریست و پیوسته در بازارهای دهلی می گذشت. (الاثری، ۱۹۸۱، ج ۳: ۱۶۴) نادرشاه، برای اینکه حکومت خود را در هند تثبیت کند تصمیم گرفت که با حاکم آنجا محمدشاه، پیمان اتحاد ببندد؛ کسی که بعد از تقدیم مراتب اطاعت، زمام حکومت را به نادرشاه داد. این اتحاد با ازدواج پسر نادرشاه، نصرالله با دختر امپراتور مغول محمدشاه به وجود آمد. (Ibid) گفته می شود عادت مغول این بود که برای تفاخر به داماد و نسبش، داماد نسب خود را به جد برساند و جواب نصرالله این گونه بود: پسر نادرشاه، پسر سیف و فرزندان سیف را به جای نسل هفتم تا هفتمین نفر ذکر کرد.

نادر بعد از بازگشت از هند، بلخ و بخارا را تصرف کرد تا اینکه به اوج حشمت و قدرت رسید. سپس حمله فاتحانه ای را در سهند رهبری کرد. پس از استقرار و تثبیت قدرت خود در آنجا، از طریق ایران و قندهار بازگشت و ارتش به مدت ۴۰ روز در هرات با آرامش و راحتی باقی ماند.

نتیجه گیری

حمله نادرشاه به هند در سال ۱۷۳۸ انعکاس وسیعی در منطقه داشت. با وجود توفیقاتی که نادرشاه به دست آورد، وی با سختی توانست مناطقی را که از کشور ایران از دست رفته بود بازگرداند. در این حمله او علاوه بر شهرتی که به دست آورد توانست بر ثروت عظیم هند دست یابد. نادرشاه هر کسی را که از اطاعت او سر باز می زد تهدید می کرد. او توانست همه مناطقی را که در کرانه شرقی افغانستان بود بازگرداند. پس از بازگشت به

ایران برای همه قبایل ساکن در گذرگاه خیبر تهدیدی فرستاد که مبادا کاروان حامل ثروت به دست آمده وی که از هند به سوی کابل در مسیر است مورد تعرض احتمالی این قبایل قرار گیرد. این تهدید اثر به سزایی در پس راندن قبایل مذکور و عدم حمله آنان به کاروان نادر داشت.

نقد و نظر مترجم

۱. نویسنده در مقدمه بدون آگاهی از بختیاری ها نام می برد که در مسیر حمله نادرشاه به هند قرار گرفته اند در صورتی که بختیاری ها در رشته کوه زاگرس و شمال خوزستان قرار داشتند و به هیچ وجه در مسیر حمله نادرشاه به هند قرار نداشتند. درباره قیام بختیاری علیه حکومت ایرانی نام برده شده است اما از ذکر نام دولت ایرانی خودداری کرده است. همچنین درباره قتل حاکم بختیاری ها اشاره کرده ولی نام او را بیان نکرده است.

۲. در مقاله، نام رضاقلی به اشتباه رضا قولی و اورنگ زیب به اورنگ زیب نوشته شده است. (غلط املائی)

۳. مغولان: امیر تیمور گورکانی به دنبال دیگر کشورگشایان سرزمین هند را با تاخت و تاز به تصرف خود درآورد و همچنین بازماندگان او سلسله امپراتوری گورکانی هند که به «مغولان کبیر» شهرت داشتند را بنیان گذاشتند که در عهد صفویه روابط نسبتاً خوبی بین این دو کشور برقرار بود. اما به دنبال انحطاط سلسله صفویه و تزلزلی که در ارکان این قدرت پدید آمد فتنه های بسیاری در ایران گردید که در نهایت به نابودی صفویه و پیدایش آشوب های زیادی در سرزمین پهناور ایران منجر شد. با ظهور نادرشاه افشار و سرکوب دشمنان داخلی و خارجی بار دیگر هندوستان مورد توجه و طمع دولت مردان ایران قرار گرفت. به خصوص که عملیات نظامی از خصوصیات بارز نادر بود و در سرزمین هندوستان پادشاهی حکومت می کرد که «هرگز دستش بی جام و کنارش بی دل آرام نبود» نویسنده به هیچ موردی اشاره نکرده و از حکومت گورکانیان هند به نام مغولان تعبیر می کند.

با مطالعه کتاب های تاریخی به این نکته متوجه می شویم که محمدشاه گورکانی (۱۱۳۱ ق / ۱۷۱۹ م) در دوران حکومتش، مردی عاجز و بی اراده بود و در یکی از دشوارترین روزگاران تاریخ هند، بر مسند سلطنت تکیه زد. زیرا گروه «ماراتا» یا «مهراث» در سراسر هند مشغول بودند و از طرف دیگر حکام و والیان نالایق به خرابی کارها کمک می کردند و همچنین در این

**حمله نادرشاه
به هند در سال
۱۷۳۸ انعکاس
وسعی در منطقه
داشت. با وجود
توفیقاتی که
نادرشاه به دست
آورد، وی با
سختی توانست
مناطق را که از
کشور ایران از
دست رفته بود
بازگرداند**

دوران پای دولت‌های استعمارگر انگلیس و فرانسه در آن سرزمین باز شده و حتی به تصرف نواحی کلکته و اطراف گنگ پرداخته بودند. نویسنده به هیچ‌کدام از این موارد در دوران محمدشاه اشاره نکرده و فقط به خصوصیات فردی او بسنده کرده است.

بیشتر مورخان دوره نادر وظیفه خوران درباری و منشیان بوده‌اند و به‌خاطر پادشاه یا به امر او به تألیف کتاب پرداخته‌اند. متأسفانه پس از گذشت سال‌ها هنوز شخصیت نادر در تاریکی افسانه‌سازی‌ها و خیال‌بافی‌های دوستان و دشمنان پوشیده مانده است و تاریخ‌نگاران جرأت پیدا نکردند جز تعظیم و تکریم شخصیت نادرشاه و اقدامات وی چیز دیگری را به نگارش درآورند. به همین دلیل مورخان درباری، درباره انگیزه‌های واقعی نادر در لشکرکشی به هندوستان پرده‌پوشی نموده‌اند و علاوه بر آن کمبود منابع دست

اول و عدم پرداخت به موضوع عصر افشاریه از سوی مورخان حاضر از جمله مشکلات بررسی موضوع مورد بحث است.

در بررسی انگیزه‌های حمله نادر به هند باید دید که آیا اساساً نادر قصد کشورگشایی داشته و می‌خواست جای پای بزرگانی چون اسکندر و محمود غزنوی نهاد یا اینکه واقعاً تحریکات دولت هند در قندهار و ادعای ارضی آن دولت سبب شد که دست به چنین عملی بزند.

در این زمینه مورخان ایرانی نظریات مختلفی دارند. علی‌اصغر شمیم جنگ‌های نادر با عثمانی‌ها، سلاطین بخارا، خوارزم، حکام محلی قندهار، هرات و لشکرکشی او به هند را فقط برای ایجاد وحدت ارضی و تشکیل سرحدات طبیعی ایران دانسته است.

از طرفی اکثر مورخان هندی و اروپایی معاصر، علت حمله نادرشاه به هند را تشویق نظام‌الملک نایب‌السلطنه دکن و سعادت‌خان یکی از استادان نامی هندوستان که اصالتاً ایرانی بوده می‌دانند. یعنی اینکه نادر به دعوت آنان به هند آمده است که نویسنده به این موارد از منابع خارجی هم توجه نداشته و به آن‌ها اشاره‌ای نکرده است.

بعضی از مورخان علت حمله نادر به هند را قدرت یافتن دولت‌های محلی در هند مانند «مارات‌ها» و ضعف محمدشاه دانسته‌اند که باعث شد حکام مسلمین تحت سلطه این دولت‌ها قرار گرفته و از نادر درخواست

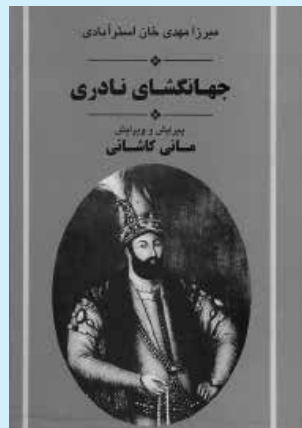
کنند که برای دفع فتنه مارات‌ها و دیگر دولت‌های محلی غیرمسلمان اقدامی نماید.

به مسئله فراوانی نعمت هند و فقر و گرسنگی مردم ایران که در اثر جنگ‌های متوالی و اغتشاشات داخلی که چندین سال به طول انجامیده است و تلاش نادر برای بهبود وضع داخلی و اقتصادی مملکت خود دست به چنین حمله‌ای زد اشاره نشده است.

نویسنده درباره حمله نادرشاه به هند فقط به علل ظاهری حمله نادرشاه به هندوستان توجه داشته است. به جریان مذاکرات نادرشاه با دربار هند که درباره حمله نادر به افغانستان بوده است و در آنجا که نادر از او خواسته بود که به فراریان افغان اجازه ورود به هند را ندهد اصلاً اشاره‌ای نشده است. نیز به تأمین بودجه برای حفظ ارتش که برای نادر اهمیت فراوانی داشت، اشاره‌ای نشده است.

همچنین به مسئله محو خلافت سلاطین عثمانی که از مدت‌ها قبل به‌ویژه در موقع تاجگذاری فکر نادر را مشغول خود کرده بود و نیز علاقه انگلیسی‌ها برای تجزیه هندوستان تا بتوانند نفوذ خود را بسط دهند، اشاره‌ای نشده است.

در نتیجه‌گیری به دو علت اساسی حمله نادر به هندوستان، که یکی علاقه شدید او به فتح و پیروزی و دوم انگیزه اقتصادی بوده اشاره‌ای نشده است.



پی‌نوشت

۱. فوت معادل ۳/۴۰ سانتی‌متر

منابع

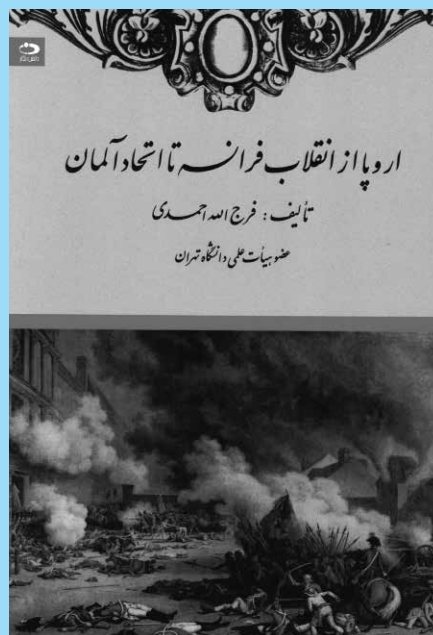
۱. استرآبادی، میرزامهدی‌خان؛ **جهانگشای نادری**، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۲. قدوسی، محمدحسین؛ **نادر ناما**، خراسان، بی‌نا، ۱۳۳۹.
۳. الوردی، علی؛ **لمحات اجتماعیه من تاریخ العراقا لحديث**، جلد اول، ایان، بی‌تا.
۴. بروکلیمان، کارل؛ **تاریخ الشعوب الاسلامیه**، جلد سوم، بیروت، بی‌نا، ۱۹۶۱.
۵. لیمبرت، جون؛ **ایران حرب مع التاريخ**، ترجمه حسین عبدالزهره مجید، البصره، بی‌نا، ۱۹۹۲.
۶. جلوریمر، ج؛ **دلیل الخلیج**، جلد اول، قطر، بی‌نا، ۱۹۶۸.
۷. الاثری، محمدبچه؛ **ذرائع العصبیات العنصریه فی آثار العرب و حملات نادرشاه علی العراق فی روایه شاهد عیان**، مجلة المجمع العلمی العراقی، المجلد الثاني، جلد سوم، بی‌جا، ۱۹۸۱.
۸. ابراهیم خلیل احمد، خلیل علی مراد؛ **ایران و ترکیه درآسه فی تاریخ الحدیث و المعاصر**، الموصل، بی‌نا، ۱۹۸۸.
9. syks. Sir Percy (no date), **History of Persia**, vol 2, londen.
10. avery. peter, **Modern iran**, londen, 1965.
11. jones. w. (no date) **The history of nadershah**, londen.
12. s.g.w.bengamin (no date), **Ppersla**, londen.
13. farser. jems (no date), **The history of nadirshah**, londen.
14. savory. roger, **Iran under sofovidsca**, mbridge, (1980).

نام کتاب: اروپا از انقلاب فرانسه تا اتحاد آلمان
مؤلف: فرج‌الله احمدی
ناشر: دانش نگار، (تلفن: ۰۲۲۰۰۶۶۴)
سال نشر: ۱۳۹۴
محل نشر: تهران
قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان
 فهرست مطالب این کتاب عبارت است از:
 فصل اول: نگاهی به اوضاع اروپا در آستانه انقلاب فرانسه
 فصل دوم: انقلاب فرانسه ۹۹ - ۱۷۸۹
 فصل سوم: ناپلئون، فرانسه و اروپا، ۱۸۱۵-۱۷۹۹
 فصل چهارم: اروپا از کنگره وین تا انقلاب‌های ۱۸۴۸
 فصل پنجم: صنعتی شدن اروپا و پیامدهای آن
 فصل ششم: اروپا از انقلاب‌های ۱۸۴۸ تا اتحاد آلمان
 و فهرست منابع
 در این کتاب، نویسنده دو جریان محوری را مبنای قرار داده و تأثیر آن را در تاریخ سیاسی

اجتماعی اروپا نشان داده است. این دو جریان یکی انقلاب کبیر فرانسه است و دیگری انقلاب صنعتی. انقلاب نخست علیرغم میل فرمانروایان دولت‌های اروپایی، کم و بیش در سرزمین‌های اطراف تأثیر جدی گذارد و انقلاب دوم در بنیان‌های زندگی و ارتباطات جوامع اروپا (و تا حدی کمتر در آسیا و غیره) تغییرات شگرف ایجاد کرد.
 دکتر احمدی در مقدمه به این دو نکته اشاره کرده و در متن، به تشریح آن پرداخته است. با توجه به اندک بودن منابع مربوط به این موضوعات در زبان فارسی، کتاب مذکور را باید غنیمت شمرد و در انتظار چاپ تألیفات بیشتری از این دست نشست. مؤلف، با اشراف به منابع فارسی و انگلیسی و با نثری روان، کتابی ارزنده پیش روی علاقه‌مندان نهاده و خدمت شایسته‌ای را به انجام رسانده است. فهرست اعلام و چاپ نفیس، با حروف چینی مناسب، از امتیازات کتاب به شمار می‌رود.
 در پایان یادآوری چند نکته خالی از فایده نیست:
 - در بحث از مسائلی که به انقلاب فرانسه

اروپا از انقلاب فرانسه تا اتحاد آلمان

مسعود جوادیان



منجر شد، به نقش ماری آنتوانت اشاره‌ای نشده است.
 - نقش اندیشه‌های متفکران سیاسی اروپا در نگرش سیاسی فرانسویان به‌طور کافی و وافی مورد بحث قرار نگرفته و تنها به چند سطر (صص ۳۱ - ۳۰) اکتفا شده است.
 - مقیاس‌های نقشه‌ها یکدست نیست. برخی به‌صورت کیلومتر، برخی مایل و برخی هر دو، ارائه شده است.
 - افزودن تصاویری به کتاب، از شخصیت‌های سیاسی و غیرسیاسی که در متن بدان‌ها پرداخته شده است، می‌توانست کتاب را جذاب‌تر کند و برای خوانندگان راهنمای مفیدی باشد.
 نکته آخر اینکه شایسته بود در فهرست، به جای عنوان فصل‌ها، فهرست تفصیلی ارائه شود.

نام کتاب: یکشنبه آخر

خاطرات معصومه رامهرمزی

ناشر: سوره مهر (تلفن: ۶۶۴۷۷۰۰۱)

قیمت: ۳۷۰۰ تومان

تعداد صفحه: ۲۱۶ (با تصاویر و اسناد)

محتوای کتاب از نظر شیوه نویسنده، نثری یکدست دارد و فراز و فرودی در آن دیده نمی‌شود. نویسنده به ذکر جزئیات پرداخته و حتی اسامی افراد مختلف را بارها تکرار کرده است. در انتهای کتاب تصویری از برادر شهید راوی و خود راوی در موقعیت‌های مختلف دوران جنگ چاپ شده است.

بخش‌های ابتدای کتاب محیط خانوادگی و فعالیت‌های فکری و فرهنگی نویسنده را، در دوران نوجوانی‌اش در آبادان، در برمی‌گیرد و به تدریج به حوادث دوران انقلاب و جنگ می‌پیوندد. فعالیت گروه‌های چپ در اوایل انقلاب و شرکت در جلسات دینی و مطالعه کتب مذهبی از جمله نخستین روایت‌ها و خاطرات نویسنده است. با تشکیل انجمن اسلامی وارد فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی شده است. حضور نویسنده در بطن حوادث بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و جریان‌هایی که گروه‌های چپ‌گرا و ناسیونالیست در خوزستان ایجاد کرده بودند، از جمله نکات بارز و قابل توجه خاطرات اوست.

خاطرات دوران جنگ بخش اصلی کتاب را تشکیل می‌دهد. نویسنده هنگام شروع محاصره آبادان توسط نیروهای عراقی، به همراه خانواده‌اش در آن شهر حضور داشته و گزارش لحظه‌به‌لحظه‌ای از این واقعه را در کتاب خود آورده است. وی لحظات پر اضطراب و شرایط نامطلوب زندگی در آبادان را در هنگام محاصره و مشکلاتی که مردم با آن درگیر بودند، به خوبی به تصویر کشیده است. این بخش از خاطرات با مهاجرت ناخواسته خانواده او به شیراز پیوند می‌خورد. نویسنده و دو نفر از خواهران و برادرش در آبادان می‌مانند و به خدمت‌رسانی در جنگ مشغول می‌شوند. این بخش از کتاب، نویسنده را که در آن زمان دختر بچه‌ای ۱۴ ساله بوده به تصویر



یکشنبه آخر

حشمت‌اله سلیمی

می‌کشد که برای رساندن غذا به رزمندگان، با ماشین‌های نظامی بین آبادان و خرمشهر در رفت و آمد است. او در خرمشهر از نزدیک شاهد شهادت یکی از برادرانش می‌شود که این واقعه را با بیانی ناراحت‌کننده روایت کرده است. در شرایط جنگی به تحصیل در دوره راهنمایی به صورت داوطلب آزاد ادامه داده و در امتحانات موفق می‌شود. در کنار فعالیت‌های مربوط به جنگ و امتحان دادن، در دومین دوره انتخابات ریاست جمهوری، منشی یکی از صندوق‌های رأی‌گیری در آبادان می‌شود که حضور شهید رجایی در آبادان و دیدار نویسنده با او یکی از فرازهای زیبای خاطرات او را تشکیل می‌دهد. در آن شرایط او به تناسب موقعیت جنگی و نیاز بیمارستان‌ها، در شهرهای مختلف در بیمارستان به خدمت‌رسانی مشغول می‌شود. کار او ابتدا امدادگری و سپس خدمت در اتاق عمل است. در همان شرایط با استفاده از موقعیت‌هایی که به دست می‌آورد، به روستاها رفته و گزارش‌هایی از وضعیت نامطلوب زندگی روستاییان تهیه می‌کند.

در هنگام عملیات شکست حصر آبادان،

وی در بیمارستان طالقانی آن شهر به مصدومان و مجروحان خدمت می‌کند که علاوه بر شرح خدماتی که خود به صورت شبانه‌روزی ارائه می‌داده، صحنه‌های زیبایی از ایثار رزمندگان را نقل کرده است. وی لحظات سخت و نفس‌گیری را که با تلاش امدادگران و تیم‌های پزشکی و کمک‌پزشکی برای نجات جان رزمندگان همراه می‌شود به‌خوبی شرح داده است. فعالیت این دسته از ایثارگران که کمتر در کتاب‌ها و آثار مربوط به جنگ مورد توجه قرار گرفته است در این کتاب معرفی شده است. فعالیت در کار خدمت‌رسانی به خانواده شهیدایی که برای دیدن مزار فرزندان‌شان به شهر می‌آمدند، بخش دیگری از خاطرات نویسنده است.

معصومه رامهرمزی از اواخر دی ماه ۱۳۶۰ از طرف ستاد بهداشت سپاه پاسداران و بنیاد امور مهاجرین جنگ به صورت سازماندهی شده وارد فعالیت در عرصه خدمت‌رسانی به روستاهای آبادان می‌شود. در این راستا او و همکارانش نیازمندی‌های پزشکی و بهداشتی و امکانات لازم را به روستاها می‌برند که از جمله انجام واکسیناسیون است. وی در این رابطه انواع مشکلات فرهنگی، اجتماعی و بهداشتی روستاییان را شرح داده و خواننده را با وضعیت نامناسب روستاها آشنا می‌کند.

نویسنده، در آستانه عملیات فتح‌المبین و آزادسازی دشت عباس، از طرف هلال‌احمر اهواز به بیمارستان شوش معرفی می‌شود. فعالیت و خدمت‌رسانی در بیمارستان طالقانی آبادان و بیمارستان شهدای ماهشهر از جمله دیگر فعالیت‌های رامهرمزی بوده و او در هر کدام از این موقعیت‌ها روایت‌های مستندی از بخش ناشناخته جنگ یعنی فعالیت‌های بیمارستانی ارائه کرده است. از جمله خاطرات شیرین انتهای کتاب، آزادسازی خرمشهر است که در آن هنگام نویسنده در بیمارستان مشغول امداد‌رسانی بوده است. خاطره شیرین آزادسازی خرمشهر با رفتن نویسنده به خرمشهر و حاضر شدن در محل شهادت برادرش پیوند می‌خورد.

راز کشتی غرق شده تاریخی در بندر بوشهر

تعیین محدوده و گستره این محوطه باستانی زیر آب، هویت واقعی آن نیز روشن خواهد شد.

این باستان‌شناس با اشاره به تاریخ‌گذاری سفال‌های به‌دست آمده گفت: می‌توان دوره ساسانی را برای این محوطه باستانی زیر آب تعیین کرد.

توفیق‌یان در ادامه اظهار داشت: امید می‌رود با ادامه برنامه کاوش‌های باستان‌شناسی در آب‌های سواحل بوشهر، که برای نخستین بار صورت می‌پذیرد، اطلاعات با ارزشی در خصوص تاریخ دریانوردی، کشتی‌رانی و تجارت دریایی خلیج فارس در دوره ساسانی به دست آید که طبعاً با پایان پژوهش‌های میدانی و مطالعات تکمیلی، در قالب گزارش، مقاله و کتاب ارائه خواهد شد.

مجوز کاوش‌های باستان‌شناسی زیر آب سواحل بندر بوشهر توسط سید محمد بهشتی، رئیس پژوهشگاه میراث فرهنگی و گردشگری کشور، صادر شده است.

منبع
وبگاه خبری تحلیلی تابناک.



قطعاتی از خمره‌های ذخیره آذوقه، متعلق به دوره ساسانی، در نخستین کاوش‌های باستان‌شناسی زیر آب در بوشهر کشف شد. این کاوش‌ها نشان می‌دهد که براین اساس سفال‌های پراکنده شده در بستر سواحل این بندر متعلق به یک کشتی غرق شده بوده که به مرور زمان در گستره وسیعی پخش شده است.

حسین توفیق‌یان سرپرست هیئت کاوش با اشاره به اینکه سواحل بندر بوشهر، براساس یک برنامه پژوهشی میدانی با مشارکت دانشگاه علوم پزشکی این شهر، مورد بررسی‌های باستان‌شناسی زیر آب قرار گرفت اظهار داشت: در عملیات غواصی روزهای نخست، قطعاتی از خمره‌های بزرگ ذخیره آذوقه و سفال‌های اژدری شکل شناسایی شد.

به گفته وی این یافته‌ها نشان‌دهنده وجود یک سایت باستانی زیر آب در سواحل کم‌عمق شبه جزیره بوشهر است.

وی همچنین تصریح کرد: با ادامه کاوش‌های زیر آب و شناسایی اشیاء و مواد فرهنگی بستر دریا، علاوه بر



شهر شوش، میراثی برای جهانیان

شوش (به انگلیسی: Shush) شهری است در ۱۱۵ کیلومتری شمال غربی اهواز در استان خوزستان. این شهر یکی از سه شهر قدیمی جهان است با آثاری مربوط به هشت هزار سال پیش. شوش از حدود ۲۷۰۰ سال قبل از میلاد پایتخت بوده و این پایتختی تا پایان امپراتوری هخامنشی ادامه یافته است که بالغ بر ۳۰۰۰ سال می‌شود.

شهر باستانی شوش روزگاری مرکز برخورد دو تمدن مهم بوده و هریک به سهم خود در دیگری تأثیر داشته‌است؛ یکی تمدن میانرودان و دیگری تمدن عیلام.



مجسمه (کاشی لعابدار) ابوالهول بالدار از کاخ داریوش بزرگ در شوش، یکی دیگر از آثار باستانی شوش در موزه لوور.



از ۴۰۰۰ سال پیش، زندگی در شوش به صورت شهری درآمده است. این منطقه که بین رودهای کرخه و دز قرار دارد پایتخت سیاسی ایلامی‌ها بوده است. قلعه ایلامی‌ها روی تپه‌ای در مرکز شهر شوش واقع بوده است که فرانسوی‌ها روی آن قلعه جدیدی احداث نموده‌اند. در کنار آن تپه شاهی قرار دارد که احتمالاً به صورت زیگورات بوده است و در نزدیکی آن تپه صنعتگران قرار دارد. آشوربانیپال بین سال‌های ۴۶۵-۴۶۰ قبل از میلاد شهر شوش را فتح کرد و آن را مانند دیگر فتوحات آشوری‌ها با خاک یکسان کرد. داریوش اول هخامنشی آنجا را بازسازی نمود و کاخ آپادانای خود را در تپه شاهی برپا نمود. خشایارشا نیز در شوش زندگی می‌کرده است. در زمان اردشیر اول متأسفانه در اثر آتش‌سوزی بزرگی اکثر بناهای شوش از بین رفتند. بقایای این آثار باستانی در قرن بیستم از زیر خاک بیرون آمدند.



کاخ داریوش واحدهای مختلفی از جمله تالار بارعام، اندرونی، دروازه و کاخ پذیرایی و همچنین سه حیاط مرکزی دارد. دیوارهای داخلی کاخ با آجر لعابدار منقوش با طرح‌های سپاه جاویدان، شیر بالدار و نقش گل نیلوفر آبی مزین بوده‌اند و بقایای به‌جای مانده آن‌ها در موزه‌های خارجی و داخلی نگهداری می‌شوند.